

# راه‌آزادی

متحدشویم  
و توطئه های جنایتکارانه  
رژیم جمهوری اسلامی  
در خارج از کشور را خنثی کنیم!

## سرمقاله

### سالگرد فاجعه ملی

از حادثه قتل عام زندانیان سیاسی ایران یکسال گذشت. سال پیش در این روزها، هنوز هیچ کس عمق فاجعه را درنیافته بود و اخبار آشکار و پنهانی که از این سو و آن سو می رسید، با ناپاوری و وحشت روبرو می شد. هنوز باید چند ماهی می گذشت تا ابعاد نویینی از این جنایت سازمانیافته برملا شود و برگ خونین جدیدی بر صفحات زندگی سیاسی ننگین رژیم جمهوری اسلامی اضافه گردد.

براستی درباره این فاجعه هولناک تاریخی چه می توان گفت؟ درباره سرشت و مملکوره رژیمی که چندین هزار نفر از بهترین جوانان میهن را در یک عملیات خوفناک با خونسردی قتل عام می کند، در حالی که سالهاست آنها را در اسارت خود دارد، چگونه می توان کرد؟ این روزها دیگر با اطمینان می توان گفت که چگونگی قتل عام زندانیان، در اسارتگاه های رژیم اسلامی، چه بسا در تاریخ حکومت های استبدادی بیمانند بوده است. در جریان این فاجعه، دیگر حتی همان به اصطلاح محکم های «عدل اسلامی» نیز که با قسارت های بی نظیر، به فاصله چند دقیقه سرنوشت محکوم را رقم می زدند، از دور خارج شده، و تنها هیات های سه نفره جلدان حرفه ای، با تهیه لیست های سیاه، هزاران قربانی را به چوخه های اعدام سپردند. این روزها دیگر اطلاعات موثقی در دست است که در بسیاری موارد، گروه جلدان سه نفره، حتی قربانیان خویش را از انگیزه خود در طرح بازچوئی مجدد بی خبر می گذاشتند و در موارد متعددی تنها از آنها سؤال کرده اند که مایلند در زندان کونیه سنها بقیه دوران اسارت خود را بگذرانند یا در زندان مسلمان؟ تمام کسانی که تنها «تمایله خود را برای محل گذراندن دوران اسارت توضیح داده اند و این پاسخ با جواب پیش بینی شده مورد نظر جلدان منطبق نبوده، به چوخه های اعدام سپرده شده اند. در موارد بسیاری دیگری، حتی بمت برسرانقلاب اسارتگاه هم نبوده، و کلیه کسانی که ملائمتی از هزیت و شخصیت انسانی از خود بروز داده اند، نامشان به لیست سیاه منتقل شده است.

اگرچه خاطر بیابوریم که در ده سال حاکمیت این رژیم، هزاران قتل جنایتکارانه سیاسی با قسارت انجام گرفته و همه آنها را خونسردانه «تکلیف شرمی» نام نهاده اند،  
بقیه در صفحه ۲

## مجلس در برابر دولت جدید!

پنهانی را روی دایره ریخت، بلکه نشان داد که با تشکیل دولت تازه و جابجائی مهره ها در سایر دستگاه ها و نهادها دور جدیدی از نبرد در میان جناح های جمهوری اسلامی آغاز شده است. البته هنوز جوهر نامه ۱۳۶ نماینده پشتیبان محتشمی و اصرار بر «باقی ایشان» خشک نشده بود که یکی از نمایندگان در جلسه ۲۰ مرداد ماه طی نطقی محتشمی را به شدت مورد حمله قرار داد و با اشاره به قانون شکنی های وی، فاش ساخت که وزیر کشور پیشین از حضور در مجلس برای پاسخ به سزوات نمایندگان خودداری ورزیده است.

### کابینه «غیر سیاسی»!

تشکیل دولت جدید، و واکنشی که در سطح جناح های حاکمیت برانگیخت، آرایش نیروها را به مرحله تازه ای سوق داد که تحلیل آن از اهمیت فراوانی برخوردار  
بقیه در صفحه ۲

بافرآفتادن برده نمایش انتخاباتی رژیم و «انتخاب» رفسنجانی به مقام ریاست جمهوری، تشکیل کابینه جدید و تقسیم سایر مقام های کلیدی در قوه قضائیه و مقننه، یعنی انتصاب یزدی به سمت رئیس قوه قضائیه و کروبی به ریاست مجلس، از يك ماه گذشته به این سو، شاهد شکل گیری آرایش تازه نیروها در جمهوری اسلامی هستیم. این نقل و انتقالات و جابجائیها به همراه بروز مسئله گروگان های امریکائی در لبنان و برخورد جمهوری اسلامی با امریکا برسر این مسئله، در حقیقت نخستین آورده گاه نبرد میان جناح ها و جریان های داخل رژیم پس از مرگ خمینی به شمار می رفت. در این مدت سران رژیم همه تلاش خود را به کار گرفتند تا به مردم و افکار عمومی چنان بنمایانند که گویا «یکپارچگی کامل هم در مجلس و هم در بین دوستان دیگر» وجود دارد (رفسنجانی: کیهان ۲۶ مرداد) و «ضد انقلاب داخل و خارج و استکبار جهانی از اتحاد و یکپارچگی ملت بزرگوار ایران به تنگ آمده است». (احمد خمینی: اطلاعات ۱۰ مرداد) البته معلوم نیست که چرا سرمقاله نویس روزنامه کیهان خطاب به همین آقایان که شب و روز وحدت خودشان را به رخ هم می کشند می نویسد: «بیائید به جای دامن زدن به تضادهای، نگهبان فضای عطرآکین و مصفاى موجود در کشور باشیم» (۱) (کیهان ۲۰ مرداد).

مردم اما در پس این غوغای تبلیغاتی و بوق و کرنای وحدت، دم خروس جنگ و دعوائ جانانه بر سر قدرت و تقسیم مجدد مقامات را به روشنی می بینند و لذا فریب قسم «حضرت عباس» آخوندهارائمی خورند. اندکی دقت در مصاحبه ها و اظهارات سران رژیم نشان می دهد که دلواپسی و نگرانی نویسنده کیهان چندان هم بی جا نیست: «برادران» در غیاب «امام» خود با وجود وحشت از عواقب «شوم» درگیری، از هر گوشه ای برای هم خط و نشان می کشند. واکنش ۱۳۶ نماینده مجلس، برآشفتن از عدم انتخاب محتشمی وزیر کشور چماق کش دولت موسوی و از رهبران «خط امامی» از سوی رفسنجانی، و طرح آن به صورت نامه در جلسه ۲۸ مرداد ماه نه تنها دعوائ

### در این شماره

اتریش بر جنایات جمهوری اسلامی سایه می افکند  
صفحه ۷

گسترش عواید روحانیت  
صفحه ۸

ناتوانی در رویارویی با حقیقت پاسخ به راه کارگر  
صفحه ۱۱

دو اردوگاه سوسیالیستی  
صفحه ۱۸

بقیه از صفحه ۱

## مجلس در برابر...

است. دولت منتخب رفسنجانی از ۲۲ وزیر تشکیل شده است که نه تن آنها برای نخستین بار به مقام وزارت می رسند. از چهره های سرشناس کابینه موسوی، علاوه بر محتشمی، کسان دیگری مانند ری شهری، نیوی، رفیق دوست، شافعی و سرحدی زاده نیز حذف شده اند. جای محتشمی را آخوند عبدالله ثوری، نماینده خمینی در سپاه پاسداران و «جهاد سازندگی» گرفته است، و آخوند دیگری به نام شاهیان، معاون سابق ری شهری، به جای وی نشسته است. با انعام وزارت دفاع و «سپاه»، وزارت تازه ای به نام «وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح» شکل گرفته و مهندس ترکان، مسئول سابق صنایع نظامی، بر رأس آن نشسته است. در وزارتخانه های مربوط به بخش اقتصادی، تغییرات چشمگیری دیده نمی شود، و اغلب مقامات پیشین، در ترکیب جدید نیز در پست های دیگری حضور دارند. جالب است که وزارت دانگستری به دست آخوندی به نام شوشتری افتاده که پیش از این «سرپرست زندان ها» بوده است. از تغییرات قابل توجه دیگر انتخاب کمالی نماینده مجلس و مسئول «خانه کارگر»، به «وزارت کار و امور اجتماعی» است. دکتر حسن حبیبی، معاون اول رئیس دولت، و مهاجرانی و میروانه مشاورین اجرایی و حقوقی او هستند. روی هم رفته ترکیب کابینه رفسنجانی، گذشته از ضعف نیروی تخصصی و به کارگیری افراد نالایق و بی کفایت، گواه دیگری است بر محدودیت هائی که توازن کنونی نیروها به او تحمیل نموده اند. در یک برخورد کلی با دگرگونی های کنونی باید گفت که تلاش رفسنجانی در راستای تمرکز قدرت در نهاد اجرایی و شخص او، قابل درک است. ترکیب تازه کابینه دقیقاً بیانگر همین سیاست است. حذف چهره هائی مانند محتشمی، به معنی حذف «خط» آنها و اتخاذ سیاست متفاوتی نیست. حضور چنین افراد «پر نام و نفوذ» در دولت، به تقسیم قدرت اجرایی متمرکز و یگانه که مورد نظر رفسنجانی است، مینجامید.

رفسنجانی پس از فعالیت دهساله اش در مرکز حاکمیت، به خوبی به ضعف ها و نارسائی های رژیم آگاه است، و با درس گرفتن از تجربه ناکام دولت پیشین و نقش ضعیف موسوی، بر آن است که به شیوه کار نامتمرکز و پراکندگی قدرت خاتمه دهد و با انحصار همه نیروها در پیرامون خود، با دست بازتر و اراده قاطع تری عمل کند. سخنرانی رفسنجانی در جلسه «شهریور» مجلس و تاکید بر این که نباید با کابینه او از موضع «سیاسی» برخورد شود، و این که او از همه «خطها» و گرایش ها» در تشکیل کابینه استفاده کرده تا یک «دولت کار» در جهت اجرای برنامه پنج ساله، تشکیل دهد، نشان می دهد که در شرایط فعلی، به ویژه با

انتخاب، اظهار وحشت و اعتراض برخی از سرمداران حکومت، از جمله آخوندمختاری، می تواند ملاکی بر رکورد کاملاً جدید این تعرض بدمشانه هیواتی از جانب جلادان رژیم باشد.

می توان پنداشت، که گرچه خمینی و اطرافیان، تدارک این جنایت هولناک را عمدتاً به قصد زهر چشم گرفتن از برآمد ثویین اعتراضات مردمی، بویژه پس از پذیرش حقت بار قطعنامه ۵۹۸ آغاز کردند، اما خون سرخی که بر زمین ریخت و غلیان خشم و نفرتی که در اطراف خویش آفرید، رژیم را بلافاصله در موضع تدافعی قرار داد و از اعلام هلنی این قتل هام منصرف کرد و حتی برعکس، آنان را وحشت زده بر آن داشت تا به تکلیب آن بپردازند و در مجامع بین السلی آن را انکار کنند و نیز با تهدید خانواده های شهدا، از هلنی تر شدن این حوادث هولناک جلوگیری کنند.

بی تردید، ضایعه قتل عام عزیز ثویین فرزندان مبارزمیهن، که گزیدگان نسل دلاوری از انقلابیون میهن پرست بودند، هرگز جبران پذیر نیست. در عین حال، خون پاکي که از قلب مجروح میهنمان بر زمین ریخته نیز، از غلیان نمی آید. در دریای سرخی میان این رژیم و مردم دافندیده ایران، جاری می سازد. این سوگ چندان خرد نیست که بتوان نادیده اش گرفت و در روند تحولات آتی رابطه میان این رژیم و مردم ایران به حسابش نیارد. مسلماً این مشخصه مهم، بخشی از عوارضی است که دهسال حکومت شلاق و شمشیر، از خود به جای گذاشته است. برای اتخاذ یک سیاست اصولی، نه می توان از پیش بینی بروز این عوارض فاضل ماند، و نه می توان از دآوری سریع نسبت به ماهیت و سرشت ارتجایی این رژیم اجتناب کرد.

آنچه مسلم است، بررسی دقیق و شناخت حوادث و تغییرات سرپیشی که اینک پس از مرگ خمینی، آینده رژیم را رقم می زند، در دستور روز نیروهای آهروزیسیون ایران و نیز مطبوعات و محافل سیاسی مختلف جهان قرار دارد. از رهگذار همین ارزیابی هاست که کلماتی چون «میانه روی»، «مطلق»، «طرفدار سازندگی» و یا اصطلاحاتی در توضیح مخالفین آنها، بر سر زبان ها افتاده است.

ما بر آن نیستیم که اساساً تفاوت میان نظریات جناح هائی مختلف حکومتی را انکار کنیم، و یا حتی نادیده بگیریم. به اعتقاد ما تنها شانس ادامه حاکمیت این رژیم، در گرو پیروزی داوروسته ای است که بتواند با نشان دادن انعطاف، برخی عقب نشینی ها، زیر پا گذاردن شعارهای تند و رانیکال و «فلاشی» کردن سیستم حکومتی، بر برخی از عوارض بحران همه جانبه کنونی فائق آید، تا شاید، بر حیات متزلزل رژیم بیفزاید. ما می گوئیم، نه فقط در ارزیابی از موازن و چگونگی تغییراتی که می تواند بوسیله پیروزی احتمالی این داوروسته های به اصطلاح میانه رو انجام گیرد، بلکه به

در نظر گرفتن بافت کنونی مجلس، وی در عین پافشاری بر نقش مسلط خود در رأس قوه مجریه، می کوشد که از رویارویی با جناح های دیگر اجتناب ورزد.

## بازسازی یا شعار؟

از همان آغاز روند نمایش انتخاباتی تا پایان معرفی دولت، خط مشی دولت آینده، محور اساسی درگیری ها و رقابت های آشکار و پنهان جناح های حاکمیت بوده است. در سراسر این برخوردها دو نگرش بنیادین در برابر یکدیگر قرار گرفته اند:

نگرش نخستین: وفاداری به «خط امام» و اتخاذ سیاست های اجتماعی-اقتصادی «رادیکال» به سود «محرومین و مستضعفین» و اولویت دادن به استقلال و صدور «انقلاب» و حفظ ارزش های آن در عرصه های داخلی و خارجی را تبلیغ می کند.

نگرش دوم با انتساب خویش به «خط امام و انقلاب»، با توجه به بحران اقتصادی و آگاهی به ناتوانی بخش دولتی، به گسترش روابط اقتصادی با کشورهای خارجی و استفاده از سرمایه های خصوصی امید بسته است.

هم اکنون رفسنجانی که مقتدرترین اهرم اجرایی را به دست گرفته، سخنگوی نگرش دوم است. او هم در اولین نماز جمعه پس از انتخابات، و هم در نطق خویش در مجلس طی مراسم «تحلیف» بر چند نکته اساسی تاکید ورزیده است: نخست، ضرورت راه اندازی چرخ های اقتصادی کشور و افزایش تولید با هدف نیل به بالاترین راندمان کارخانه ها در ظرف یک سال، و تلاش در جهت رفع کمبودهای اساسی مردم با استفاده از بخش خصوصی در راه رونق بخشیدن به زندگی اقتصادی، او در سخنرانی «تحلیف» خود بطور ضمنی به مخالفین سیاسی خود چنین کنایه زد: «این ها هم با حرف نمی شود. برای بستن یک سد بزرگ امروز ... آن طور نیست که شمار بدهیم». (کیهان ۲۶ مرداد). او که با زیرکی آخوندی خود به خوبی می داند که در کنار این حرف ها، باید روانشناسی «حزب الهی» را هم به حساب آورد، همانجا تاکید می کند که: «منظور از همه کارهای ما حفظ آرمان های انقلاب است». (همانجا)

برنامه وزرای معرفی شده مانند محسن ثوریخس و مهدالعسین وهاچی (وزیر بازرگانی) دال بر گسترش دامنه فعالیت بخش خصوصی و محدود ساختن دخالت های دولت در امر تولید صادرات، همگی نشانه گرایش مسلط بر دولت جدید است.

نگرش مقابل حملات خویش را در جامه فرمولبندی ها و عبارت پردازی های آشنای خود می پوشاند. احمد خمینی که امروزه در آشفتگی بازار سیاست ایران «معتبر» شده است، وظایف دولت آینده را چنین ارزیابی می کند: «دنیا منتظر است ببیند که مشکلات اقتصادی می تواند مسئولان نظام را از راه امام و راه اصلی انقلاب منحرف نماید؟» (کیهان ۲۸ مرداد). این نگرش، علاوه بر احمد خمینی، هواداران پروپا قرصی در مجلس و ارگان هائی چون سپاه

ویژه در دآوری نسبت به احتمال تغییراتش در سرشت خودکامه این رژیم، یادآوری نکاتی که اشاره شده، اهمیت ویژه دارد. به عبارت دیگر، درپیش بینی هرفرازی از «عقلائی» شدن رژیم جمهوری اسلامی، ماهیت ایدئولوژیک رژیم، اعتقاد خونسردانه سرمداران آن به انجام «تکلیف شرعی» در سرکوب خوئین و قاطعانه هر نیرو و صدای مخالف و سرانجام ماکیاوالیسم خوئیناکی که در پوشش اسلامی هر اقدام را در جهت «مصلحت رژیم» مرجع می سازد، عواملی هستند، که حتماً باید در ارزیابی های سیاسی، جایگاه واقعی خویش را داشته باشند. علاوه بر این، «هواش» استمرار دهساله این «سیک کار» نیز، که به اعتقاد ما، همچون دریایی از خون، میان مردم ایران و رژیم جمهوری اسلامی جاری است، می تواند در شناخت میزان عقب نشینی های که رهبران حکومت ممکن است در جهت مصلحت های رژیم انجام دهند، بسیار مؤثر باشد. آیا در مقابل مردم ناخشنود و خشمگین که دهسال با استبداد خوئین مواجه بوده اند، می توان عقب نشست؟ به اعتقاد ما، خمینی پس از نوشیدن زهر قطننامه و صدور فرمانش برای آغاز دوران بازسازی، با سرمدت زیادی به منشی بودن پاسخ بالا پی برد، و چه بسا جنایت هولناک قتل امام زاهدان سیاسی ایران را بتوان در گام به چار برای چیران یگ گام به پس به حساب آورد تا فاجعه ملی شهادت هزاران مومن پرست انقلابی در سپاههای رژیم، اولین جنایات رهبران حاکمیت به حساب می آید و نه ترور جنایتکارانه هیدالوومن قاسمطو آخرین آنهاست. از اولین روزهای استقرار جمهوری اسلامی این لکه های سیاه ساروت، بر چهره کوبه رژیم نقش بسته است و تنها با سرتگونی آن محور خواهد شد.

«شرعی» و نهادهای «قانونی» عیان گردیده، سراسر عمر این نظام را تا نقطه خجسته پایانی آن همراهی خواهد کرد.

فقر و بیکاری، فساد و اعتیاد، گران و شب قهقی، انواع نابسامانی های آموزشی، بهداشتی، فرهنگی و ... جامعه ما را با چنان تنگناهای هولناکی روبرو ساخته است که برون رفت از آنها قطعاً از عهده رژیم با این ضعف ها و نارسائی ها برآمدنی نیست. ناگفته پیداست که کام برداشتن در جهت بازسازی و رونق اقتصادی، تضادهای عمیق تری را در بطن جامعه خواهد پروراند. مقابله با این تضادها، تا آنجا که به حاکمیت بازمی گردد، در غیاب خمینی و با پشت کنونی حاکمیت هیچ آسان نخواهد بود. با این وجود رژیم برای دوام بقای خود از شانس بزرگی برخوردار است: فقدان یک نیروی وسیع و متشکل هوادار نظامی دمکراتیک که مردم بتوانند در سیمای آن نظام دلخواه خویش را ببینند و بدان امید ببندند.

گروگان امریکائی صورت گرفت، از این حادثه «ابراز تاسف عمیق» کرد.

سخنان رفسنجانی در نماز جمعه ۱۲ مرداد، خطاب به امریکا گفت: «آزادی گروگان ها راه حل عاقلانه دارد. با این برخوردها و قلدری ها نمی توانید کاری بکنید. بیائید عاقلانه وارد شوید، ما هم کمک می کنیم مسائل آنجا را حل کنیم.» و پاسخ سریع و واکنش مثبت پوش، در حاکمیت جمهوری اسلامی بازتاب نیرومندی پیدا کرد. به ویژه آنکه بنگاه های خبری جهان همزمان از مذاکرات مستقیمی که میان نمایندگان رفسنجانی با دولت امریکا در جریان بود، گزارش می دادند، و رادیو مسکو تا آنجا پیش رفت که خبر داد برادر رفسنجانی طرف ایرانی مذاکره کننده با مقامات امریکائی است.

به دنبال این رویدادها خامنه ای در نطق ۲۴ مرداد خود گفت: «هیچ کس از رژیم اسلامی با امریکا مذاکره نکرده و مذاکره ای نخواهد کرد.» در روز بعد از او، احمد خمینی هم اظهار داشت: «امروز امریکا خیال می کند که از آنجا که امام در میان ما نیست، می تواند مسئولین را متهم به ارتباط با خود نماید.» در همین رابطه محتشمی، خوئینی ها، انصاری، کروبسی و دیگران که به دعوت احمد خمینی به مناسبت ایام عاشورا برای روضه خوانی بر سر قبر پدر او حاضر شده بودند، بخش زیادی از سخنان خود را به رابطه با امریکا و توضیح «دشمنی خط امام» با امریکا اختصاص دادند. در مقابل، روزنامه انگلیسی «تهران تایمز» که مواضع وزارت خارجه را بازگو می کند، در شماره ۲۴ مرداد ماه خود چنین نوشت: «جمهوری اسلامی چنانچه اطمینان یابد که امریکا دارای های ایران را آزاد می کند، حاضر است برای آزادی گروگان ها کوشش کند.» روز بعد روزنامه «کیهان» در پاسخ به مقاله «تهران تایمز» نوشت که: «اصول انقلاب بسیار مهم تر از دارای های توقیف شده ایران در امریکا است.»

با وجود همه این برخوردها، مذاکره درباره مشکل گروگان ها و چانه زدن بر سر شرایط و منافع آن همچنان ادامه دارد هرچند برقراری پیوند با امریکا در سیاست رفسنجانی از اهمیت چندانی برخوردار نیست، اما از میان برداشتن موانعی که بر سر راه گسترش روابط با غرب دشواری ایجاد کرده است، در سیاست خارجی دولت او جای ویژه ای دارد.

محنت سیاسی نظام جمهوری اسلامی با دگرگونی های اخیر چهره تازه ای یافته است. این تحولات هیچ يك از مشکلات ماهوی این رژیم را که در واقع در سرشت يك نظام «دین سالار» قرار دارند، و تضادها و برخوردهای دائمی جناح ها و نیروها تنها بازتاب خارجی بخشی از آنهاست، حل نخواهد کرد. تعارضی که در تقسیم نیروها و مراکز قدرت و تداخل دایره عمل بنیادهای

پاسداران و بسیاری از دستگاه های اجرایی و قضائی دارد. کروبسی به عنوان رئیس مجلس خطاب به رفسنجانی می گوید که مجلس «آماده تصویب طرح های انقلابی و مترقی است» و با گوشزد کردن اهمیت مجلس به رئیس جمهور یادآور می شود که «مجلس آماده و مصمم برای همه گونه حمایت و یاری و ارائه رهنمود برای حل مشکلات است.» (همانجا)

نبرد این دو گرایش که هر يك دیدگاه های اجتماعی-سیاسی معینی را برمی تابند، در طی ده سال گذشته از عوامل اساسی درگیری های درون حاکمیت بود. که در شرایط کنونی - طرح معضل بازسازی- ایجاد تازه ای کسب نموده است.

علاوه بر قوه اجرائیه، در قوه قضائیه نیز دگرگونی های پدیدآمده که محصول تصویب متمم قانون اساسی است و از اهمیت شایان توجهی برخوردار است. محمد یزدی سرپرست قوه قضائیه که چنانچه شورای عالی قضائی شده است،

مقتدائی را به سمت رئیس دیوان عالی کشور و ری شهری را به سمت دانستان کشور به جای خوئینی ها منصوب نمود. به این ترتیب مجموعه چاپچائی ها در قوه قضائیه و برنشاندن «سرپرست زندان ها» بر تخت وزارت دادگستری نشان می دهد که رژیم به این دستگاه مخوف سرکوبگر همچنان به عنوان ابزار اصلی اعمال حاکمیت خویش نیازمند است و به هیچ قیمت حاضر به برکناری میرغضب های خون آشام خود نیست.

### معامله بر سر گروگان ها

گذشته از تشکیل دولت جدید، مسئله ربودن شیخ عبید توسط دولت اسرائیل و به دنبال آن اعدام يك گروگان امریکائی توسط حزب الله لبنان در اوایل ماه مرداد، و درست پس از «انتخاب» رفسنجانی، به برخوردهای دامنه داری در درون حاکمیت ایران انجامید.

جمهوری اسلامی که از ماه های گذشته به تلاش های خستگی ناپذیری در جهت تجمع و تقویت نیروهای خود در لبنان دست زد، در مراسم چهارم خمینی موفق شده بود که طیفی از سران «مذهبی» لبنان از قبیل حزب الله و «امل» و فلسطینی های مخالف «ساف» را در کنفرانسی در تهران گردآورد، به دنبال اعدام گروگان امریکائی و پیامدهای سیاسی ناشی از آن، اولین آزمون دشوار خویش را پس از مرگ خمینی از سر گذراند. محتشمی پس از ناپدید شدن شیخ عبید بی درنگ در مصاحبه هشتم مرداد خود، در برابر خبرنگاران، «حزب الله» را آشکارا به تلافی جویی فراخواند و گفت: «رژیم اشغالگر قدس و امریکا برای این جنایت آشکار، بهای سنگینی خواهند پرداخت.» و روزنامه ابرار «حزب الله» را رسماً به انتقام گیری دعوت کرد. اما رفسنجانی در دیدار با وزیر خارجه شوروی در تهران که در پی اعدام

در هاشیه طرح والمادیات (مبارزه با اعتیاد)

## مشکل اجتماعی

### بازور حل نمی شود!

در کنار اعدام های وسیعی که تعداد آنها از ۸۰۰ نفر تجاوز کرده است، ایران از اول مرداد ماه شاهد صحنه های تکان دهنده دیگری است که با عنوان «طرح والمادیات» برای مقابله با معتادین مواد مخدر توسط کمیته ها در سطح شهرها صورت می گیرد. طرح والمادیات که از بهمن ماه گذشته با همکاری سپاه و کمیته به مرحله اجرا در آمده است، ظاهراً هدف ریشه کن کردن اعتیاد به مواد مخدر را در برابر خود گذاشته است. مرحله اول طرح شامل شش ماه مهلت قانونی برای ترک اعتیاد و همزمان ایجاد جو رعب و وحشت با اعدام های سراسری وسیع در مناطق مختلف می شد. طی این شش ماه کمیته، به «شناسایی» وسیع معتادین نیز دست زدند. اینک در پایان شش ماه کار دستگیری هزاران معتادی که در مرحله اول نتوانسته اند اعتیاد را ترک گویند و یا خود را معرفی کنند، آغاز شده است. جمهوری اسلامی قرار است پیش از پنجاه و پنج هزار نفر راه اردوگاه های کار در مناطق دور دست روانه سازد، تا اینان ضمن ترک اعتیاد به کار فعال و مفید اقتصادی نیز دست زنند. فقط در روزهای اول مرحله دوم طرح حدود پانزده هزار نفر توسط کمیته بازداشت شدند. از اول مرداد همچنین معتادانی که خود را معرفی نکرده باشند، به مجازات های سنگین تا چهار میلیون ریال جریمه و چهار تا دوازده سال حبس محکوم می شوند.

به نوشته روزنامه اکونومیست چاپ لندن، در مجموع بیش از دویست هزار معتاد خود را معرفی کرده اند. از هر چهار معتاد، سه تن جوان هستند و از هر ده نفر، هفت نفر هروئین مصرف می کنند. در حالی که پیش از انقلاب بیشتر معتادین تریاک می کشیدند. روزنامه اکونومیست همچنان می نویسد: اگر بخت با معتادین همراه باشد، آنها به شغل هایی نظیر درخت کاری کنار خیابان ها گمارده خواهند شد، اما پادشاهس ها مجبورند به اردوگاه های کار در بلوچستان بروند و از جمله به مین گذاری در مرز ایران و پاکستان بپردازند. روزنامه های خارجی و بسیاری از کارشناسان در ایران شمار واقعی معتادین را یک میلیون برآورد می کنند که باتوجه به اشخاص شناسایی شده، هنوز هشتصد هزار نفر بطور «غیر قانونی» معتادند.

مختار کلانتری معاون کمیته ها و مسئول طرح در مصاحبه با کیهان به یک تجربه آزمایشی در مرزهای شرقی اشاره می کند که طی آن ۲۰۰ نفر در مدت چهار ماه به کار اجباری گمارده شدند و «توفیق صد در صد حاصل شده است». وی اعتراف می کند که از بیست میلیارد ریال هزینه لازم، دولت فقط دو میلیارد ریال در اختیارش گذاشته است. شیوه برخورد جمهوری «اسلامی با

## گزارشی از زندانهای هولناک ایران



نوعه های مشخصی از فجایعی که در زندانهای رژیم می گذرد و می نویسد «آنچه بر این زنان رفته است و آنچه اینان دیده اند چنان هولناک است که هر انسان متدنی را شمشز می کند. خواندن گزارش این زنان برای همه سیاستمدارانی که با ایران سرکار دارند بایستی اجباری شود» و می افزاید «کشورهای غربی که با فتوای قتل سلمان رشدی سفیران خود را از ایران فرا خواندند و سپس بدون آنکه در روش رژیم تغییری حاصل شده باشد آنان را دوباره به ایران فرستادند، باید از این حوادث پند بگیرند».

دی ولت اضافه می کند «چند هفته پیش سران کشورهای بازار مشترک در گردهمایی مادرید ابراز امیدواری کردند که حکومت جمهوری اسلامی براساس آزادی و احترام به حقوق بشر گامهای عملی برای ایجاد روابط سازنده با جهان آزاد بردارد.» و در نتیجه گیری خود می گوید «با گزارشهای که از ایران به دست ما رسیده دادن چنین پندهائی به جمهوری اسلامی بیشتر به معنای مسخره کردن خود است».

روزنامه آلمانی دی ولت با تکیه بر خاطرات شاهدان عینی و زندانیان جان به در برده از اسارتگاههای خمینی گزارش تکانه دهنده ای تهیه نموده است. زندانیان گریخته از ایران هاتم کبری یزدیان آزادو فتانه آزاد پور نمونه های فراوانی از شکنجه های جسمی و روانی، اعدامهای سستجمعی و شکنجه نوزادان و زنان حامله، برخورد زندانیانان و دستگاه قضائی و امنیتی با زندانیان سیاسی به دست داده اند. این روزنامه می نویسد که زندانیان سیاسی که اخیراً توانسته اند از ایران بگریزند، درباره اعدامها و شکنجه ها و شرایط زندانهای جمهوری اسلامی به نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و نماینده سازمان عفو بین المللی گزارشات هولناکی داده اند.

این روزنامه متذکر می شود که «رژیم تهران برای آنکه از دامنه تاثیر این جنایات بکاهد اتهام قاچاق مواد مخدر را به اعدام شدگان می چسباند. رژیم تهران می کوشد ارزش زندانیان سیاسی را با این برجسب پائین آورد.» دی ولت پس از نقل قول شاهدان یادشده

### موج ورود کالاهای مصرفی

به نوشته روزنامه های ایران، ۴/۸ میلیارد دلار به ورود کالاهای اساسی اختصاص یافته است. این رقم نسبت به سال ۶۷ از رشدی معادل ۵۰ درصد برخوردار است. رئیس کل بانک مرکزی اعلام کرد با توجه به بهبود نسبی وضع نفت در بازارهای جهانی و ثبات صادرات نفت ایران وضعیت ارزی کشور بهبود یافته، نامبرده افزود در سال جاری از ۴/۸ میلیارد دلار ارز ۲ میلیارد و ۶۷۴ میلیون دلار مربوط به کالاهای اساسی و ۶۲۲ میلیون دلار مربوط به کالاهای حساس و ضروری و ۵۰۰ میلیون دلار برای تامین کالاهای مربوط به بن های کارمندی و کارگری است.

### کشف شبکه جاسوسی امریکا

به نوشته نیویورک تایمز، ایران با کشف یک شبکه جاسوسی به یکی از معدود موارد موفقیت آمیز فعالیت های سازمان اطلاعات امریکا (سیا) خاتمه داد. حشمت الله مقصودی از اعضای این شبکه در یک برنامه تلویزیونی روند همکاری خود را با سازمان سیا توضیح داده است. یکی دیگر از دستگیرشدگان بهمن آقائی است. برای اولین بار هاشمی رفسنجانی در تراز جمعه آخر فروردین ماه از وجود این شبکه پرده برداشت و اعلام نمود که این شبکه مدت ها در دست جمهوری اسلامی بوده و اطلاعات غلط به امریکائیان می داده است.

و صدها نفر آن هم در حضور مردم و شقاوت و بی رحمی بی حد و مرز هیچ گروهی از مشکل اعتیاد باز نمی کند. اعتیاد ریشه در نابسامانی اجتماعی دارد و اگر قرار است مبارزه ای با اعتیاد صورت پذیرد، باید به سراغ این نابسامانی ها رفت. این مبارزه ای است پیچیده و بسیار دشوار و هیچ نوع اراده گرایی نمی تواند به حل آن کمک کند. علاوه بر این برخورد تحقیر آمیز با انسان ها، روانه کردن آنها به اردوگاه های کار اجباری، بستن سستجمعی آنها به چوبه های دار باهرانگیزه و به خاطر هر «جرمی» که باشد غیر انسانی، ضد اجتماعی و مخرب است.

مسئله اعتیاد، معتادین و قاچاقچیان مواد مخدر درست به گونه شیوه های غیر انسانی و تروم وسطائی وی در سایر زمینه ها است. رژیم می پندارد که مبارزه با این پدیده های مهلك از طریق زور، سرکوب، اعدام، اردوگاه کار، زندان و شلاق حل شدنی است. مگر همین شیوه ها توسط خلخال بطور وسیع در سالهای اول به کار گرفته نشد؟ نتیجه این کشت و کشتار مگر چیزی جز گسترش این معضل بزرگ اجتماعی بود. جمهوری اسلامی قادر به درک این مسئله کلیدی نیست که مشکلات اجتماعی، ریشه های اجتماعی دارند و راه حل آنها نیز اجتماعی است. «جرم» شمردن اعتیاد، راه اعتیاد زدائی نیست، اعدام صدها

## وحدت دوسازمان

سرانجام در پی يك دوره نسبتاً طولانی تدارك پرفراز و نشیب، در خرداد ماه امسال دو سازمان «فدائیان خلق ایران» و «آزادی کار» در نشست های صلاحیت دار خویش رأی به وحدت و ادغام یکدیگر دادند (بر مبنای يك پلاتفرم مرضی الطرفین) و بلافاصله کنگره مشترك آنها برگزار شد. پس از تصویب يك سلسله اسناد، سازمان جدیدی به نام «سازمان فدائی» از ادغام دو سازمان تشکیل می شود. کنگره وحدت با انتخاب کمیته مرکزی به کار خود پایان داد و در عین حال به خاطر ناتمام ماندن يك سلسله مسائل مهم و حیاتی در دستورکار (به علت حریق وقت) کمیته مرکزی منتخب رامامور برگزارى «اجلاس دوم کنگره» نمود. گزارش مربوط به چگونگی برگزاری کنگره و مباحث و نیز اسناد مصوبه آن در نخستین شماره نشریه «اتحاد کار» ارگان سازمان توبنیاد چاپ شده است. اسناد مصوب عبارتند از: پلاتفرم وحدت، اساسنامه، سند مربوط به اوضاع سیاسی ایران و وظائف سازمان. پس از کنگره، پلنوم اول کمیته مرکزی «سازمان فدائی» برگزار شده که در آن از جمله نام ارگان «اتحاد کار» و نام ارگان مباحث علنی «در راه کنگره» و نیز دستور کار اجلاس دوم کنگره تعیین شده است. در پلاتفرم وحدت، در کنار برخی احکام مبهم و بعضاً متناقض و نارسا، اصل مهم و بنیادی «پذیرش اصل مرجعیت مردم و نتایج سیاسی ناشی از آن را به مردم» که در واقع جوهر پذیرش پلورالیسم سیاسی می باشد تصویب شده و در اساسنامه نیز علنی بودن بی خدشه مباحث درون سازمانی به عنوان يك اصل تشکیلاتی مورد تصویب قرار گرفته است. گزارشی اجمالی از مباحث کنگره که در «اتحاد کار» درج شده نشان می دهد که «پلاتفرم وحدت» با دشواری و در پی مباحث سنگین واز بیم و امید ناشی از احتمال شکست کامل امر وحدت با آزادی کار و انشعاب در سازمان فدائیان در لحظات آخر سرنوشت ساز تصویب شده، به نشست عمومی آزادی کار ارائه گشته است. ★

**حزب توده هم معترض است!**

در پی اصرار حکومت کره شمالی در دعوت از تروریستهای جمهوری اسلامی به فستیوال بین المللی جوانان در پیونگ یانگ، کمیته ایرانی این فستیوال که پس از يك سلسله تشبیهات سرانجام بدست حزب توده افتاده بود، به عنوان اعتراض از شرکت در این فستیوال خودداری کرد. در اعلامیه کمیته مزبور که در نامه مردم شماره ۲۶۶ درج شده از «دوستان کره ای» گله شده و از «اعمال شرایط محدود کننده» از سوی آنان انتقاد شده است. ولی البته اعتراض آقایان هرگز فراتر از این حد نمی رود و انگیزه های اقتصادی و دیپلماتیک و بعضاً ایدئولوژیک دیکتاتور کره شمالی در دعوت از «برادران حزب الهی» به عنوان «مناطق ممنوعه» دور زده می شوند! ★

## بولتن مباحثات کنگره بدون

### مخالفان و دگراندیشان

سازمان راه کارگر مبادرت به انتشار نشریه ای تحت عنوان «بولتن مباحث کنگره» کرده است. انتشار این بولتن و وعده برگزاری نخستین کنگره این سازمان در شرایطی صورت می گیرد که بخش قابل ملاحظه ای از اعضای دگراندیش سازمان مزبور دقیقاً به خاطر طرح خواست علنی بودن مباحث بی قید و شرط درونی و برگزاری کنفرانس سراسری از سازمان اخراج و یا تعلیق شده اند. دبیرخانه سازمان راه کارگر تصریح کرده است که «تشخیص مسائل خارج از موضوع و پاسداری از فضای رفیقانه مباحث بر عهده کمیته مرکزی است.»

اولین شماره این بولتن یکسره اختصاص به مقاله ای طولانی تحت عنوان «چایگاه مبارزه ایدئولوژیک علنی در حزب لنین» یافته که در آن موضع جناح اخراجی مبنی بر بی قید و شرط بودن مباحث ایدئولوژیک علنی با استمداد از پیش از صد نقل قول از کلاسیکا به عنوان مواضع غیرلنینی رده شده و از شیوه مبارزه علنی به سبک حزب لنین، یعنی ضرورت برقراری قیودات معین از سوی رهبری دفاع می شود و مقالات جناح اخراجی و تکیه کردن بر تنوری و پراتیک لنین تحریف نظرات و اقدامات لنین قلمداد شده است. به هر حال باید دید استمداد از لنین تا چه حد قابل دوام است و اساساً آیا «بولتن مباحث کنگره» با اخراج دگراندیشان و درغیاب مقالات آنها می تواند به مرکزی برای مباحث جدی و واقعی بدل گردد؟ ★

## جناح اخراجی راه کارگر

### در راه کنفرانس سراسری

از سوی دیگر جناح اخراجی راه کارگر در پی تصویب مجمع نمایندگان و اهدای خویش دست به انتشار «ویژه نامه مباحث کنفرانس» زده است. در شماره اول این ویژه نامه، «مقاله به قلم و به امضاء افراد و یا واحدهای تشکیلاتی درج شده که همه در راه ریشه یابی بحران سازمان راه کارگر و اساساً بحران چپ ایران برآمده اند. صرف نظرات تا دوام مستقیم نقل قولی و اسکولاستیک، مجموعه مقالات حمایت از آغاز تلاش معینی برای نفی تفکرات کمینترنی دارند. نویسندگان اغلب تلاش دارند برداشتی دمکراتیک و ضد دگماتیستی از لنین ارائه دهند و طبعاً در این راه ابتدا به خاک ریزی به نام استالینیسیم برخورد کرده اند. هیأت اجراییه موقت برای تشکیل کنفرانس که در واقع ارگان رهبری کننده جریان اخراجی محسوب می شود در مقدمه این ویژه نامه تاکید کرده است که مقالات چاپ شده «امروز شکل نگرفته اند و هرچه هست متعلق به دوره ای است که در سازمان امکان انعکاس و برخورد وجود نداشته است.» ★

## تشدید فشار سلطنت طلبان

### بر جمهوریخواهان ملی

ضرورت تشکیل ائتلاف های وسیع ضد رژیم و داغ شدن روزافزون میثت چپبه مدتی است صفحات نشریات اپوزیسیون و به ویژه نشریان سلطنت طلبان را پر کرده است. در حال حاضر مباحث بر روی موانع و امکانات ائتلاف میان نیروهای مختلف چپ، میان نیروهای چپ دمکرات و سنتی با جمهوریخواهان ملی، و میان سلطنت طلبان و جمهوریخواهان ملی متمرکز است و چنانکه در شماره قبل اطلاع دادیم فعلاً لبه تیز فشار از سوی سلطنت طلبان بر جمهوریخواهان ملی متوجه است. در ادامه این فشارها، در سرمقاله نشریه نیمروز (شماره ۲۰) که به مناسبت ترور دکتر قاسملو درج شده، از فرصت استفاده شده و موضع اخیر جمهوریخواهان ملی مبنی بر استنکاف از ائتلاف بی قید و شرط با کلیه جناح های سلطنت طلب به شدت مورد حمله قرار گرفته است. در سرمقاله آمده است: «آقایان جمهوریخواه» حالا که زمینه ای برای همبستگی نیروهای ملی اپوزیسیون پیدا شده، به جای آنکه زبان از منفی بافی فروبندند... همچنان برای مینابت از آنچه که به گمان شان «جبهه ملی» است و بیشتر به درد سنگ روی قبر می خورد، به تخطئه حرکت اخیر پرداخته اند. حتی فرو افتادن دلوری آزاده چون قاسملو اینها را به خود نیاورده است و چنین به نظر می رسد که باید این گونه ملی نماها را نیز نظیر رفسنجانی زندگان مقیم خارج از جمع خود برانیم که راه، راه چنت مکانان بی خاصیت نیست.»

در رابطه با مسائل ائتلاف و جبهه، «کمیته موقت تدارک ائتلاف ملی ایران» دومین شماره نشریه خود را منتشر کرده است. در مقدمه این شماره ضمن اشاره به ناکافی بودن راه حل های گروه های سیاسی برای متشکل کردن مبارزه، عزم گردانندگان این کمیته برای از بین بردن دیوارهای ذهنی تمایلات مختلف تاکید شده است. در این شماره علاوه بر مقالاتی متن مصاحبه این نشریه با شاهپور بختیار درج شده که در آن از جمله احتمال میانه روی در رژیم و امید به تحول و تطور در رژیم اسلامی «خیال باطل» قلمداد شده است. ★

## يك دل ودولبر!

در شماره ۲۶۲ کیهان لندن در صفحه آخر دو آگهی به هم چسبیده دعوت به شرکت در جشن چهارده مرداد چاپ شده است. آگهی اول به امضاء «جمهوریخواهان هوادار نهضت مقاومت ملی (هامبورگ)» و دومی به امضاء «مشروطه طلبان هوادار نهضت مقاومت ملی (هامبورگ)» است! و در این میان معلوم نیست «نهضت مقاومت ملی ایران» و شخص آقای دکتر بختیار برای حکومت آینده ایران، چگونه معمای يك دل و دولبر را حل خواهند کرد؟ ★

مرگ دکتر قاسملو عملاً تمام نیروهای اپوزیسیون را به واکنش واداشت.

حزب کمونیست ایران (کومله) طی اطلاعیه‌ای با امضاء ابراهیم علیزاده دبیر اول سازمان کردستان حزب، بدون حمله شخصی به دکتر قاسملو، ترور وی را به شدت محکوم کرد و اعلام نمود که «هراندازه اختلاف سیاسی با حزب دمکرات کردستان ایران ... مانع محکوم کردن و تقبیح این عمل تروریستی نیست».

«جمهوریخواهان ملی ایران» در اعلامیه خود به مناسبات این حادثه ضمن ستایش از پذیرش سوسیالیسم دمکراتیک از سوی دکتر قاسملو و تعجیب از خرد سیاسی و درایت او و همچنین دفاع از امر مذاکره به مثابه یک روش سیاسی نوشته اند: «کسانی که دست خود را به خون (قاسملو و یارانش) آلوده اند، خواسته‌اند مخالفت خود را با هرگونه گفتگوی بین نیروهای سیاسی ابراز دارند. در این اعلامیه از تلاش های دکتر قاسملو برای تأمین اتحاد میان جمهوریخواهان ایرانی تمجید شده و فقدان او ضایعه ای برای ملت ایران و مردم کردستان قلمداد شده است».

«سازمان فدائی» (ادغام شده فدائیان خلق و آزادی کار) طی اطلاعیه‌ای ترور دکتر قاسملو «این چهره ملی و مبارز خلق کرد و ایرانی آزادیخواه، را محکوم کرده است. اعلامیه ضمن تمجید از مبارزات دکتر قاسملو علیه گرایشات تنگ نظرانه ناسیونالیستی و تلاش صمیمانه وی برای اتحاد و همکاری حزب دمکرات و جریانات چپ، فقدان او را ضایعه بزرگی برای حزب ملی و انقلابی او، جنبش خلق کرد و برای همه مبارزان راه آزادی و عدالت در ایران دانسته است».

حزب توده ایران نیز در کنسرت ابراز همدردی با حزب دمکرات شرکت کرد و ضمن محکوم کردن ترور قاسملو از شخصیت وی تجلیل به عمل آورده، بدون آنکه اتهام واپستگی او به «ناتو» را روشن کند!

طی ف جریانات وابسته به «مجاهدین» مسئله مذاکره با رژیم در این ماجرا را برجسته کرده و آن را وسیله ای برای محق جلوه دادن رهبری سازمان مجاهدین خلق در هنگام اختلاف با حزب دمکرات در دوران همکاری در «شورای ملی مقاومت» قرار داده اند. به عنوان مثال جریان «چریک های فدائی پیرو برنامه هویت» در اعلامیه خود به این مناسبت ضمن محکوم کردن رژیم و جناح رفسنجانی به عنوان عاملین این ترور، به «شایعات کذبی که از جانب (قاسملو) در رابطه با مقاومت انقلابی مردم ایران و سازمان های عضو شورای ملی مقاومت و به خصوص سازمان مجاهدین» وارد می‌آمد اشاره کرده می نویسد: «جا دارد که طرفداران دکتر قاسملو یک بار دیگر به مشی مذاکره جوئی با رژیم خمینی بیاندیشند».

سازمان وحدت و هدایت کمونیستی ضمن مردود شمردن مذاکره با رژیم، تاسف و نگرانی عمیق خود را از این واقعه اعلام داشته و این ترور را «ضربه ای مهم بر جناحی از جنبش خلق کرد» ارزیابی کرده است.

## نیروهای اپوزیسیون ترور دکتر قاسملو را محکوم می کنند



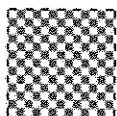
نشریه «انقلاب اسلامی» کارزار رسمی را برای افشای جناح های رژیم از جمله جناح رفسنجانی به عنوان طراحان این قتل آغاز کرده و در عین حال دولت اتریش را به خاطر تسلیم به فشار رژیم به شدت مورد حمله قرار داده آن را متهم می کند که از ترس افشاء اسرار معاملات پنهانی اسلحه از سوی رژیم که گویا بسیاری از مقامات فعلی اتریش را آلوده کرده، متهمان قتل را آزاد کرده و به آنها امکان بازگشت به ایران را داده است. این نشریه معتقد است که ترور رهبران اپوزیسیون در خارج از کشور نقشه‌ای برنامه ریزی شده بوده است.

### دبیر کل موقت برای حزب دمکرات کردستان ایران

کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران طی اطلاعیه‌ای به مناسبت فاجعه ترور دکتر قاسملو ضمن تمجید از سابق مبارزاتی او و برشمردن شه‌ای از زندگینامه وی، اراده قاطع حزب برای ادامه راه رهبر از دست رفته را اعلام کرده و بر روحیه رزمنده مردم کردستان و اعضا، حزب تاکید کرده و اعلام نموده است که «تا هنگام تشکیل نشست وسیع کمیته مرکزی و انتخاب دبیر کل، رفیق مبارز دکتر صادق شرفکنندی جانشین و دبیر کل، عهده دار کلیه وظائف دبیر کل خواهد بود». دکتر صادق شرفکنندی طی پیامی رادیویی برای مردم کردستان گفت که «رژیم ... با به شهادت رساندن دکتر قاسملو ثابت کرد که قصد ندارد نه در حاکمیت سیاه و نه در رفتار و کردار ضد خلقی و ضد ایرانی خود تغییری ایجاد نماید».

جریان «رهبری انقلابی» منشعب از حزب دمکرات کردستان ایران در اعلامیه خود ضمن محکوم کردن رژیم جمهوری اسلامی، ترور دکتر قاسملو را نتیجه «اجتناب ناپذیره سیاست خود ری قلمداد کرده است. نویسندگان این اعلامیه تا آنجا پیش رفته اند که حتی درگیریهای کومله و حزب دمکرات و نیز اختلاف خود با حزب را نیز صرفاً ناشی از این سیاست دانسته اند و بطور ضمنی تیرگی روابط حزب دمکرات و مجاهدین را تنها و تنها به خاطر سیاست مذاکره با رژیم و انعمود کرده اند. در اعلامیه اساساً هر نوع مذاکره با رژیم مساوی عقب نشینی از مطالبات خلق کرد تلقی شده و سازش سیاسی در هر چارچوبی به معنای قرار گرفتن در کنار سایر ارگان های سرکوب رژیم قلمداد می گردد. در اعلامیه از جمله آمده است: «دکتر قاسملو بارها رسماً اعلام کرده بود که هرگونه مذاکره ای با رژیم باید به شیوه ای علنی و بدون هیچگونه پیش شرطی صورت گیرد. لیکن با پیش آمدن این حادثه معلوم گردید که او چنان تحت تأثیر مانورها و فریبکاری های آخوندها قرار گرفته و ژست های آنان را باور کرده بود که حتی از توجه به چنین اصلی نیز به کلی غافل مانده بود، بگونه ای که رعایت ابتدائی ترین اصول امنیتی را از نظر دور داشته بود». در این اعلامیه ضمن محکوم شناختن مجدد این ترور از دولت اتریش خواسته شده در جهت شناسایی و مجازات عاملان این حادثه کوتاهی نکنند.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران طی اطلاعیه‌ای قتل دکتر قاسملو را محکوم کرد.



نشریات وابسته به طیف سلطنت طلبان بطور کلی بیشتر به درج اخبار مربوط به این ماجرا پرداخته اند. رضاپهلوی طی اطلاعیه ای همراه با محکوم کردن رژیم، از شخصیت «آزاده» دکتر قاسملو تمجید کرده و با خانواده و دوستان او ابراز همدردی کرده است. در این میان تنها نشریه «نیمروز» چاپ لندن حاوی مواضع صریح تمجید آمیز از شخصیت و نقش مبارزاتی وی بوده است. این نشریه که دارای مواضع سلطنت طلبانه است ضمن اینکه خبر از تشکیل یک تیم ویژه وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران برای ترور نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور می‌دهد، در سرمقاله خود تحت عنوان «وارثان پراگماتیک»، از «دلآوری آزاده چون قاسملو» ستایش کرده و رژیم را غیر قابل استحاله دانسته و بر پراگمندی اپوزیسیون انگشت می‌گذارد. مقاله فرصت را برای حمله و اعمال فشار به جمهوریخواهان ملی جهت ائتلاف با طیف ریز و درشت سلطنت طلب بدون قید و شرط مغتنم شمرده و خواستار انزوای آنان می شود، بدون آنکه مواضع ضد سلطنت دکتر قاسملو این «دلور آزاده» را به خاطر آورد!

دوکارزار دفاع از افشای توطئه قتل دکتر قاسملو

## اتریش بر جنایت جمهوری اسلامی سایه می اندازد

اختیار پلیس وین است. حاضران پس از يك ساعت، برای تنفس، مذاکرات را قطع کردند و پس از سرگیری، یکی از ایرانی ها به بهانه خرید همبرگر از خانه خارج می شود و در غیاب وی تیراندازی در آپارتمان صورت می گیرد که در ضمن آن سه نفر کشته و رحیمی صحرآوردهی از ناحیه صورت مجروح می گردد. اما خود را به خیابان می-رساند و مأمور امنیتی ایرانی مصطفی حاج هدائی نیز ناپدید می شود.

خبرگزاری فرانسه در ۲۶ ژوئیه اعلام نمود که «سوء قصد وین عملیاتی بود که از قبل از سوی رژیم تهران برنامه ریزی شده بود. بر اساس این گزارش، پایگاه رمضان وابسته به سپاه پاسداران، ستاد فرماندهی نیروهای مسلح و وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی در برنامه ریزی این سوء قصد دست داشته اند. همه این ارگان ها زیر نظر هاشمی رفسنجانی که فرمانده کل قوای جمهوری اسلامی است، فعالیت می کنند.»

خبرگزاری فرانسه اضافه می کند که محمد جعفری صحرآوردهی ملقب به رحیمی، فرماندهی برنامه ریزی عملیاتی پایگاه رمضان و فرمانده سپاه پاسداران در منطقه سقز بود. به همین ترتیب بزرگ نیا، مأمور رابط میان وزارت اطلاعات و پایگاه رمضان و آقای مصطفوی رئیس عملیات تروریستی وین، معاون مدیرکل روابط خارجی سپاه پاسداران است. در اینجا باید گفت که انعکاس وسیع این حادثه در مطبوعات ایران و ریختن اشک تمساح برای مردم کردستان و تلاش برای مربوط کردن این قتل به مجاهدین خلق یا عراق در کنار تکذیب هرگونه دخالتی از جانب جمهوری اسلامی در این حادثه، خاطره قتل دکتر سامی را در ذهن ها زنده می کند.

با توجه به همه این مسائل است که باید کارزار جهانی برای افشای جزئیات حادثه ترور دکتر قاسملو از سوی نیروهای سیاسی ایران و نیز محافل مترقی در سراسر جهان بطور هماهنگ صورت پذیرد تا دولت اتریش مجبور شود حقایق را برای افکار عمومی جهان روشن کند.

## مجالس بزرگداشت در آلمان

در مردادماه امسال در شهرهای برلن وکلن مجالس بزرگی در بزرگداشت شهید دکتر قاسملو برگزار شد. وهم میهنان ما از مبارزات فداکارانه این رهبر و تلاشهای او در جهت نزدیک سازی نیروهای اپوزیسیون ایران ستایش نمودند. در این دو مراسم علاوه بر حضور نماینده حزب دمکرات کردستان ایران پیامهای نیروهای دیگری از جمله جمهوریخواهان ملی ایران، سازمان سوسیالیستهای ایران و حزب دمکراتیک مردم ایران قرائت شد.

بازجویی از دومی در محل سفارت وجود دارد اما به گفته لیبراسیون (۲۲ ژوئیه) بالاخره سفارت زیر بار بازجویی نمی رود.

ایندهیپندنت چاپ لندن می نویسد: «قبل از جلسه ۲۲ تیرماه گذشته، دو دور مذاکرات صلح میان قاسملو و نمایندگان جمهوری اسلامی برگزار شده بود که امنیت این مذاکرات توسط هواداران چلال طالبانی که واسطه انجام مذاکرات صلح بین رفسنجانی و قاسملو بوده است تامین می گردید. به گزارش منابع یادشده تماس های اولیه به منظور تنظیم اصولی برای قانونی شناختن حزب دمکرات کردستان از سوی جمهوری اسلامی برگزار شده بود تا پس از آن برنامه های عمرانی در کردستان به مورد اجرا گذاشته شود» ایندهیپندنت می افزاید: «قاسملو در سه ماه گذشته برای آغاز دور سوم مذاکرات سری خود با جمهوری اسلامی، اتاقی در هتل هیلتون وین رزرو کرده بود. ظاهراً این بار برای تامین امنیت او اقداماتی صورت نگرفته بود. هنگامی که اعضای هیات نمایندگی کرد متوجه می شوند که تحت تعقیب هستند و در خطر قرار دارند، از مقامات اتریش تقاضای حمایت می کنند. اما از آنجا که این تقاضا تامین نمی شود کردهای ایرانی به ناگزیر خود دست به تدارکاتی در جهت تهیه يك آپارتمان خصوصی مجهز به سیستم های امنیتی می زنند. روز ۲۲ تیرماه طرفین ملاقات یکدیگر را در این آپارتمان ملاقات کرده در جلسه، «فاضل رسول» از دوستان «بن بلا» استاد دانشگاه در وین نیز حضور داشت. طرفین مذاکره، مانند دوپار گذشته مذاکرات خود را ضبط می کردند و نوار مذاکرات هم اکنون در

## بزرگداشت قاسملو در آمریکا

در روز بیستم مردادماه جاری جلسه ای توسط «کمیته دفاع از حقوق دمکراتیک مردم ایران» در بزرگداشت شهید دکتر قاسملو، رهبر انقلابی حزب دمکرات کردستان ایران در نیویورک برگزار شد.

در آغاز جلسه مسئول کمیته یادشده ضمن دفاع از حقانیت مبارزه آزادیخواهانه مردم کردستان، به افشای تبلیغات توطئه گرانه ارتجاع مبنی بر زدن برچسب «تجزیه طلبی» به خلق کرد، پرداخت. سپس خانم ثابتی از زندگی فداکارانه این رادمرد انقلابی سخن گفت؛ و در پایان برنامه فیلمی از زندگی مشقت بار و مبارزات خونین خلق کرد علیه دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی به نمایش درآمد. شرکت کنندگان در برنامه بر آن شدند که با ارسال تلگرامی به دولت اتریش، خواستار انتشار سریع تمام مدارک و اسناد مربوط به جنایت مزدوران جمهوری اسلامی شدند.

جنایتی که در ۱۳ ژوئیه در وین رخ داد، نشان داد که دولت اتریش مانند بسیاری دیگر از دول اروپایی برای حفظ منافع خویش حاضر به هرگونه همکاری ننگین با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی می باشد. در این میان جدل های کتبی در مطبوعات و در بین نیروهای سیاسی و مقامات دولتی در اتریش همچنان ادامه دارد. فرانتس لوشناک وزیر کشور اتریش گفت که «حقوق اجتماعی بر منافع دولتی ارجحیت دارد». او اضافه کرد که «همکاران من در وزارت خارجه درگیر مساله حفظ امنیت اتباع اتریش در ایران بوده اند و بیم از تلافی داشته اند» به همین ترتیب وزارت خارجه اتریش به نوبه خود طی بیانیه ای اعلام داشت که «تصمیم این وزارتخانه بر اساس قانون بوده و هیچگونه نقودی بر روی پلیس یا وزارت دانگستری در کار نبوده است». همچنین احزاب مخالف دولت ضمن انتقاد شدید از سهل انگاری مقامات اتریش در این باره آنان را متهم کرده اند که در برابر تروریسم بین المللی سر تعظیم فرود آورده اند.

روزنامه «استاندارد» چاپ وین نوشت: «به وضوح به نظر می رسد مقامات اتریشی به همکاری برای عزیمت شاهدان و مضمونان کشتار رهبران کرد دست زده اند تا از روشن شدن جزئیات این حادثه جلوگیری کنند.»

روزنامه «آر بی تی رتسایتونگ» نیز می نویسد: «این نوع تسلیم در برابر جمهوری اسلامی در مرحله اول اتریشی را از خشم ملایان در امان نگاه می دارد، اما در عین حال به آنها می فهماند که اتریش جای خوبی برای آدم کشی است.»

## عاملان جنایت کیستند ؟

از سه نفری که از جانب جمهوری اسلامی در مذاکره شرکت کرده بودند، دو تن عضو سپاه پاسداران هستند: محمدجعفر صحرآوردهی که به گفته رژیم جمهوری اسلامی، يك دیپلمات به شمار می رود، نماینده شخصی و تام الاختیار هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی و معاون فرمانده گروه پانزدهم سپاه پاسداران به شمار می رود. وی از سوی پلیس اتریش به عنوان عامل خرید موتور سوزوکی ۵۰۰، که برای فرار عاملان قتل مورد استفاده قرار گرفته شناخته شده است. این فرد پس از خروج از بیمارستان به سفارت جمهوری اسلامی رفت و سپس به ایران بازگشت. بزرگ نیا که پس از بازجویی توسط پلیس به دلیل داشتن گذرنامه دیپلماتیک آزاد شده بود به سفارت جمهوری اسلامی در وین پناهنده شد. پلیس در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که دو تن عامل قتل بوده اند، یکی حاجی مصطفی افچه ای و دیگری بزرگ نیا. سفارت پس از احضار این ها توسط پلیس پاسخ می دهد که از اولی خبر ندارد ولی امکان

## گسترش

## عواید روحانیت

دانسته بودند که باید مردم را هر روزی به موجی از هیجانات مذهبی کشاند. ماه های سه گانه و ایام سوگواری و عبادت پراکنده در سال، برای حضور و نمایش اهمیت و شان آنها کافی نبود. هر از چند که فرصتی پیش می آمد، برای تسخیر بیشتر مردم، به صحنه سازی های گوناگون، رو می آوردند.

از دوران فتحعلیشاه به بعد، دستگاه های «ریاست روحانی» همچون آبخاری در خدمت رقابت های شاهزادگان، اغراض اعیان و کارگزاران، بالای دربار به کار رفته اند. و صدر اعظم ها نیز از خط جلب دوستی آنها حرکت کرده اند. سفارتخانه های خارجی نیز -چه روس و چه انگلیس- از این نکته غافل نمانده بودند.

پول گرفتن از متنفذان و قدرتمندان حکومت، در نظر آنها که دستگاه ریاست چیده بودند امری عادی و لازم به شمار می آمد و قبیحی بر آن متصور نبود. هنگامی که قرار شد بعد از صدارت یک ساله امین الدوله، بار دیگر امین السلطان به صدارت برسد، شاهزاده فرمانفرما، که تا پای تدارک مرگ امین السلطان در مخالفت با او پیش رفته بود، به جمع آوری قلم علماء، علیه امین السلطان برخاست. طباطبائی بانه تراشید که او بدون امضای میرزای آشتیانی امضاء نخواهد کرد. این را مرید و سرسپرده طباطبائی، صاحب «تاریخ بیداری...» در مقام تجلیل و به نقل از خود سید می نویسد: فرمانفرما دستخط آشتیانی را آورد «با ۶۰۰ یا ۱۶۰۰ تومان، حضرتش به کلی از نوشتن امتناع فرموده و پول را هم رد نمود.» فرمانفرما گفته بود حالا که نمی نویسد ننویسد، دیگر پول را چرا رد می فرمائید؟ جواب داد این پول سحت و نجس است. این جور پول را نمی خواهم.» و ذیل این نقل به نقل واقعه دیگری در مدت اقامت امین السلطان در قم -پیش از صدارت مجدد او- می پردازد که نشان خدمت بی پاداش مانده طباطبائی به امین السلطان است در حمایت از نوکر او، که نامه تهدید برای شاه به دربار برده بود و شناخته شد و به خانه طباطبائی پناه برد و طباطبائی، نوکر را نگه داشت تا امین السلطان از نو به صدارت رسید. و خود او، نوکر را برد و به امین السلطان تحویل داد و گرانای خدمتش را هم به رخ صدر اعظم کشید. و آنگاه با تأثر و دلسوزی می نویسد: «امین السلطان نه از آقای طباطبائی همراهی کرد و نه از آن بیچاره محمد حسین بیک، بلی فقط ماهی ده تومان مواجب به محمد حسین بیک می داد و او را از خود مطرود نمود.» یعنی حق خدمت آقا پرداخت نشده بود.

خصلت نظام فرسوده سلطنت ایلی، طفیلی گری و طفیلی پروری بود. کشاورزان روی زمین، و پیشه وران در کارگاه ها کار می کردند. و بازرگانان، کالاهای آنها را به بازارها می رساندند. و حاصل تمام رنج ها نصیب صاحبان اقطاع، دربار، و «روحانیت» می شد. و عوامل آنها در سراسر قلمرو قدرتشان، همانند زالو، حاصل دسترنج ها را می مکیدند و به شاه و شاهزادگان، اعیان و روحانیون پس می دادند. گاه شرایط ایجاب می کرد که شاه، در نقطه ای که به آستانه تحریک رسیده بود، اندکی از فشار بکاهد. و مناسبی انگیزخته می شد، و در این فرصت نیز واسطه ها بودند که به آنچه شاه بخشیده بود چنگ می انداختند.

در «کاغذ اخبار»، نخستین روزنامه ایرانی که به عهد محمد شاه قاجار انتشار یافت، از سفر حجة الاسلام حاج سید مهدی مجتهد بزرگ اصفهان به تهران خبری آمده است که نشان می دهد شاه به قصد دلجوئی و از سر خوش خدمتی، هنگام دیدار او، چه بذل و بخششی کرده است: نخست به حرمت عزیمت سید به تهران، خراج چند ساله رعایای اصفهان را می بخشید، و بعد، خود سید را «مشمول عواطف خاص ملوکانه» می سازد و املاک و موالی را به او اختصاص می دهد. این روال کلی حکومت بود. اما «روحانیت» نیز روالی داشت. و سازماندهی خاص خویش. عظمت هر دستگاه ریاست دینی رابطه با تعداد چیره خوار و امر پر و حاشیه نشین داشت که گردش جمع بودند. «رئیس المله» دارای اثنایی بود معروف به «اجزاء آقا». پسران، دامادها، برادران، برادرزادگان، خواهرزادگان، در مقام مباشر و واسطه حل و عقد، همه جا چاهه ارتباطات «آقا» را هموار می کردند. و گاه محرمی کارگشته از بازار یا از «مدرسه» به آنها ختم می شد. دیگران، از مریدان و ارباب رجوع، به این اجزاء وصل بودند و مستقیم با «آقا» طرف نمی شدند. مگر ضرورتی ایجاب می کرد. و از مجموع کارگشانیها و معاملات این صاحبان و کارگزاران، «آقا» فقط وقتی اظهار اطلاع می کرد که لازم و صلاح بود. و اینها هر کدام در خطی معین کار می کردند: طلاب، و حوزه های درس، بازار، اعیان، شاهزادگان و ارکان حکومت و محرمانه تر، سفارتخانه ها.

کار رسمی «آقایان» حضور در حوزه درس، و صدور احکام از هر مقوله بود. و حل و قد امور «مسلمین» و باقی اوقات را، علی الرسم، به مصرف «عبادات»، بند و بست های درون قلمرو «روحانیت» و رقابتها و حمایت های ضرور برای تأمین «مداخل»، می رساندند. و خود قسمتی از نظام طفیلی حاکم بودند. و دستگاهشان را اینگونه و نیز از راه موقوفه خواری اداره و تغذیه می کردند. خانه آنها حریم کسائی بود که از برابر حکومت، یا دشمنان خود می گریختند. و به فراست

هنگامی که پای «مداخله» به میان می آمد، چنانکه دیدیم سید بهبهانی فتوای میرزای شیرازی را در واقعه «رژمی» با این استدلال که او خود مجتهد است و مکلف نیست حکم مجتهد دیگر را اجرا کند، از اعتبار می انداخت.

بحران حکومت ایلی قاجار، زمینه را برای تاخت و تاز اجتماعی وسیع چنین ساختاری آماده کرده بود. حکومت از دوران فتحعلی شاه، در هجوم استعمار و استملاک خارجی مکیده می شد. و خارجی نظام سلطنت و «روحانیت» را همچون ابزار کارگاه عصاره برای مکیدن کشور به خدمت گرفته بود. جز آنچه در شمال غربی، یا چنگ و قرارداد رسمی از ایران جدا کرده بودند، در شمال شرقی، و شرق و جنوب، به حالت خزنه، در خاک و آب پیش می آمدند. و در داخل، وام می دادند و امتیاز می گرفتند. امتیاز راه سازی، برقرار کردن ارتباطات تلگرافی، راه آهن، تنباکو، معادن، نشر اسکناس، شیلات، و سرانجام گمرکات کشور را در اختیار گرفته بودند و برای اداره آن یک بلژیکی نخست به عنوان مستشار و بعد به نام وزیر مستقر شده بود که جانب منافع تجارت روس و انگلیس را هم نگاه می داشت.

انگلیس و روس، در داخل حکومت ایران، و در میان متنفذان ازهر صنف، حقوق بگیرانی داشتند. تنها این مانده بود که شاه قاجار نیز دستخط سلطنتش را از نایب السلطنه هند بگیرد. که مانع آن داخلی نبود بلکه قرارداد ترکمنچای و رقابت روس سد راه شده بود. و از آن سروس دست روی ارتش ناصرالدین شاه گذاشت و سازماندهی «دیویزیون قزاق» را به عهده گرفت. بانکداری نیز به انگلیس و روس اختصاص داشت.

این پیشروی منظم و رقابت آمیز دو قدرت خارجی، از آغاز شوق حضور در ایران را در دیگر کشورهای غربی نیز برانگیخته بود. و پیشقراولان استعمار «مسیون های مذهبی» راه ایران را برای سیاستهای حامی خویش هموار می ساختند. مسیون های آمریکائی، منطقه «ارومیه» را برای فعالیت برگزیدند. و مسیون های فرانسوی به رقابت آنها راه افتادند. در اصفهان، مسیون های فرانسوی و انگلیسی فعال شدند. (البته آنها در قلمرو اسوری ها و ارمنی های ایران متمرکز بودند).

تجارت ایران، زیر پای کالا و منافع متجاوزان تپا می خورد. هر نوع توجه به پی ریزی تولید صنعت، با شکست همراه بود. حتی به تأسیس کارخانه شمع ریزی، مجال داده نمی شد. و همزمان سرزنش ایرانیان از جانب مأموران سیاسی خارجی که: «پشم صادر می کنند ولی نمی توانند پارچه پشمی تولید کنند و چیز قالی محصول پشمی دیگری ندارند» تمام کارگاه های «شعربافی» ایران، با سوابق صدها ساله، در مقابل هجوم منسوجات خارجی، زوال



تا حد رئیس جمهور در نمونه آمریکا و سپردن قدرت اجرایی تمام و کمال به دست او، مقامی که با مجموعه اختیاراتش در واقع نه مقام دوم، که مقام اول جمهوری اسلامی است.

چهارم، کاستن از اختیارات مجلس شورای اسلامی - قوه مقننه - به نفع کفه ریاست جمهوری. پنجم، حذف شورای عالی قضائی و استقرار ملائی به نام رئیس قوه قضائیه در رأس امور قضائی، که با ابهامی که درباره او، در قانون اساسی هست، چیزی شبیه «قاضی القضاة» به نظر می آید. و اوست که وزیر دادگستری، تعیین می کند و در يك دیدار، استبداد مذهبی، اکنون دارد به صورت نظام پادر هوای جمهوری اسلامی، هر چه بیشتر خود را جاسی اندازد. رهبر که نقش خلیفه عباسی را به عهده خواهد گرفت، رئیس جمهور که با هویت مذهبی و حجة الاسلامی، ادای شحنة های فرمانروایی بقدار را در خواهد آورد. قاضی القضاة، که که آمر و ناهی زندگی مردم به جای قانون و مفاهیم و مبانی حقوق فردی و اجتماعی آنها خواهد شد، و مجلسی از روضه خوان ها و مسئله گر ها و ائمه مساجد که در خدمت تقسیم بودجه ها و درآمدها، و تعیین نحوه مصرف آنها، و عزل و نصب های مجلس خواهد بود.

پس از اصلاح و تکمیل قانون اساسی، به صورتی که اکنون درآمده است، دیگر حکومت جمهوری اسلامی هیچ ربطی به مردم ندارد. تأسیسی است «الهی» که رهبرش، رئیس جمهورش، رئیس قوه قضائیه اش و منظومه مجلس به اصطلاح قانونگذاریش، همراه با عوامل کنترل کننده حاشیه اش، همچون شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، مجلس خبرگان رهبری، همه صیغه مذهبی دارند و مسلط بر جان و مال و اندیشه و بیان مردم اند. و قریب پنجاه میلیون نفر مردم ایران، به منزله نابالغ، محجور و محکوم، زیر فرمان آنان.

اگر غرض از انقلاب ۲۲ بهمن، و سرنوشت رژیم وابسته پهلوی، این بود، که حکومت ایلی قاجار به نحو اکمل آن را در ایران اجرا می کرد و حافظان و رابطانی هم از قماش شریعتمدار، حاج ملا علی کنی، شیخ فضل الله توری و ... مروچشان بودند.

استقرار مشروطه در ایران به معنای حضور مردم در امر حکومت بر خویش بود چه خوش خیال هستند آنها که می پندارند با وضع و اصلاح قانون، می توان مردم ایران را دو بیست حتی سیصد سال و بیشتر، به عقب راند تا پایکوبی و غارتگری چندین هزار آخوند و آخوندها بر سر و دوش میلیون ها مردم این سرزمین دوام و ثبات پیدا کند.

این چشم انداز سیاه، نه در برابر مردم ایران، که نخست پیش روی ملایان غاصب حکومت در ایران است: آنها که جای گشودن گره، آن را بیشتر کور کرده اند. و حصاری که گرد خود کشیده بودند، سقف و دیوارهای آن را چنین تنگ تر و کوتاه تر ساخته اند. این معماران، با این نوع ترمیم، اصلاح و تصمیم، در واقع گور خود را کنده اند.

## متمم قانون اساسی:

### گره را باز هم کورتتر کرد!

با اصلاح، ترمیم و تکمیل قانون اساسی جمهوری اسلامی، غاصبان قدرت و حکومت در ایران، یکباره هر نوع پیوند اسمی رژیم خود را هم با مردم، از آن زدودند، با این پندار ساده لوحانه که در دهه پایانی قرن بیستم باز هم می توان نهاد مذهبی را چنانچنین قدرت و حاکمیت مردم ساخت.

تصویری که آنها طی ده سال حکومت بر ایران، از دولتمداری خود به جا گذاشته اند، چندان کریه و وحشتناک است که فقط در افسانه ها باید سراغ آن را گرفت. و اکنون، اصلاحاتی که در قانون اساسی خودشان برای قالب گیری یا به اصطلاح تکمیل تأسیس جمهوری اسلامی، مرتکب شده اند، قاب مناسبی برای کج اندیشی ها و سیاهکاری های ده ساله آنهاست.

آنها، در مجموع، قریب يك سوم قانون اساسی را - پنجاه مورد - کم، زیاد و حذف کرده اند، و چهار نوع اصطلاح یا تصحیح در سراسر قانون و سرفصل های آن داشته اند. و حاصل دست پخت - که بی تردید از پیش آماده بوده است، و جلسات دو ماهه، سرپوش تدارک قبلی است - چند تصرف بنیادین است که قانون اساسی سابق را یکسر رنگگون می سازد:

نخست و دشمنانه ترین تصرف، حذف نام مجلس شورای ملی و تبدیل آن به مجلس شورای اسلامی است. نقش بنیادین این تصرف، به قدری روشن است که نیاز به بحث ندارد. آنچه در خور بحث است این است که آنها، حذف حق حاکمیت و حضور مردم را در نظام، که تنها دست آورد گرانقدر قانون اساسی انقلاب مشروطه بود، به رای و نظر همین مردم گذاشته اند، یعنی از مردم ایران به محجوریت و نابالغیشان، و تعیین قیم و سرپرست برای آنها، رای گرفته - اند. يك چنین وقاحت و بی شرمی، فقط به ملایان حاکم بر ایران اختصاص دارد و بس.

دوم، حذف شورای رهبری، در صورت فقدان فقیهی که بتواند نقش ولایت مطلقه فقیه را ایفا کند، و تاکید روی انتخاب رهبر، همراه با سبک کردن، و مبهم گذاشتن شرایط رهبری که در قانون اساسی سابق بود. سوم، ارتقاء و ارتفاع مقام رئیس جمهور،



یافتند. کارخانه های نساجی یا قند سازی هم که از خارج وارد شد، توان رقابت نیافت و به تعطیل کشیده شد. بازرگانان ایرانی، به واسطه ها و شبکه های توزیع شرکت های خارجی تبدیل شدند. و چند شرکت بزرگ که بازرگانان زردشتی و ارمنی کارگردانی کرده بودند، نیز در برابر فشار خارجی ها دوام نیاوردند.

بازار به مقاومت برخاسته بود، و از آنجا که مجرای تنفس مالی و اقتصادی کشور بود، نارضائی ها و اعتراض هایش واکنش اجتماعی داشت. راست است که در مبارزه با قرارداد «رژمی»، سیاست روس نیز بی تاثیر نبود. ولی این تاثیر که معلول رقابت ثابت روس و انگلیس بود چیزی از اهمیت واکنش شدید بازار در مقابل اراده شاه، و پیرو آن تلاش روشنفکران ایرانی مقیم خارج و داخل و سازماندهی آنها در تقویت انعکاس واکنش بازار نمی کاهد.

در این دوران، ما با جامعه ای آشفته و پریشان رویارو هستیم که دهقانان و پیشه ورانش از سر استیصال برای کار به آن سوی مرزها مهاجرت می کنند. از مهاجران که راه هند پیش گرفته اند، تا کنون آماری در دست نیست. آنها که از خراسان روانه «عشق آباد» می شدند نیز آماری ندارند. اما مهاجرانی که از ارس گذشتند، شمارشان را آمار روسی بدست می دهد. رقم این مهاجرت ها را سالانه تا دو بیست هزار نفر برآورد کرده اند (ایوانف، انقلاب مشروطیت ایران، صفحه ۱۹). و گزارش های زمان، از استیصال و استثماری که اسیر آن بودند، حکایت ها دارد.

اما «روحانیت» اینها را درک نمی کرد و مبلغ اصل «هر که را بخوای عزت می دهی و هر که را بخوای خوار می داری...» بود. از سیلابی که جاری شده بود، این را درمی یافت که باید دستگاه ریاست «آقا» هرچه بیشتر توسعه یابد. این منابع زمان است که نشان می دهد «روحانیت» چرا در صدارت مجدد امین السلطان، از سومین سال سلطنت مظفرالدین شاه، از او به خشم آمد. صاحب تاریخ بیداری می نویسد «پس از بازگشت از قم امین السلطان روال بدل و بخشش گذشته را ترک کرد و «مغروانه با عامه علمای اعلام و رجال گرام و شاهزادگان عظام... بنای بدسلوکی را گذاشت و اشخاصی هم که ... امور معیشتشان از عطایای اومی گذشت... در هر مجلس و محفلی بنای بدگویی را گذاردند.»

نخستین هسته مخالفت با امین السلطان را، سید علی اکبر مجتهد تفرشی، طباطبائی، امام جمعه و میرزا ابوالقاسم طباطبائی (پسر بزرگ طباطبائی) یا عده ای از رجال تشکیل دادند - هنگامی که امین السلطان با شاه در سفر فرنگ بود - و یکی از همان رجال، عکس «لایحه قسم نامه» آنها را به امین السلطان داد. امین السلطان، مخالفت

## حقوق بشر در ایران

## و دیپلماسی شوروی

نامه از شوروی

نامه زیر از طریق عده ای از رفقای مقیم اتحاد شوروی برای درج در نشریه راه ارانی ارسال شده است. نویسندگان نامه به خاطر مسائل امنیتی و عدم تأمین در محل زندگی خود، خواستار عدم انتشار اسامی خود شده اند.

## ما را یاری دهید!

به:

کمیسون حقوق بشر سازمان ملل متحد،  
جمعیت صلیب سرخ جهانی،  
سازمان عفو بین الملل

همانطوری که همه مردم جهان اطلاع دارند پس از استقرار رژیم ارتجاعی و ضد دمکراتیک جمهوری اسلامی، احزاب و سازمانهای انقلابی، شخصیت های آزادیخواه آماج حملات وحشیانه گسترده قرار گرفته اند و کشتار بی سابقه ای در ایران به راه افتاده است. در نتیجه یورشهای پیاپی و کشتارهای جمعی، عده قابل توجهی از نیروهای سیاسی و توده مردم مخالف رژیم مجبور به مهاجرت و فرار شدند. در این میان عده معدودی نیز از اواخر سال ۶۱ به کشور شوروی پناهنده شدند اما متأسفانه پناهندگان سیاسی از همان ابتدا به عناوین مختلف تحت فشار و تضيیقات دامنه داری قرار گرفته اند که ذیلاً چند نمونه سیاسی آن برای جلب توجه افکار عمومی ارائه می گردد تا شاید بتوان دولت و حزب کمونیست اتحاد شوروی را که برخلاف مفاد قانون اساسی شوروی و میثاق های بین المللی و نیز بیاتیه پناهندگی مصوب سازمان ملل، مرتکب شده، از ادامه این گونه برخوردها بازداشت.

۱- سدها تن از پناهندگان از لب مرز و یا از اردوگاه های نظامی موقت که در آنها شرایط سخت زیستی و روحی غیر قابل تحمل حاکم است، به ایران برگردانده شده و می شوند. در سه چهار سال اخیر فقط کسانی موفق به اقامت در شوروی شده اند که مورد تأیید رهبری حزب توده و سازمان اکثریت بودند. برگردانده شدگان عمدتاً از نیروهای سیاسی مخالف و تحت تعقیب رژیم جمهوری اسلامی ایران و حتی نظامیان فراری از جنگ و ... بودند.

۲- بیش از بیست نفر در باکو پس از دریافت پاسپورت پناهندگی و اجازه اقامت در شوروی، از سر کار ریشابانه از منازل خویش ربوده شده و یا ناپدید گشته اند. احتمالاً عده ای از اینها را به ایران برگشت داده اند. قابل توجه است که بخش عمده ناپدید شدگان در باکو به سیاست حزب توده، فرقه دمکرات آذربایجان و اتحاد شوروی در ابعاد گوناگون اعتراض داشتند. به غیر از این عده، در جمهوری

رفقای چون سلطان زاده و ذره و نیک بین و سدها کمونیست شریف ایرانی دیگر سرنوشت همانندی نداشتند؟ در بررسی تاریخ حزب توده، مگر با اینگونه دیپلماسی ها و «همبستگی» ها و «غیرمنتظره» ها کم روبرو بوده ایم؟ در واقعه ۲۱ آذر در آذربایجان مگر مردم محروم و ستمکش آذری، فدای اینگونه دیپلماسی ها نشدند؟

نگاهی به دوره های گذشته در زمان استالین و یا برژنف و نیز دوران گارباجف مؤید این واقعیت تلخ است که تقدم منافع اقتصادی و ملاحظات دیپلماتیک در رابطه با برخورد به جنبش دمکراتیک مردم ایران تاریخ طولانی هفتاد ساله دارد که بر همه چیز سایه افکنده است و... باید به این واقعیت اذعان نمود که سیاست خارجی شوروی در قبال ایران در مقایسه با کشورهای از نوع هلند، بلژیک و سوئد، به مراتب عقب تر و در خدمت تثبیت رژیم ددمنش اسلامی بوده است و می توان گفت، تنها چیزی که از آن نشان نیست، همانا، همبستگی با جنبش مردم ایران و توجه به حقوق بشر و ارزش های انسانی است. سیاست نوین شوروی اگرچه «خانه مشترک» را برای اروپائیان به ارمغان می آورد ولی سهم مردم محنت زده ایران از این رهگذر، بی توجهی به ددمنشی های رژیم اسلامی و دهن کچی به اپوزیسیون است. مقاله «درحاشیه سفر...» در آخر از گارباجف سؤال می کند که چرا در مصاحبه های شما و سایر زمامداران شوروی اشاره ای به نقض حقوق بشر و آزادی در ایران نمی شود؟ و یا «پس گلاسنوست کجای این دیپلماسی دیده می شود؟» مسلماً آقای گارباجف به این سوالات نویسنده جوابی نخواهد داد و راستی چرا خود نویسنده مقاله مذکور، در صدد جوابگویی به این سؤالات بر نیامده است؟...

چکیده کلام را گفته باشیم، این امیدها و درانتظاره همبستگی، ازسوی شوروی و سایر کشورهای «سوسیالیستی» نشستن، به گواهی تایخ چندین ساله، آب درهاون کوفتن است. در پایان جا دارد که به دوستانی که صادقانه توصیه می کنند که «در موضع گیری هایمان در قبال شوروی هوای کسانی را که هنوز صادقانه - و ناآگاهانه - به تفکرات کهنه چسبیده اند» را داشته باشیم و «بهانه به دست کهنه اندیشان ندهیم» در جواب این توصیه ها باید توضیح داد که، به چه علت به روشنی جواب بدهیم که ما نباید در موضع گیری هایمان از اصولیت و شفافیت خودمان برای خوش آیند و یا احیاناً راضی نگهداشتن رفقای صادق و کهنه اندیش بگذریم و آن را قربانی کنیم. اگر قرار است که در مبارزه تعصبی درکار باشد، منطقی است که «رفقای کهنه اندیش و صادق ما» این تعصب را به مردم معصوم و ستم کش ایران نشان دهند.

رفیق جهانگیر از سوئد طی نامه ای درباره مقاله «درحاشیه سفر رفسنجانی به شوروی» مندرج در شماره ۱۲ می نویسد که: «مقاله متأسفانه از عهده برخوردار همه چانه و شفاف بر نیامده است و رفیق نویسنده، مقاله را بدون نتیجه گیری و تحلیل نهایی، با طرح چند سؤال درست که معلوم نیست به چه علت بی جواب مانده خاتمه داده است.» وی آنگاه با اشاره به وقایع یکسال گذشته در زمینه روابط ایران و شوروی و از جمله سکوت شوروی درباره حادثه قتل عام زندانیان سیاسی، نامه خمینی به گارباجف و گرم شدن سریع روابط دوکشور، و موضعگیری حزب دمکراتیک مردم ایران در رابطه با فتوای قتل رشتی و درخواست از کشورهای سوسیالیستی برای ایراد فشار اقتصادی به ایران و کمک نکردن به راه اندازی ماشین اقتصادی ایران می نویسد:

«علت اینکه نویسنده در توضیح این جنبه از مساله یعنی راه اندازی ماشین اقتصادی رژیم توسط شوروی، سکوت می کند، چیست؟ در میانه مقاله نیز معیارهای سنتی گذشته و تفکر کمینترن و شیوه حزب توده ای را مورد تاخت و تاز قرار داده ولی متأسفانه طرح این مباحث در نتیجه گیری و تعمیم آن در مقاله به طور ناموفق و تکرار مکررات ارائه شده است. در ادامه مقاله، نویسنده به درستی محک اصلی را در مسائلی که در رابطه با ایران مطرح اند و به تاثیرات آنها در پیوند با مبارزات مردم ایران برای دمکراسی و رهائی از رژیم جمهوری اسلامی واپسگرا و سرنگونی آن و استقرار یک جمهوری واقعاً آزاد، تجدد خواه و عدالت پرور مربوط می کند. اما برخورد نویسنده در بخشی دیگر از مقاله قابل تعمق است. به این قسمت از مقاله توجه کنید: «آنچه به خصوم برای ما غیرمنتظره است، تناقض سیاست و رفتار دولت کنونی شوروی با دولت ایران در پرتو دیپلماسی جهانی نوین اعلام شده دوران گارباجف است.»

رفقا، وجداناً این سیاست با رفتار دولت شوروی «تناقضی» دارد؟ و یا «غیرمنتظره» است؟ و یا اینکه خود نویسنده به «پرتو دیپلماسی جهانی نوین دوران گارباجف» دید خوشبین تری دارد و در برخورد با واقعیت های زنده و موجود دچار «تناقض» می شود؟ مگر این «تناقض» ها در دوران گارباجف در گرماگرم کشتار زندانیان سیاسی و یا در پیام دوستانه گارباجف به خمینی و غیره تکرار نشده بود؟ از زاویه دیگر، راستی موضعگیری و دخالت های مکرر شوروی در جریان اختلافات «درون حزبی» آیا «غیرمنتظره» بود؟ برخورد شوروی با مبارزان گریزان از جهنم خمینی که سالهای سال مبلغ سیاست های خود آنها بودند چه بود؟ آیا مساله امثال جعفری ها «غیرمنتظره» بود؟ یا پیش از اینها نیز

پاسخ به

«راه کارگر»

## ناتوانی در رویارویی با حقیقت

طبقات اجتماعی و گروه های جامعه که انتظاراتشان را کامتوف بیان می کند چقدر مشکل است و درست به همین دلیل حضور او در کمیته مرکزی اجتناب ناپذیر است» (از نوشته «پروسترویکا و آگاهی تاریخی» یوری آفانسیف متن آلمانی، تأکید از ماست). و نیز رفتارلین با کامنف و زینورف در رابطه با انقلاب اکتبر، یا تروتسکی در جریان مذاکرات صلح پرست لیتوفسک، یا استالین و دهها نمونه دیگر! آری این همه کجا و ظرفیت تحمل شما کجا؟

آیا جز این است که به تصریح اطلاعیه خود شما دل بر اخراج عضو رهبری، تمامی تصمیمات در محدوده مرکزی صورت پذیرفته که خود معلوم نیست در کدام کنگره معتبر و منتخب کدامین نمایندگان و اهدهای سازمانی «راه کارگر» انتخاب شده است؟ اینک برگردیم به مقاله اصلی مقاله راه کارگر در رابطه با «پرونده غلام» وی می نویسد که «در هنگامه بگیر و ببندها و سرکوب های خونین جمهوری اسلامی در سال ۶۰ عده ای در سازمان ما به طرفداری از خط مشی و تفکر حزب توده گرایشیدند. یکی از آنها فردی بود با نام مستعار «غلام» که... آن غلام سال ۶۰ به همراه عده ای دیگر، علیرغم بحثهای آزاد و رفاهی که در محدوده سازمانی داشتند، از فرصتی که در نتیجه دستگیری عده ای از مسئولین تشکیلاتی و از جمله مسئول کمیته آذربایجان - رفیق شهید - عبدالله افسری بوجود آمده بود ناچوانمردانه استفاده کردند و یک فراکسیون پنهانی در تشکیلات آذربایجان بوجود آوردند که در ارتباط منظم با حزب توده قرار داشت و هم چون هسته نفوذی آن در سازمان ما عمل می کرد ما نه تنها فراکسیون آنها را به رسمیت نشناختیم و نه تنها برایشان حق گرایش قائل نشدیم، بلکه بدون استئنا همه شان را از سازمان اخراج کردیم...» (صفحه ۲۷ نشریه راه کارگر، تأکید از ماست).

و اما دلایل ما در رد ادعاهای امثال ایشان:  
۱- تاریخ خروجی را که مقاله نویس راه کارگر به عمد «هنگامه بگیر و ببندها و سرکوب های خونین جمهوری اسلامی سال ۶۰» قید می نماید در واقع پائیز ۱۳۵۹ است. همانطور که همه راه کارگری ها می دانند با شروع جنگ ایران و عراق، سلسله تناقضات بنیادین سیستم تفکر راه کارگر که نمود بارز عینی خود را پیش تر با خروج به تناوب تعدادی از کادرها و رفیق مروج آن نشان داده بود، وارد مرحله جدیدی شد. توضیح اینکه قبل از شروع جنگ نیز به علل تناقضات بنیادین یاد شده در اواخر زمستان ۵۸ دو تن از کادرهای آن با انتشار بقیه در صفحه بعد

این جریان ر. باباعلی و سایرین شده، هیچگونه همخوانی با سنت ها و شیوه های لنینی بویژه در دوره قبل از کنگره دهم حزب کمونیست شوروی (بلشویک ها) نداشته و ندارد! من در اثبات ادعای خویش، نیز یادآور شده بودم که چگونه در شرایط خاص و استثنائی آن دوره در قبال حل معضلات عدیده به نادرست برای نخستین بار امر ممنوعیت فعالیت فراکسیونهای مختلف درون بلشویسم که هملاً سال های متمادی فعال بوده اند در آن کنگره راه را برای تثبیت نظام تک حزبی و چنانشین کردن «دیکتاتوری پرولتاریا» با دیکتاتوری حزب و نظام دمکراتیک سوسیالیستی با رژیم استبداد توتالیتراریستی و فجایع مربوط به سرکوب سالیان دراز توده های زحمتکش در کشور شوروا و حزب کمونیست شوروی هموار کرده است...

به هر حال آنچه که افرادی از سنخ نویسنده مقاله راه کارگر باید کماکان پاسخ دهند، اثبات چگونگی انطباق برخوردهایشان با سنت های لنینی در مبارزات درون حزبی است! ایشان باز به نادرست دچار این شبهه شده اند که گویا صرف برخورد انتقادی ما به جنبه هائی از لنینیسم با توجه به تجارب تکانهنده و عوارض سوء «دیکتاتوری پرولتاریا» در گستره ای به بزرگی «سوسیالیسم واقعا موجود»، به خودی خود باعث همخوانی سیستم تفکر اساساً آنارشویستی-استالینیستی راه کارگر با مکتب لنین و لنینیسم خواهد شد! نه رفقا! هر چند در پرتو تجارب غنی و طولانی جنبش کمونیستی-کارگری بین المللی برخی از میانی آموزش و سیستم تفکر لنینی هملاً شکاف برداشته و در حال ریزش است. و آنچه که در حال حاضر در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی می گذرد خود بهترین شاهد آن است مهذا تأکید این نکته ضرورت دارد که همواره نزدیکی کمتری بین شما و پراتیسین نامداری چون لنین در میان بوده است.

نحوه برخورد لنین به مخالفین نظریش کجا و شما کجا؟! مشهور است که مثلاً کامتوف شدیدتر و راسخ تر از همه علیه «تزه های آوریل» موضع گیری کرده بود، اما در کنفرانس آوریل پیشنهاد می شود که درست او را برای کمیته مرکزی انتخاب کنند و کسی که این پیشنهاد را می کند کسی نیست جز خود لنین! او دلیل این پیشنهاد خود را چنین بیان کرده: «معمولاً خیلی مشکل است کامتوف را در موردی قانع کرد او همیشه بر موضع خود پافشاری می کند». سپس لنین چنین تأکید می کند: «اما از موضعی که کامتوف می گیرد از آنچه که او در آن تردید دارد می توان دریافت که قانع کردن آن

نوشته «بگذار هر دو در مقابل آئینه بایستیم» مندرج در شماره ۶۲ مردادماه راه کارگر سند گویائی از واقعیت تاسف بار گرفتاری نویسنده آن در چنبره شیوه برخوردهای استالینیستی در مقابله با مخالفین نظری است.

مقاله نویس که علیرغم صدور احکام عدیده حتی زحمت نکر اسم مستعارش را نیز به خود نداده است و گویا به نمایندگی از طرف سازمانش ضمن ناسزاگویی، دامنه بهتان را تا حد پرونده سازی برای بخشی از فعالین سابق که در مقطع بحران اولیه این جریان صفوف آن را ترک گفته اند کشانده است.

جای تاسف و تعجب است که علیرغم گذشت ۸ سال از قضیه، شکستن سکوت آن هم به این شکل، وقتی صورت می گیرد که هنوز تعداد قابل توجهی از اعضای نینفوذ رهبری و فعالین راه کارگر که از نزدیک ناظر این جریان بوده اند و کماکان در صفوف این سازمان فعالیت می کنند، می توانند شاهد گویای بطلان ادعاهای مقاله نویس راه کارگر باشند!

هم از این روست که من نمی توانم از این بابت که ارگان رسمی سازمان کارگران انقلابی ایران «راه کارگر» این چنین عرصه و جولانگاه بی مسئولیتی ها شده متاسف نباشم. با آگاهی از پیامدهای منفی اتخاذ چنین شیوه های برخوردی در قبال معضلات جنبش، بر آن شدم که نکاتی را تذکر دهم به امید اینکه بتواند رفقای صادق و انقلابی عضو و هوادار سازمان «راه کارگر» را در شناخت حقیقت یاری رساند.

قبل از هر چیز باید یادآوری کنم که انگیزه اصلی نگارش مقاله «بگذار هر دو در مقابل آئینه بایستیم» درج مقاله «راه کارگر» در آئینه دمکراسی» در شماره ۱۰ راه ارانی است. توضیح آنکه نگارنده در واکنش نسبت به اقدامات آشکارا ضد دمکراتیک رهبری راه کارگر در قبال معترضین در این مقاله یادآور شده بود که «ضرورت دفاع از امر حیاتی دمکراسی» ما را وامی دارد که بدور از مصلحت گرایی و علیرغم اختلافات جدی با بخش قابل توجهی از ناراضیان این سازمان، بر حق مسلم این رفقا در ارتباط با پافشاریشان «ضرورت تحقق مبارزه ایدئولوژیک علنی، بدون هیچگونه قید و شرطی» تأکید کرده و از تلاش آنها در جاری ساختن مکانیسم ها و نرم های متناسب دمکراتیک سازمانی حمایت کرده باشیم.

در مقاله «راه ارانی» یادآور شده بودم که چگونه مجموعه آنچه که تحت پوشش «وفاداری راستین به سنن لنین و لنینیسم» مستمسک اخراج خودسرانه عضو رهبری

## اخبار جهان



★ به موجب مصوبه شورای وزیران اتحاد شوروی که روز جمعه ۱۱ اوت انتشار یافت، کشاورزان می توانند بخشی از تولید اضافی خود را در مقابل ارز خارجی بفروشند. تولید اضافی کشاورزان از ذخیره ارزی حاصله از کاهش خرید این مواد از خارج پرداخت خواهد شد. کشاورزان نیز متناسب نیاز خود از این ارز استفاده خواهند کرد.

★ ژان کلر کیسو عضو هیأت سیاسی حزب کمونیست فرانسه و نماینده مجلس در گفتگویی با رادیو فرانسه-انتر برخی از جلوه های بی عدالتی اجتماعی در فرانسه را برشمرد. وی از جمله اظهار داشت «در کشور فرانسه ۸ میلیون نفر با درآمد روزانه ای کمتر از ۵۰ فرانک زندگی می کنند، در حالی که ۲۰۰ هزار خانواده درآمدی حدود ۲۰۰۰ میلیون فرانک را بین خود تقسیم می کنند. ۱۰ درصد جمعیت کشور، ۶۰ درصد درآمد ملی را به جیب می زنند. ۴۰۰ هزار خانواده بدون سرپناه و ۵۰ هزار خانواده از آنجا که مستعد پرداخت فاکتور برق نیستند، شب را در تاریکی بسر می برند. و بالاخره اینکه ۷۵ درصد فرزندان کارگران موفق به اتمام تحصیلات دبیرستانی نمی شوند».

★ روند آشتی در نیکاراگوئه با کنفرانس اخیر سران کشورهای آمریکای مرکزی شتاب بیشتری به خود می گیرد. مطابق توافق این اجلاس، نیروهای نظامی مخالفین در هندوراس در سه ماه آینده به تدریج خلع سلاح خواهند شد، و در برابر مقدمات انتخابات آزاد در نیکاراگوئه فراهم می شود.

بقیه از صفحه قبل ناتوانی...

علنی نظرات خویش صفوف آن را ترك گفته بودند که در ادامه روند آن در تابستان ۱۳۵۹ عضو دیگر مشاور مرکزیت، رفیق مروج راه کارگر نیز طی نامه ای جداگانه خروج خود را از راه کارگر اعلام داشته بود. با آغاز جنگ امر خروج شتاب بیشتر گرفت بطوری که دیگر تا اواخر پائیز ۱۳۵۹ تعداد قابل ملاحظه ای از کادرها و اعضا از جمله خردنگارنده سطور بعد از برگزاری سلسله نشست هائی با اهضای رهبری و با ارائه جمع بندی از نظرات خود صفوف آن را داوطلبانه ترك کرده بودیم. در تأیید این واقعیت همین بس که رفقای که در مقطع تابستان و پائیز ۱۳۵۹ راه کارگر را ترك کردند بعد از خروج از راه کارگر خود را موظف می دانستند که جمع بندی از نظرات خویش را علناً در اختیار جنبش قرار دهند. لذا زدن برچسب «رابطه پنهانی با حزب توده» به «غلام و عده ای دیگر» بیش از هر چیز زائیده فکر کسانی می تواند بوده باشد که از سلاح زنگار بسته مبارزه با فراکسیون بیسم برای فرار از مبارزه ایدئولوژیک علنی سود می جویند

★ دو زندانی سیاسی ترك به نام محمد یالیسین کایاو حسین ارگلو در حالی که به همراه ششصد تن دیگر از زندانیان سیاسی زندان آیدین واقع در صد کیلومتری از میر سی و پنجمین روز اعتصاب غذا را می گذرانند، زیر شکنجه درخیمان رژیم فاشیستی ترکیه به قتل رسیدند. این دو زندانی سیاسی هنگام شکنجه درحالت اغما بودند. به دنبال این چنایت تظاهراتی در شهرهای مختلف ترکیه از جمله آنکارا و از میر انجام گرفت که به دستگیری حدود صد نفر انجامید. از طرف دیگر دکتر کونیت باسبوگ، عضو قدیمی کمیته صلح و اتحاد جوانان مترقی، در لحظه فرود از هواپیما در فرودگاه استانبول دستگیر شد. دکتر تارك ضیاء عضو کمیته مرکزی حزب کارگر ترکیه نیز به همین سرنوشت دچار گردید.

★ بنابر اعلامیه کمیته مرکزی حزب کمونیست متحد ترکیه رهبرانی که در خارج از کشور هستند تصمیم گرفته اند که به کشور بازگردند. کمیته مرکزی این حزب همچنین خاطرنشان کرد که «به منظور هدایت مبارزه سیاسی در روزهای سرنوشت ساز آینده و شرکت در مبارزه برای دمکراسی» است که به ترکیه باز می گردند. «آنها تمام تلاش خود را برای تدارک تأسیس حزب کمونیست قانونی با همکاری مشترک محافل، احزاب، گروهها و شخصیت های مارکسیست موجود در کشور، به کار خواهند گرفت». بنابر این اعلامیه از زمان بازگشت رهبران حزب سارگین و کوتلو در نوامبر ۸۷، امکانات شرکت در مبارزه در زمینه های مختلف در شرایط کنونی، به همت فعالیت های نیروهای دمکراتیک داخل کشور و همیاری بین المللی افزایش یافته است.

★ حوادث خونین لبنان و درگیری میان نیروهای سوریه و متحدانش با طرفداران ژنرال عون که از سوی عراق حمایت می شود طی هفته های گذشته صدها کشته و زخمی برجا گذاشت و خرابی هائی به بار آورد که در چنگهای ۱۵ ساله لبنان بی سابقه بود. گلوله باران بی امان مناطق تحت نفوذ هریک از نیروها در کنار نبردهای پراکنده بیروت را از سکنه خالی ساخته است. تلاشهای بین المللی وسیعی که برای خاموش ساختن غرش توپها به عمل می آید، به علل گوناگون حالت بسیار موقت دارد و مدتی پس از هر آتش بس، آتش نیروها دوباره آفرخته می شود.

★ هفته نامه ویکند آویزن چاپ دانمارک با مراجعه به آرشیو حزب کمونیست اتحاد شوروی، از حقایق مرگ مایخ پترین نماینده مجلس و عضو حزب کمونیست دانمارک در سالهای ۲۰ پرده برداشت. به موجب این خبر، مایخ پترین در سال ۱۹۲۷ به اتهام جاسوسی در مسکو دستگیر و زندانی گردید و سه سال بعد پس از تحمل شرایط سخت زندان و عدم برخورداری از ملاقات، بر اثر بیماری سل درگذشت. وی در زمان دستگیری نماینده حزب کمونیست دانمارک در دفتر کمیته در مسکو بوده و رابطه نزدیکی با آکس لارنس دبیر اول حزب کمونیست دانمارک داشته است.

و این مبارزه را به اعتراف خودشان در «محدوده سازمانی» زندانی می سازد. بنابراین ملاحظه می شود که چگونه تحریف نحوه کناره گیری ما از راه کارگر و مربوط کردن آن با «بگیر و ببندها» و سرکوب های خونین جمهوری اسلامی در سال ۶۰» با هدف تحریف واقعیت ها و به قصد بدنام کردن حیثیت انقلابی و سیاسی افراد صورت پذیرفته است. من در اینجا کوشش می کنم با رعایت مسائل امنیتی نکاتی را که روشنگر وقایع آن زمان است به حکم وجدان انسانی خود بویژه در دفاع از حیثیت انقلابی رفقای که دیگر در میان ما نیستند متذکر شوم.

بیش از هر چیز لازم به تذکر است که رفقای ما به خاطر «حفظ اسرار «سازمان»، بعد از خروج از راه کارگر گرفتار مصایب عدیده شدند و تعدادی جان باختند که برای نمونه چند مورد را هم برای ذهن فراموشکار ایشان و هم قضاوت عموم یادآوری می کنم: رفیق محمد (معروف به کتدی محمد) پس از کناره گیری از «راه کارگر» در جریان سرکوب های خونین جمهوری اسلامی در سال ۶۰ دستگیر شد. حال آنکه شهید نامه

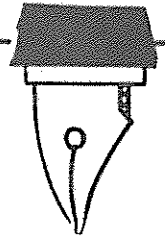
راه کارگر در بیوگرافی نامبرده کوچکترین اشاره ای به مساله کناره گیری این رفیق و علل آن نمی نماید، گویی تا آخرین دم زندگی پرافتخارش همچنان در صفوف راه کارگر بوده است!

رفیق مجتبی شریف زاده که صفوف شما را ترك گفته بود بعد از دستگیری شرافتمندانه اسرار شما را با دادن خون خود برای همیشه حفظ کرد.

رفیق (س) از اعضای فعال سابق راه کارگر و جمع ما بعد از خروج و دستگیری اش مقاومت حماسه آفرین را به سان دیگر رفقای خویش نشان داد. تا آنجا که در مدت نزدیک به سه سال بعد از دستگیری اش کماکان نامبرده را از این سلول انفرادی به آن سلول می بردند. او که بعد از پیوستن به حزب توده دستگیر شده بود قبل از هر چیز و بیش از هر چیز به خاطر حفظ اسرار شما دچار سرنوشتی نامعلوم شد.

رفیق پولاد بعد از ترك شما، زندگی مخفی برگزید و بدون اینکه به پاس آن همه زحمات کمترین کمکی به او بکنید بالاخره به خاطر پی گرد شدیدش از کشور خارج شد!

بقیه در صفحه آخر



# ... در تنگنای زمانه

را به بدترین شکلی مورد حمله قرار داد، اما پیش از آن، در همه جا «به جای اعلام این رذایل و مفسد اخلاقی نورالدین کیانوری، به عکس، او را ستود و شرح کشافی درباره فضایل و مکارم اخلاقی، و پارسایی زیستی و سیاسی وی بیان داشت. و می توان یقین داشت که اگر بعداً نیز «اجبار» در کار نبود چنین مفتضحش نمی نمود، زیرا وی زیر الزام قیود پیشین، شریکی فعال برای همه اعمال او بود، و همه این خطایای او و رهبری او را در قالب «تئوری های فلسفی» می ریخت و توجیه می کرد!»

نویسنده در توصیف «اجبار» طاقت شکنی که هستی انسانی طبری را به تاراج برد، به داستان جالبی اشاره می کند که به نقل آن می آرد: «پیشینیان حکایت کردند که مادر مودی راهزن در حال نزاع بود، و در همان حال که زبانش از تکلم بازمانده بود، از بازمانده نیروی حیات خویش یاری جست تا وصیت خود را درباره تهیه «کفن حلال» در گوش فرزند بگوید. راهزن، دوان دوان خود را به سر گرفته رساند و راه بر کاروانی بست. آنگاه کاروان سالار را گرفت و بر زمین افکند، بر سینه اش نشست و بیخ خورش را گرفت، و تا زور داشت گلویش را فشرد. کاروان سالار که چهره اش به تیرگی گرانیده و چشمانش از حدقه بیرون زده بود، خرخر کنان پرسید که از جان او چه می خواهد. راهزن گفت: «کفن حلال می خواهم!» کاروان سالار گفت: «برو هر چند توپ چلوار که می خواهی برگزین و ببر، مثل شیر مادر حلالش کردم.» راهزن با یک توپ چلوار، دوان دوان، نزد مادر بازگشت، که دیگر چشمش به طاق افتاده بود. شتابان به مادر نزدیک شد و در گوش وی گفت: «مادر جان، باخیال راحت بمیر، که آنقدر گلوی یارو را فشردم که به زبان خودش گفت ببر که مثل شیر مادر حلالش کردم!» اگر در این قیاس چسارتی به آن راهزن، که برای آسایش روان مادر و اجزای وصیت وی بدین راهزنی پرداخت، نشده باشد، معامله خمینی با مردم ایران و نمایندگان رهبران فکری او، از شریعتمداری مجتهد تشیع تا طبری مبلغ و نظریه پرداز کمونیسم، در تحمیل این پذیرش ننگین حالت تسلیم در برابر «امامت» او، در اعتراف گیری ها، در قبولانیدن رهبری سفاکانه، ویران گر و روح و فرهنگ کش او، «بلاتشبیه» به شیوه «حلال گیری» آن راهزن می ماند.

داستان این نمایش های «انسان شکن» تلویزیونی دراز و در واقع مرده ریگ زشت و غیر انسانی نظام پیشین است، البته نه بدین کمیت و کیفیت هراس انگیز، که باید گفت صد رحمت به کفن زده قدیم! تاسف آنجاست که احسان طبری پیش از آنکه به اسارتگاه «اجبار» کفن دزدان مسلمان دچار آید، در بند «ملاحظات و تعهداتی» گرفتار بود که آزادی قول و عمل او را محدود می ساخت. اما به سادگی می توان این داورى منصفانه نویسنده را پذیرفت که:

«با وجود تقید سیاسی و فکری، که احسان طبری را از گذشته دور تا دوران پنج سال اخیر - پیش از زندان - کم و بیش زیر تاثیر خود داشته است، وی از دوران طلوع در کنگره نویسندگان ایران تا هنگام افول در کژراهه، همواره وطن و ملت خود، و فرهنگ و ادب دیرینه، چاودانه و افتخار آمیزش را ستایشگرانه و عاشقانه دوست داشت.»

محمد علی مهمید، نویسنده و پژوهشگر نامی که از چند سال پیش به حال تبعید در انگلستان به سر می برد، به تازگی جزوه ای زیر عنوان احسان طبری، از طلوع «کنگره نویسندگان ایران» تا افول «کژراهه» منتشر کرده است که در زیر نگاهی به اصلی ترین بخش های آن می اندازیم.

نویسنده در آغاز انگیزه نگارش و پخش نوشته خود را چنین بیان می کند: «هدف خاص نگارش این وجیزه، گذشته از اعلان نظر کوتاه در شخصیت فرهنگی و اخلاقی احسان طبری، تصویر طلوع و افول زندگی اندیشور، نویسنده و شاعری است زیر تاثیر تقیدها و عواملی گونه گون؛ لیکن هدف عام و اهم، تصریح این نکته و تاکید بر آن است که برای معارضه با اندیشه ای و رد آن، تنها روش انسانی و مردمی مطلوب است؛ بدین معنی که اندیشه را با اندیشه باید رد کرد، نه باتوسل به اعمال قوه و اجبار و به یاری تعذیب و تعزیر جسمی و روانی، اعدام، یا تهدید به ترور و قتل.» نویسنده که پیداست به تاثیر از فوت احسان طبری دست به قلم برده است، از این واقعه چنین یاد می کند:

«احسان طبری، که در ایران مابیساری او ربه نگرش ها و دریافت های گونه گون، و با پیشداوری های حب یا بغض آلود بر کرسی محاکمه، محکومیت یا تبرئه، تقبیح یا تحسین می نشانند؛ و آسان و یک چانه و در چشم برهم زدن به داورى درباره او برمی خیزند، بی آنکه زحمت تأمل و بررسی پیرامون جنبه ها و «بعدهای» او را به عنوان یک انسان به هر حال با فرهنگ و دانش متقبل کردند، روی در نقاب تیره خاکی کشید که هیچ گاه، در سراسر تاریخ کهن و پر ماجرای خویش بدین تیرگی نبوده است.»

نویسنده ضمن آنکه «زندگی حزبی» طبری را یکسره زیر بار «تقید سیاسی و اندیشه ای» می بیند، در عین حال عقیده دارد که:

«محرک گفتار و داورى پنج سال اخیرش بی تردید همان «اجبار» بوده است که در این ده سال، در هم شکستن منش و شخصیت نخبگان سیاسی و فرهنگی ما - اعم از ملی گرا، چپگرا و سلطنت طلب - را، به وسیله انواع تضییق ها و آزارهای جسمی و روحی، هدف دائم خویش داشته است. بنابراین، غرض از نگارش این وجیزه، تنها ارائه طرح و گرده ای از جامعه طبری و پاره ای روابط اجتماعی و سیاسی چاپرانه ای است که کسانی مانند طبری را، به اجبار، در چنین موقعیت های متضاد و منافی شخصیت و هویت اجتماعی و علمیشان قرار می دهند. لیکن، و با همه این احوال، در وطن ما بودند و هستند زنان و مردانی که در برابر این سیاست «منش و پایداری شکنی» و چنین «اجبار» های انسان شکنی نشکستند و نمی شکنند، و به داورى هائی تائید آمیز درباره اندیشه ها و روش های واپسگرایانه حاکم بر کشور ما، خط بطلان بر منش اجتماعی خویش در مقام یک پیشرو فکری و فرهنگی جامعه نمی کشند، صرف نظر از آنکه اندیشه و فکرشان چه باشد.»

نویسنده برای توضیح آن «تقید» و این «اجبار»، اظهار نظرهای متفاوت طبری درباره کیانوری را گواهی می گیرد و می نویسد که:

«وی در زندان و تنگنای دین سالاری، و به تبع اجبار آن» رهبر حزب

بقیه از صفحه ۹ گسترش ...

سیدعلی اکبر مجتهد تفرشی را با پانصد تومان خرید و بین دیگران هم نفاق انداخت. اندکی بعد، شیخ فضل الله ثوری که در سفر حج قرض زیاد به هم رسانده بود، از امین السلطان دوازده هزار تومان خواست. امین السلطان از دادن رقمی به این بزرگی امتناع کرد. و «در مجلس خود هم گفت به یک نفر آخوند ماندرانی دوازده هزار تومان دادن از طریق اقتصاد خارج است.» و «حاج شیخ فضل الله ... دانست که امین السلطان ... ملاحظه پیش را ندارد، لذا با آقای طباطبائی

**پوزش و تصحیح**  
به دنبال درج مصاحبه با رضا مرزبان، در شماره گذشته، یادداشتی از ایشان به نستمان رسیده است که گواه دیگری بر تواضع مالوف این روزنامه نگار صدیق است.  
مرزبان یادآور شده است که در روزنامه «آفتاب شرق» - که به سردبیری سیدعلیرضا آموزگار خراسانی در مشهد منتشر می شد - تنه روزنامه نویسی میدتی بوده است، و پس از ورود به تهران کار روزنامه نگاری را با همکاری روزنامه زندگی - که صاحب امتیاز آن سیدمحمد آموزگار خراسانی بود - ادامه داده است.  
ضمن تشکر از تذکرات آقای مرزبان، از ایشان و همه خوانندگان گرامی پوزش می خواهیم.

متحد گشت و مجالسی تشکیل دادند.  
این اتحاد تازه، عین الدوله حاکم تهران، و چند تن «از رجال دولت را با خود همراه ساخت» و نامه پراکنی به «علماء معتبات و سایر بلاد» شروع شد و «نگذشت مدتی که از عتبات و سایر بلدان عراقی و لویج متوالیه به مظفرالدین شاه رسید که میرزا علی اصغر خان امین السلطان خائن دولت و دشمن ملت است.» و «بالاخره میرزا علی اصغر خان معزول و عین الدوله به وزارت عظمی منصوب» و «طولی نکشید که صدر اعظم بلکه اتابک اعظم گردید.» ناتمام

## به یاد سیمین فردین

## انسانی نو، عاشق و صبور...

## فریدون تنکابنی

کشید و شرمسارمان می کرد. باری، از فردین می گفتم. (در نامه های زندان نام رسمی او فاطمه مدرسی تهرانی است. اما همه او را به نام فردین می شناختند و می شناسند.) در تصویر چهره او را می بینم که در قاب زشت مقنعه گرفتار است. خنده ای شاد چهره فردین را روشن کرده است. این خنده بسیار گویا و پر اهمیت است. این خنده سلام به زندگی و امید و روشنی و فردا، و دهن کجی به دژخیمان است. دژخیمان فردین را برای ساعتی از زندان به خانه، بر بالین پدر محضرش آورده اند. بی شک انگیزه آنان بشر دوستی و احترام به عواطف انسانی نیست. قصدشان شکنجه بیشتر است. این بار عواطف انسانی را تازیانه ای کرده اند تا با آن زندانی را شکنجه کنند و از پای درآورند. خنده فردین، فردینی که هیچکس نمی داند در آن لحظه در دلش چه غوغایی برپاست، پاسخ دندان شکنی است به دژخیمان. خنده فردین مرا به یاد شعر لاهوتی می اندازد:

زیر زنجیر، ای مبارز خلق،  
زور نشکستی بده تو نشان.  
در وفا ایستاده باش و از این،  
دشمنان را به حال بد بنشان.  
گر تنت را کنند پاره به تیغ،  
با تبسم تو پاره کن دلشان.  
فتح با توست از آن که حق با توست،  
شعله روح را فرو منشان.

این خنده از بی احساسی نیست. این موجود سراپا احساس نه می تواند بی احساس باشد و نه می خواهد صلابت و خشکی دروغین «انقلابی» به خود بگیرد. فردینی که از زندان می نویسد: «روزی نیست که در کوچه باغ های پر شکوفه زندگی گذشته با شما گردش نکنم. کویی همه تار و پود وجودم به تک تک شما گره خورده است. بر بام و در تویی، بر هر گذر تویی که چنین لبخند می زنی، بی شک تو با هزار خاطره در خاطر منی.»

تنها نمی خواهد عواطف او ضعیفی شود که دشمن از آن سود ببرد. او که در شکنجه گاه شدیدترین شکنجه ها را تاب می آورد و مقاومت می کند، به یک دختر جوان درس مقاومت می دهد: «نمی دانم با آن وجود کوچک چگونه این همه رنج و اندوه عظیم را تحمل کرده ای. اما آرزو دارم تا چنان که شایسته نام توست، فراتر و نیرومند تر از همه این رنج ها، سربلند و سرفراز، کوه های غم را زیر پا بگذاری و همه این دشواری ها و مصائب از تو انسانی نو، امیوار، عاشق و صبور بسازد. به امید روزهای نوید بخش و روشن آینده که همه یکدیگر را در آغوش بگیریم.»

ما، اما کوچک و حقیریم. کوچک و حقیر شده ایم. دوستی ها و دشمنی هامان نیز نظیر خود ما کوچک و حقیرند. این حقارت ها و تنگ نظری ها و کوتاه بینی ها، حتی نمی گذارند در مرگ یاران شهید، در مرگ همه شهیدان که یاران خلق اند، دست هامان را در یکدیگر زنجیر کنیم و یکصدا فریاد برآوریم: «نه، دیگر بس است!»

آن ها در دریای توفانی مبارزه، پرش و پرواز آموختند. و مادر آب های راکد فراغت روزانه، آب رفتیم و کوچک شدیم.

آیا روزی به خود خواهیم آمد؟ آیا پاس خون شهیدان مان را خواهیم داشت؟ آن ها شایسته اعتماد و ستایش خلق خود بودند. آیا ما شایسته آنان خواهیم بود؟

◇ ◇ ◇

دریچه ذهن را که می کشایم، یاران شهید هجوم می آورند. آن ها که از نزدیک به بیست سال پیش به این سو می شناختم شان و در زندان ها روزهائی، ماه هائی، و گاه سالی راه کم تر یا بیشتر، با یکدیگر زندگی کرده بودیم، و بیرون از زندان برخی را باز بارها دیده بودم و برخی را دیگر هرگز ندیده بودم. اگر بخوایم از هر یک از آنان یادی کنم و خاطره ای بگویم، سخن به درازا خواهد کشید. پس آن را به فرصتی دیگر می گذارم و تنها از یکی سخن می گویم که از نزدیک نمی شناختمش و ندیده بودمش. اما اکنون چنان است که گویی آشنای سالیان است و دوستی یکدل و رفیقی صمیمی.

از او تنها یک تصویر دیده ام و دو پاره پارچه سوزن دوزی شده و سه نامه که در زندان نوشته است. اما همین ها کافی بود که یاد پایدار و خاطره ماندنی او را در ذهنم حک کند.

پیش از آنکه از او بگویم، باید از «رحمان» یاد کنم. از حیدر مهرگان که بسیاری از یاران شهید و در بند، شاگردان و دست پروردگان اویند و صداقت و ایمان و مقاومت، قهرمانی همراه با فروتنی را از او آموخته اند.

از رحمان همه گفته اند جز ما. رحمان را همه ستایش کرده اند جز ما. حتی آنان که از نظر ذهن و تفکر و شیوه زندگی درست در قطب مقابل رحمان بودند، در بزرگداشت او به تفصیل سخن گفتند و در برابر شور و ایمان و عشق او ناچار سر هم کردند. اما ما ابلهانه سکوت کردیم.\* و معلوم نیست چرا؟ و کسی نپرسید و کسی نگفت که چرا؟ کویی حقارت ما تاب تحمل عظمت این آرش زمانه را نداشت. یا او با شهامت و جسارتش، ضعف و زبونی ما را به رخ مان می-

مردم عادی غالباً عادت دارند بالای آکهی درگذشت سطرپی شعر بنویسند. شعری که بیشتر به چشم می خورد این است:

تو آب روان بودی و رفتی سوی دریا  
ما سنگ و کلوخیم، ته جوی بماندیم  
به راستی هم که مبارزان شهید، از طیف های اندیشگی گوناگون، به روانی آب روان رفتند و به دریای تاریخ، به دریای ابدیت، به دریای خاطره مردم پیوستند. و ما سخت جانان، نه به صلابت سنگ، که به دوگانگی کلوخ، که نرمی و زمختی هر دو را در خود دارد، ته جوی ماندیم و هر روز تکه ای از تن و جان مان با ضربه خبرهلی بد و حادثه های درد آور کننده شد. با این همه عبرت نگرفتیم.

آن ها در یک زندان، در کنار یکدیگر به سر بردند. نانی که کفاف گرسنگی شان را نمی داد، از خود دریغ کردند تا به دیگری هدیه کنند. با دست خسته خویش بر زخم پای دوست مرهم نهادند. در یک شکنجه گاه شکنجه شدند و یک تازیانه بر اندامشان فرود آمد. تازیانه یک جلد گوشت و پوستشان را درید، و هنگامی که گلوله های دژخیمان سینه پر از عشق و آرزویشان را آماج گرفت، در کنار یکدیگر به خاک افتادند و خون شان به هم درآمیخت. در یک گورستان، که لعنت کوردلان و ستایش خلق نام های متفاوتی به آن می دهد، در کنار یکدیگر آرمیدند.

ما، اما دریغ، که حتی قادر نیستیم کنار یکدیگر بایستیم، صدا در صدای هم بیندازیم و یکصدا به کشتار آنان اعتراض کنیم.

ما حتی نمی توانیم پراکندگی خود راه دست کم در جمع این شهیدان، روزی چند، لحظه ای چند، فراموش کنیم. آن ها در اندیشه فردا بودند، فردای روشن خلق خود، که برای ساختن زندگی خود را فدا کردند. و ما اسیر پا در گل روز مره گی های خویشیم.

آن ها زندگی خود راه، که آن همه دوستش می داشتند، با دست و دل بازی تمام، یکباره دادند. و ما مانند خسیسی که زر به جانش بسته باشد، اندک اندک سکه روزها و پشیز لحظه ها را خرج می کنیم. نقد جان را سرانجام تمام خواهیم کرد، اما بیهوده.

آن ها عظیم بودند. دوستی و دشمنی شان، مانند خودشان، عظیم بود. عشق و کینه شان، مانند خودشان، عظیم بود. عشقی عظیم به خلق و کینه ای عظیم به دشمنان خلق. و برای همین پاداش و پادافره خود را از خلق و دشمنان خلق یکجا دریافت داشتند.

فردین خواسته است بگوید که گل های سرخ در این دشت و دامنه به تصادف نروییده اند که بتوان همه آن ها را چید. گل های سرخ یکی دوتا نیستند که بتوان آن ها را ریشه کن کرد. گل های سرخ رودخانه و جاده اند. در زمان و مکان جاری اند. گذشته را به حال و حال را به آینده پیوند می-دهند. فردین و فردین ها خود را یک گل تنها، یک درخت تنها، یک قطره باران نمی دانند. خود را جزئی از گلستان و جنگل و دریا می بینند. و راز پایداری و امیدواری آن ها در همین است.

فردین در یکی دیگر از نامه های خود می نویسد: «به یاد تمام لحظات دلپذیری که در کنار هم زیسته ایم، روز را آغاز کردم. این خاطرات چنان پربرابر است که می توان یک عمر با آن زیست و از آن آموخت و آن را تسلی خاطر خود کرد و در برابر وزش نیرومند مصائب و دشواری ها و تنهایی ها خم نشد.»

در همین نامه باز با اشاره به رحمان، جمله ای می نویسد که خود او و عاشقان سربلند دیگری چون او را نیز در برمی گیرد. من اینک این جمله را از او وام می گیرم و به خود او خطاب می کنم: «چه زیباییست این گونه عاشقانه سربلند زیستن و چه با شکوه است به نام انسان مفهوم نویسی بخشیدن.»

×- این سکوت پس از چند سال عاقبت حسابگرانه شکسته شد. رجوع کنید نامه مردم، شماره ۲۲۲ (۱۳۷/۱/۸)

××- اشاره به نام مستعار رحمان هاتفی، «حیدر مهرگان»

×××- سطرهای از شعری از احمد شاملو.

او امید داد و راه نمود. راه پایداری و سرافرازی و جاودانگی را.

و در آن لحظه های دشوار، بی شک به یاد آرش زمانه ما، رفیق عزیز و راهبر گرمای خود، «رحمان» نیز بوده است و آن سرمشق والا را پیش چشم داشته است. در نامه دیگری از او چنین یاد می کند: «یاد او و خاطره عزیزش پیوسته با من است، چرا که وجودش به راستی تبلور همه عاطفه های انسانی، مهریانی و عشق بود، و من در حد توان اندکم آموختم از او چگونه انسان بودن و عاشقانه زیستن را... او چه مهربان و فروتن با ما روبه رو می شد. در آستانه پائیز مهر بی پایام را که ریشه در نامش دارد»<sup>\*\*</sup>، تشارش می کنم و گرمی-اش می دارم: نامش سپیده دمی است که بر پیشانی آسمان می گذرد»<sup>\*\*\*</sup>.

بر پاره پارچه دوم، منظره ای، چشم اندازی، با دقت و حوصله سوزن دوزی شده است. بیننده با اندکی دقت می تواند دریابد که چه ساعت های پایان ناپذیری، در روشنایی اندک چراغ کم سویی سلول، صرف این کار شده است.

آسمانی آبی را می بینیم با تکه ابرهائی سفید، و دو کوه که بر قله آن ها برف تشسته است، و خورشید از میان آن دو برمی آید و پرتو زریں خود را بر آسمان آبی می گسترده. دامنه کوه جلوتر و بزرگتر، سراسر سبز است و بر آن گل های سرخ روئیده اند. گل های جلو درشت ترند و هرچه به عقب می روند، ریزتر می شوند. گل های سرخ در مجموع رودخانه ای را می مانند که از جایی ناپیدا در میان دو کوه سرچشمه گرفته و به دامنه رسیده است. رودخانه ای که از دور دست های تاریخ جاری شده و به امروز آمده است، یا جاده ای که از امروز آغاز می شود و در آینده ادامه می-یابد.

در نقش یک اداره امنیتی عمل می کنند.

۶- مکاتبات و نامه های مهاجرین کنترل شده و بخشی از نامه ها و نشریات ارسالی مفقود می شوند و یا مورد کنترل قرار می گیرند. در اوایل مهاجرت محدودیت هائی در ارتباط با پناهندگان، حتی با خانواده های خویش به عناوین مختلف توسط رهبری فرقه، حزب توده و سازمان اکثریت آشکارا توسط گروه خاص این جریانات اعمال می شد.

۷- اسناد پناهندگان از قبیل گذرنامه، شناسنامه، برگ پایان خدمت، مدارک تحصیلی و گواهی نامه رانندگی و سدر ادارات و ارگان های شوروی مفقود گردید، که به نظر ما مورد سوء استفاده قرار می گیرد.

۸- یکی از مهاجرین، به نام سیامک را که در وقایع اعتراضات مردم باکو شرکت کرده بود، ربوده و با اتهام ساختگی یک ماه زندانی کردند. اینک با گذشت بیش از چهار ماه از بازداشت و سرنوشت وی هیچگونه اطلاعی در دست نیست ولی در واقع سیامک به خاطر شرکت در میتینگ و تظاهرات یک میلیون نفری باکو و سخنرانی از تریبون میتینگ و اظهار نظر پیرامون اوضاع شوروی ادامه دوستی با کارگری به نام نعمت پناه اف (رهبر این اعتصاب)، ربوده شده است.

فردین از زندان و شکنجه گاه به ما که در فراغت خود صد یک رنج های او را نیز تحمل نکرده و از سرنگذرانده ایم، درس مقاومت و امید می دهد. این چشمه ایمان از درون می جوشد و سرریز می کند. همه آن دشواری ها و مصائب از فردین انسانی تو، امیدوار، عاشق و صبور ساخت. انسانی که هرگز به روزهای نوید بخش و روشن آینده شک نکرد.

فردین برای آن که لحظه های تویی و کند و دیرگذر تنهایی سلول انفرادی را سرشار و تحمل پذیر سازد بر دو پاره پارچه کوچک، با بردباری و شکیبائی بسیار، سوزن دوزی کرده است. بر یکی تکه ای از منظومه آرش کمانگیر را، با خط شکسته زیبا: (نامه های خود را نیز با همان خط می نویسد و حروف و کلمات را به عمد آن چنان پیچ و تاب می دهد که خواندندش را بر زندان بانان دشوار سازد و بتواند سخن خود را بگوید.)

راه جویانی که شب در راه می مانند، نام آرش را پایایی در دل کوسار می خوانند، و نیاز خویش می خواهند. با دهان سنگ هلی کوه آرش می دهد پاسخ. می کندشان از فراز و از نشیب جاده ها آگاه. می دهد امید، می نماید راه،

در اصل شعر، به جایی واژه «راه جو»، «رهگذر» آمده است. به گمان من این تغییر که واژه مناسب تری را در شعر می نشانند و معنای آن را بهتر می کند، اشتباه حافظه نیست. تعمد است. راه جو با رهگذر تفاوت دارد. فردین نیز رهگذر نبود. راه جو و رهسپاری بود که شب ناگهان احاطه اش کرد. اما او نیز نام آرش خود را، ایمان عظیم و ژرف خود را بر زبان جاری کرد و آرش به

بقیه از صفحه ۱۰ ما را...

ترکمنستان شوروی نیز از سرنوشت سه نفر، در شهر تاشکند از سرنوشت یک نفر اطلاعی در دست نیست. مقامات دولتی در تاشکند طوری وانمود می کنند که این فرد خودش در شوروی مخفی شده است که گویا ما نیز اطلاعی نداریم.

۲- دستگاه امنیتی شوروی از میان مهاجرین، بخصوص از میان اعضای تشکیلات حزب توده و سازمان اکثریت به شیوه های تطمیع، قدرت دهی، تهدید و سوء استفاده از ضعف افراد در مسائل گوناگون، عده ای را برای خبرگیری، جاسوسی از مهاجرین و افراد خارجی ساکن شوروی و تشکیلات خود، نفوذ در سازمان های سیاسی دیگر و در رابطه با ایران و خارج شوروی و نیز سرکوب اعتراضات مردم باکو، ... بکار می گیرند.

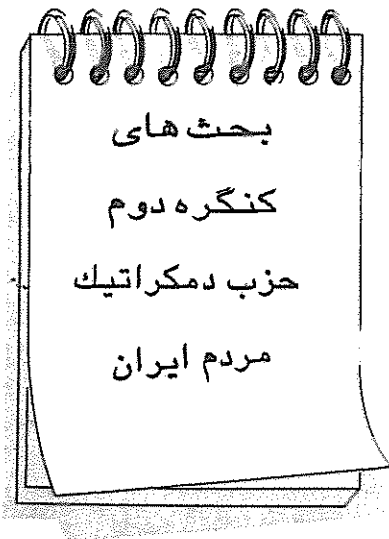
۴- با ایجاد فشار و محدودیت و تهدید، مانع اعتراض مهاجرین به نقض حقوق بشر و اعدامهای وحشیانه در ایران گشته اند. مهاجرین خواستار برگزاری تظاهرات در مسکو جهت اعتراض علیه نقض حقوق بشر و مسافرت رهبران جمهوری اسلامی به کشور شوروی بودند.

۵- سازمانهای صلیب سرخ به نسبت کم و بیش در شهرهای باکو، مسکو، تاشکند، مینسک، عشق-آباد، در زیر پوشش وظایف اجتماعی خویش

۹- حملات گسترده در اشکال و شیوه های مختلف به منازل مسکونی مهاجرین، توسط افراد خاصی از اعضای فرقه دمکرات آذربایجان، که با هدایت صلیب سرخ باکو سازمان داده می شود. این کار بویژه بعد از اعتراض دستجمعی طی نامه ای علیه ربودن سیامک شدت گرفته است. در حال حاضر جو طوری است که کسی احساس امنیت نمی کند. از اقدامات غیر قانونی صلیب سرخ باکو در این رابطه، شکستن درب و بازرسی منازل و سرقت اسناد و یادداشت های شخصی توسط فرنگیس اقایوا کارمند این سازمان و سرقت اثاثیه منازل و هجوم بیش از سی نفر تحت حمایت ارگان های قضائی، پلیس با فرقه چی ها و ضرب و شتم همسر صاحبخانه در جلوی چشم دو کودک خردسال وی و بیرون انداختن کلیه وسایل آنها و بی سرپناه گذاشتن این خانواده و نمونه های دیگر می باشد.

۱۰- توهین و تحقیر پناهندگان توسط مقام عالی رتبه صلیب سرخ باکو (احمداف) و برخورد های تحریک آمیز و ایدائی با پناهندگان به منظور واداشتن به عکس العمل برای پرونده سازی.

جمعی از مهاجرین ساکن شوروی



تحریریه «راه ارانی» اضافه بر همه اعضاء و هواداران حزب دمکراتیک مردم ایران، از همه دوستان و سابقه داران نهضت، و صاحب نظران، به ویژه آزاد اندیشان و کسانی که خود را از جزم اندیشی و جزم گرایی خلاص کرده اند، به مشارکت در این بحث ها و تهیه و تنظیم مقاله و رساله دعوت می کند.

همه مقاله های منتشره در رابطه با بحث های کنگره با امضاء (اصلی یا مستعار) بوده و مسئولیت مضامین و مواضع مطروحه، صرفاً با نویسنده آن است.

هیأت تحریریه

همانگونه که در شماره ۱۲ «راه ارانی» در مقاله «برخی مسائل کنگره آتی ما» مطرح شده است، تبادل نظر در اطراف اصلی ترین موضوعات و مباحث نظری-سیاسی مبتلی به جنبش کمونیستی ایران با هدف تدارک و تدوین سندهای پایه ای که چراغ راهنمای اندیشه و عمل حزب دمکراتیک مردم ایران باشد، بار اصلی فعالیت های نظری ما را تشکیل می دهد.

از آنجا که مباحث مورد نظر مباحث خاص ما نیست، و به همه جنبش و علاقمندان و صاحب نظران جنبش چپ و کمونیستی ایران تعلق دارد، لذا هیأت

مهره های آن. بازگویی آن است که تئوری و اندیشه بازتاب زمینه و کردار برونی دریافت و همچنان بدان برخورد شود. براین پایه پرسش ها سامانی ویژه می یابد.

نخستین پرسش خود بر برخورد انتقادی است: چرا و چه برخورد انتقادی؟ سخن از زمینه آزموده آن است و نه اندیشه آن؛ برچه زمینه آزموده ای بدان رسیده شد؟ روشن کردن این پرسش پس بنیادی است. چه نادرستی، نارسائی یا کمبود تئوری از تئوری برآوردنی نیست؛ از سنجش تئوری بارخداد و آزموده های برونی برآوردنی است. همین جاست که استخوان بندی و چهارچوب و برخورد انتقادی نیز روشن می شود. این پرسشی نیست که در یکی دو نوشته بتواند برآورده شود. هر کس یا گروهی پیش تاریخ و زمینه آزموده خویش را دارد و تنها در گفتگو و برخورد های چند سویه است که می تواند همگانگی و یگانگی در این سو بدست آید. در زیرتتها کوشیده می شد در پیوند با زمینه یی بسیار همگانی که روی هم رفته برای بیشتر کسانی که در زندگی سیاسی اند آزموده یا آزمودنی است سامانی برای گفتگو پیش کشیده شود.

۱- سرنوشت سرمایه داری و جایگاه پرولتاریا بدین پرسش در آغاز بسیار ساده پاسخ داده می شد: زندگی سرمایه داری سرآمده است و نشانه های آن در بحران های پی در پی دیده می شود؛ همانگاه پرولتاریا دارای جایگاهی ویژه درون سرمایه داری است که نه تنها توان برداشتن سرمایه داری و گذر به سامانی برتر را به وی می دهد، همانا این کار وی را بایسته و گویز ناپذیر می سازد. این دریافت سال های ۴۰-۵۰ قرن گذشته بود و بازگفت کمابیش روشن آن در «مانیفست حزب کمونیست» یافتنی است. سپس تکامل و شکوفائی سال های ۵۰ و پس از آن نشان داد که نه تنها زندگی سرمایه داری سرنیا آمده بود، همانا تازه به راستی آغاز گشته بود. نادرستی این برداشت گویا از سال های ۶۰

## بررسی انتقادی

بیش از هر گرایش دیگر به چشم می خورد. این به خودی خود گامی بزرگ به پیش است. ولی آزموده های تا کنون نشان می دهد که بیشتر در گام دیگر پیوند میان اندیشه و کردار و ازگون دریافت می شود و سرانجام همه کردار پای اندیشه و «دک غلط» از این یا آن «تئوری» و یا پیروی از این یا آن تئوری «نادرست» نوشته می شود. سپس رازی نگشوده می ماند که چگونه به این «تئوری» و یا «دک غلط» از آن رسیده شد. روند برونی درست و آروند این است. نخستین آشنائی با تئوری، پرداختن بدان، پذیرفتن یا نپذیرفتن آن، دریافت های گوناگون از آن ... همه برپایه زندگی و کردار روزانه، آشنائی و برخورد با این و آن کسان یاروندهای سیاسی، همراهی، پیکار، پیروزی یا فروکش و شکست هائی انجام می گیرد که همگی چون پیرامون برونی و فراگیر آن است. تئوری پاسخگوی پیکار سیاسی نیست، بازگویی آن است. از این رو برخورد انتقادی بدان تنها هنگامی باور و ریشه ای است که بازگویی برخوردی انتقادی و ریشه یی به زمینه کرداری آن باشد. آگاهی پیوسته بدین کمکی بس بزرگ در پرهیز از بسیاری گمراهی های تئوریک است. چون روشن است که برخورد انتقادی يك شبه با نمی گیرد و سرگذشتی گاه بس پیچیده دارد. در این میان بسیاری از پرسشهای تئوریک بن بست هائی بیش نیست که پرداختن بدان نه تنها گرمی را نمی گشاید، همانا از شاه راه اندیشه باور نیز پرت می اندازد. این گفتنش بس آسانتر از کاربردش می باشد، چه، راه شکفتن و چهرگیری اندیشه پیچیده تر از آن است که بتوان در چارچوبی خشک نگاهش داشت. گاه برای روشن شدن پرسش چند کوره راه و بیراهه را نیز باید پیمود. یادآوری بالا بازگویی روش برخورد است و نه تک تک

گرایش برخورد انتقادی به گذشته و بنیادهای تئوریک آن که امروز در میان بخش دیگری از چپ ایران نیز پیا می گیرد، بسیار امید خش و مایه بسی خشنودی است. روال و شیوه آن چنان است که برخورد و بررسی جداگانه می خواهد. خود برخورد انتقادی سرگذشتی دراز دارد که باید جای خود به آن پرداخته شود. آنچه که برخورد و بررسی جداگانه را بایسته می سازد، پیش از هر چیز زمینه یی است که این روند از آن و بر آن فرا رسته است. از یکسو شکست و فرو ریختن بسیار تند سیاسی و پیماندهای پیش ناپدیده انقلاب ایران شکاف میان رخداده برونی و پنداشت های تئوریک-سیاسی را چنان روشن به نمایش گذاشت که کمتر کسی، اگر اندکی بیاندیشد، می تواند از رسیدن به بیگانگی آن پنداشتها پا واپس کشد. روشن است که گرایش انتقادی دست آمده از چنین زمینه ای نخست نمی تواند پرمایه باشد و هنوز راهی دراز در پیش دارد. این یادآوری نه از آن روست که روند کنونی را همچون چیزی بی مایه و بیپوده کنار نهیم؛ هر روند انتقادی، از آنجا که نخست از آزموده های روزگار خویش فرا رسته است که به خودی خود هنوز بس نارسا می باشد، ناگزیر در آغاز اندک مایه است. آگاهی به زیور و و چگونگی آن می تواند در گام های دیگر راه را بر بسیاری کژوئیه ها و کژ اندیشیه ها ببندد. از سوی دیگر رخداده های دورن «سوسیالیسم واقعا موجود»، که بسیاری از سازمانها و پیوستگی های پیشین آن اندیشه و پنداشت ها را به هم ریخته و گسسته است، گرچه گامی بس بزرگ در راه راندن پیشداوری های استوار بر سامانوارگی خشکیده و دکماتیکی است که پیوسته راه را بر اندیشه های دکماتیک می بندد، همگامی با سبک اندیشه های همگانی و همه گیر را بس آسان ساخته است.

در روزگار گذشته و فروکش گرایش به برخورد انتقادی به اندیشه و کردار سیاسی گذشته و بررسی انتقادی آن بسیار و گاه



زندگی شهروندی در بهترین گونه خویش جز کمک و افزاری برای «آن» دگرگونی نیست. دموکراسی سیاسی و حقوق دموکراتیک اگر برابر «آن» ایستاد می تواند سرکوفته و برچیده شود، باکی نیست.

در این زمینه بسیار سخن می توان گفت، در یک نوشته کوچک نمی گنجد. پرسش هائی که پیش می آید: فروپاشی جامعه کهن، زایش سرمایه داری، پیکارهای طبقاتی زمینه گذر، انباشت سرآغازین سرمایه و برنشستن آن، پیکار دموکراتیک، دموکراسی سیاسی و پیوند آن با زندگی شهروندی ...

#### ۴- دیکتاتوری پرولتاریا

اینکه مارکس و انگلس «دیکتاتوری پرولتاریا» را چگونه و با چه بینشی بکار برده اند خود پرسشی جداگانه است. رویهمرفته چنین برمی آید که در آغاز همان انگاره انقلاب فرانسه را در سر دارند و سپس در روزگار پختگی تئوریک در آن هرچه بیشتر «اوضاع و احوال حادث» پس از انقلاب سیاسی را می بینند که در آن پرولتاریا چیره است. با این همه سایه انقلاب فرانسه به هیچ رو از آن برداشتنی نیست، چه، انقلاب فرانسه در آن هنگام هم از دریچه رخداد و هم گرایش گروههای شهروندی و انقلابی بدان و همدلی با آن تنها نمونه آزموده از یک چنین «اوضاع و احوال حادث» بود. برآورد دیکتاتوری حزب از آن چیزی نیست جز بازتاب نیازهای حزب و دولت به دنبال انقلاب اکتبر. از این که بگذریم خود اندیشه «دیکتاتوری پرولتاریا» از چند سوادیدیه بی ناپخته و دنباله «کمونیسم اتوپیک» است. این را باید جداگانه بررسیید، اینجا تنها به یادآوری پرسشی می پردازیم که از زمینه آزموده برمی آید این پرسش دیکتاتوری طبقه است. می دانیم که طبقه در بازگویی ویژه خویش زاده زمینه شهروندی است، پس روشن ترین و آموزنده ترین چهره آن باید «دیکتاتوری بورژوازی» باشد. این دیکتاتوری در آغاز و در همه روزگار زندگی مارکس و انگلس، چنان که خود انگلس نیز به روشنی یادآوریش می کند، دیکتاتوری بورژوازی نبود و «غیرمستقیم» انجام گرفت. با پیشرفت زمینه شهروندی و استوار گشتن هرچه بیشتر دموکراسی شهروندی نیز کارکرد گروهها و گروه بندیهای گوناگون شهروندی هرچه بیشتر می شود. در زمینه های پسمانده بی که پذیرای ایدئولوژی خودکامگیست باسانی می توان پذیراند که این دموکراسیها رویه بی بیش نیست و هرگاه بورژوازی خواست آن را برمی چیند. در زمینه پس مانده این اندیشه دارای روایی و حقانیت خویش است، چون زمینه آزموده ناگزیر انگاره بی چون این را می آفریند. باری زمینه امروزی به روشنی نشان می دهد که چنین نیست و این «برچیدن» به دشواری همان انقلاب است. دموکراسی پیشرفته شهروندی که اکنون در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به چشم می خورد در هسته پیشرفته خویش نهادی برنشسته و بقیه در صفحه ۲۰

نیست جز بازتاب ایدئولوژیک پیوند «روشنفکران انقلابی» آن روز روس با «جنبش کارگری». پرسش هائی که در این زمینه پیش کشیده می شود: «تئوری» و «زایشگاه آن»، «طبقاتی» بودن تئوری، پیوند تئوری با سازمان یابی سیاسی، گروه بندی سیاسی، سرشت و زایش آن، کردار سیاسی و پیش اجتماعی ...

#### ۲- انقلاب دموکراتیک

بینش لنین از انقلاب دموکراتیک بدان گونه که در «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی» به نگارشش می آورد چند آتش خور دارد. یکی دریافتی ویژه از «تکامل سرمایه داری» که در نوشته هائی چون «پرسش بازارها»، «تکامل سرمایه داری در روسیه» و مانند آن یافتنی است. بر این پایه سرمایه داری دنباله بخرد (منطقی) خورده فرارود کالاست؛ و از آنجا که روند استقرار سرمایه داری کنده شدن روستائیان از زیستمایه های خویش است، پس پرسش گری لایه بندی در روستا برپایه گسترش فرآورد و دادوستد کالاست. روستا پهنه پیکارهای طبقاتی پیچیده ای است، از سویی پیکار با فئودالیسم که اینک برپایه خورده فرآورد کالا انجام می گیرد، پس دارای «کاراکتر» بورژوازی است، از سویی دیگر پیکارهای طبقاتی خود روند لایه بندی که ناگزیر در بافت پیکارهای طبقاتی نوین است. در این پله نزدیک ترین همدست و همرزم پرولتاریا در روستا جستن است. بدین گونه جهش و گسستگی بر استقرار سرمایه داری از دیده می افتد و برش «انباشت سرآغازین سرمایه» به لایه بندی لاکپشتی پهنه روستا و پیکارهای طبقاتی دو پهلوی درون آن فروکاسته می شود. این خود بازتابی از زمینه نشکفته جامعه آن روز روس است. دیگر دریافتی از انقلاب فرانسه و پیکارهای درون آن که به چیرگی «ژاکوبین ها» انجامید. بخش های برجسته «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی»، تکه «پرولتاریا باید انقلاب دموکراتیک را به آخر برساند، بدین طریق که توده دهقان را به خود ملحق نماید تا بتواند نیروی مقاومت حکومت مطلقه را جبراً منکوب و ناپیکیری بورژوازی را فلج سازد. پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را به انجام برساند، بدین طریق که توده عناصر نیمه پرولتاریای اهالی را به خود ملحق کند تا بتواند نیروی مقاومت بورژوازی را جبراً در هم شکنند و ناپیکیری دهقانان و خرده بورژوازی را فلج سازد» بازگویی از آن است. این بینش به رخداد نیامد و نمی توانست به رخداد آید. آنچه همچون روند انقلابی دریافت میشود چیزی نیست جز انجام سیاسی آن، همدستی این با آن و از میان برداشتن آن دیگری، کشتن و کشته شدن به دست یکدیگر و سرانجام فروخورده شدن در واکنشی که سپس «خیانت به انقلاب» نام می گیرد. این بینش ناگزیر پیوند واگسسته بی با بورژوازی و فزون بر آن لایه های میانه شهری دارد. نمودهای

برمارکس و انگلس روشن بوده است. در چلد یکم «کاپیتال» در بخش «گرایش تاریخی انباشت سرمایه» دیگر سخنی از بحران ها نیست؛ پس سرآمدن زندگی سرمایه داری نیز به آینده می دورتر سپرده می شود که به هنگام خود نشانهایش به چشم خواهد خورد. نادرستی برداشت را سپس انگلس ۱۸۹۵ به روشنی در پیشگفتاری بر «پیکارهای طبقاتی در فرانسه» به نگارش آورد. در سالهای پس از آن گفتگوی فراروانی روی نشانهای سرآمدن روزگار سرمایه داری شد که خود جداگانه بررسی نیست و در یک نوشته نمی گنجد. اینجا همین بس که نشانهای که باید می آمد نیامد و آنچه نشان گمان برده شد درست در نیامد. گروهی نیز که هنوز این گروه های تئوریک را نداشتند بر آن شدند که زندگی سرمایه داری سرآمده است، گروه کار سازمانیابی سیاسی پرولتاریا است. این بینش سپس در بخش «کمونیستی» جنبش همگانی گشت، چه برپایه «تئوری امپریالیسم» سرمایه داری به انجامین پله خود رسیده بود. از سویی دیگر جایگاه پرولتاریا درون سرمایه داری چیزی نیست که وابسته به سیاست باشد؛ جوشش طبقاتی پرولتاریا روند گریزناپذیر و زمینه «عینی» همه روند سیاسی است. در سال های پس از جنگ جهانی دوم احزاب کمونیست که نیروی چشمگیر بودند همچون نشان هائی از این جوشش دریافت می شدند. گرچه همانگاه نیز دیده می شد که این نه آن است. سپس رفته رفته این «نشان ها» نیز فروخفتند. امروز نه جوشش طبقاتی به چشم می خورد و نه پویایی در این سو. امروز آنچه بر این پایه می توان گفت این است که نخست نشانی از سرآمدن زندگی سرمایه داری به چشم نمی خورد، دوم روندهای اجتماعی-سیاسی امروزی نه در سویی جوشش طبقاتی و برجستگی روزافزون پرولتاریا، همانا وارونه آن است. پویایی در سویی برداشتن انقلابی سرمایه داری بدست پرولتاریا نمودار نیست. بررسی انتقادی این بند بررسی انتقادی بسیاری پستهای گرهی را در برمی گیرد: نیروهای بارورنو و پیوندهای کهن، برخورد این دو، انقلاب اجتماعی، انقلاب سیاسی، طبقه انقلابی، «مراحل» سرمایه داری، «بالا ترین مرحله» آن- «امپریالیسم»، ناهمگونی شیوه های بررسی «کاپیتال» و «امپریالیسم» ...

#### ۲- حزب طراز نو

درون جنبش کارگران اکنون کمتر گرایشی به سازمانیابی این چنینی نمودار است. با پیشرفت جامعه بیشتر گرایش به سازمانیابی در روندهای همچون سوسیال دموکراسی به چشم می خورد. از آن گذشته بخشی از این «تئوری» در ستیز آشکار با بنیادهای تئوریک مارکسیسم است، بدان گونه که نمی توان هم این و هم آن را برپا نگه داشت. این «تئوری» استوار بردیافت ویژه بی از پیوند و کنش واکنش میان «جنبش کارگری» و «تئوری انقلابی» است که بدست «روشنفکران انقلابی» بدرون آن برده می شود. چیزی

آیا می توان در فرهنگ سیاسی امروز همچنان از واژه «اردوگاه سوسیالیسم» برای توصیف مجموعه کشورهاییکه تا دیروز تلقی واحدی از ساختمان جامعه «سوسیالیستی» داشتند، سود جست؟ آیا می توان کماکان رومانی، کوپا، لهستان، مجارستان، شوروی ویتنام و... را همزمان در اردوی واحدی قلمداد کرد؟

از چهارسال پیش به این سو «اردوگاه» حداقل در بخشی از خود دستخوش آنچنان تغییرات ژرفی شده است که مشابهت هائی که دیروز این کشورها را در يك مجموعه واحد و همگون قرار می داد، امروز جای خود را به موارد افتراق و گسستگی داده است. ارکستری که با «همانگی» فوق العاده ای تا دیروز آهنگهای «موزون» می نواخت، امروز به مجموعه نوازنده ای تبدیل شده است که هرکسی «ساز» خودش را می زند.

تحولات در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی نه تنها اسباب این افتراق را در «همگونی» گذشته فراهم کرده است، بلکه در روابط درونی این کشورها هم منش و رفتار «برادرانه» پیشین به تدریج جای خود را به نوع تازه ای از روابط می دهد که به یقین تا همین چند سال پیش به کلی بی سابقه بود. پناهنده شدن هزاران نفر از اهالی رومانی یا آلمان شرقی به مجارستان، انتقادات علنی کاسترو و دیگر مقامات کشورهای آلمان دمکراتیک، چکوسلواکی و رومانی از روند تحولات در لهستان، مجارستان و شوروی، رای مجارستان در کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل علیه برخی از کشورهای سوسیالیستی مانند رومانی به خاطر زیرپا گذاشتن حقوق بشر، انتقاد آشکار مطبوعات شوروی از عدم رعایت حقوق بشر در بلغارستان، چکسلواکی و یا چین، انتقاد مجلس سنا و نمایندگان لهستان و کمونیستهای لهستان و مجار از سرکوب «بهار پراگ» در ۱۹۶۸ توسط پیمان ورشو و... همگی نشان دهنده واقعیت تحول یافته و فضای جدید در مناسبات میان کشورهای «اردوگاه» است.

بدین ترتیب است که اصلاحات جاری در کشورهای سوسیالیستی ما را در عمل با دو اردوگاه سوسیالیسم، دو تلقی ناهمگون از جامعه، اقتصاد، سیاست و فرهنگ مواجه ساخته است. در یکسو کشورهای قرار گرفته اند که خواسته اند با چشمان باز، جامعه بیمار و سترون خود و شکست های عظیم تاریخی را ببینند و هر يك به شیوه ای به چاره جوشی دست زنند. در برابر گروهی همچنان بر کج راه هزارپار آزمون شده گذشته پای فشارند و چشم بر ریشه های اصلی مشکلات و پدیده های ناهنجار جامعه مولود خود چشم فرو بسته اند.

### به سوی تحولات ژرف

مجارستان، لهستان، شوروی، یوگوسلاوی و نیز چین، ویتنام و آنگولا را می توان در شمار آن دسته از کشورهایی به شمار آورد که به قول محافظه کاران در روند اصلاحات جاری درحال «دست شستن» تدریجی از مواضع مارکسیسم-لنینیسم هستند. هرچند دامنه تحولات، پیشینه تاریخی، نیروهای اجتماعی که تغییرات، رابطه و ترکیب نیروهای سیاسی و اوضاع اجتماعی-اقتصادی این کشورها در موارد بسیاری دارای همسانی نیست، اما همگراییهای قابل توجهی در سمت حرکت این کشورها به چشم می خورد. آنچه که شاید در همه این کشورها کم و بیش مشترک باشد، بحران گسترده اجتماعی-اقتصادی است که در حقیقت نیروی تعیین کننده در تحولات جاری و در مواردی علت اصلی شروع روند اصلاحات به حساب می آیند. در نمونه لهستان و ویتنام، بحران اقتصادی، کمبود و شب قحطی و عقب ماندگی رو به تزاید در عمل جامعه را به لب آنچنان پرتگاهی سوق داد که در حقیقت تنها راه باقیمانده برای نجات جامعه به نظر می رسد. در این رابطه می توان با اندکی کوشش سیاست های معینی را در عرصه های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی دسته بندی کرد:

### اصلاحات اقتصادی

میدان دادن به بخش خصوصی و به کارگیری برخی مکانیزم های بازار بر علیه برنامه ریزی متمرکز، تلاش برای اجرای سیاست عدم تمرکز در مدیریت، واگذاری خودمختاری بیشتر به واحدهای تولید، همکاری گسترده تر با کشورهای سرمایه داری و تلاش برای جلب سرمایه های خارجی برای بازسازی اقتصاد، شرکت فعال در مبارزات

بازار جهانی، مدرنیزه کردن واحدهای تولیدی، تلاش برای کاهش هزینه های دولتی، بالا بردن کیفیت کالاها، افزایش تولید کالاهای مصرفی، و... اصلی ترین زمینه های اصلاحات را تشکیل می دهند.

هیچیک از این اقدامات در کوتاه مدت نخواهند توانست برای اقتصاد بیمار و ناتوان این کشورها به مثابه داروی معجزه آسا عمل کنند. در چنین اصلاحات در بخش کشاورزی و واگذاری زمین به دهقانان در عرض پنج تا شش سال توانست اولین اثرات مثبت بر تولید را برجا گذارد. نظر به عظیم بودن موانع ومشکلات، در کشورهایمانند شوروی و لهستان به ویژه در بخش صنعتی و تولید لوازم مصرفی، بحران کنونی تا مدت ها برجا خواهد ماند؛ زیرا بدر آوردن پرخرهای عظیم ارباب اقتصاد از چاله بحران سرمایه، نیروی انسانی و سایر امکانات و تمهیدات اقتصادی و سیاست اجتماعی متناسب با آن و پشتیبانی مردمی می طلبد که در شرایط فعلی قابل تامین نیستند. مثلاً شوروی اکنون فقط سهم ۴ درصد مبادلات جهانی را به خود اختصاص می دهد و بعد از ایتالیا در رده هفتم واقع شده است. بخش قابل توجهی از این ۴ درصد، صادرات مواد اولیه مانند نفت است. در رشته های صنعتی در برخی شاخه های کلیدی مانند الکترونیک، کارایی و عملکرد صنایع شوروی حدود يك ششم کشورهای غربی است. مدرنیزه کردن این اقتصاد به پول، به دانش فنی و به همکاری با کشورهای پیشرفته صنعتی، نیاز دارد، که به دست آوردن آنها کار چندان آسانی نیست. برای حل این معضلات، اکثر این کشورها به اخذ وام های سنگین از منابع غربی دست زده اند که خود این عمل در صورتی که برنامه های اقتصادی قرین موفقیت نشوند، سرچشمه مشکلات و بحرانهای جدیدی خواهند شد. مشکل اساسی دیگر کمبودهای چشمگیر کنونی است که مقابله با آنها فقط از طریق واردات گسترده

پیرامون اصلاحات سالهای اخیر در برخی از کشورهای سوسیالیستی

# دو اردوگاه

مواد غذایی و مصرفی میسر خواهد شد. اما خود این سیاست، پول و امکانات ارزی محدود این کشورها را به جای سرمایه گذاری در امر تولید به سمت مصارف روزمره سوق می دهد.

### دشواری در عرصه سیاسی و اجتماعی

برخلاف عرصه اقتصادی، همگراییها در این زمینه، از دامنه وسیعی برخوردار نیستند. هرچند می توان گفت گرایش عمومی و کم و بیش مسلط شامل تضعیف نظام تک حزبی، اعطای برخی آزادیهای فردی و اجتماعی و فضای فرهنگی و سیاسی بازتر می شود، اما هنوز ناهمگونی ها و ناروشنی های فراوان در سیاست های این کشورها در عرصه اجتماعی و سیاسی به چشم می خورد.

شاید بیش از هر چیز لازم باشد به تجربه هولناک چین اشاره کرد. در چین با وجود اصلاحات اقتصادی ژرف که رونق تولید را در پی آورده است، در عرصه سیاست و جامعه، نگرش سنتی در جریان بهار پکن و جنبش دانشجویی مردمی توانست در حزب و دولت دست بالا را به دست آورد. و همان تنگ شیانوپینگی که پدر اصلاحات اقتصادی نام گرفته بود، به رهبر سرکوب خونین مردم نیز تبدیل شود. نبود يك ساختار سیاسی قابل تکیه، نشان داد که چگونه همان دستگاه حزبی که تا دیروز مخالفان را «تحمل» می کرد، امروز می تواند شمشیرش را علیه دانشجویان از رو ببندد و با تانک و توپ به مقابله با مردم و دانشجویان بی گناه و بی سلاح بشتابد.

در شوروی این روند بسیار پیچیده تر است. برخلاف چین، کارپاچف تلاش کرده است که اصلاحات اقتصادی را با اصلاحات سیاسی معینی توأم سازد. اما این اصلاحات همواره از «بالا» هدایت شده اند و سمت تحول آنها در آینده هنوز دورنمای روشنی ندارد. برخی از اصلاحات اکنون تحت فشار فزاینده توده ای وپا زیرشلاق واقعیتهای روزمره و

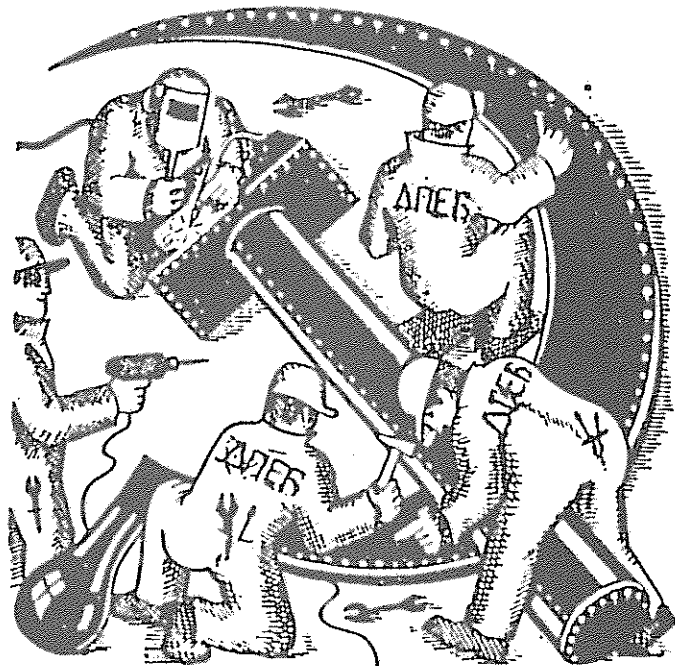
داخل حزب (آفاناسیف، التسین و...) و نیز طیفی از ناراضیان گذشته مانند مدویدوف، ساخاروف و... هستند که فقط در جریان کار کنگره مردمی توانسته اند به تدریج به صورت يك «نیروی سیاسی» با دامنه عملکرد محدود در آیند. تشکیل گروه پارلمانی «بین منطقه ای» توسط ۲۶۹ نماینده اصلاح طلب و اپوزیسیون در پارلمان، در حقیقت نقطه اولین حزب موازی در شوروی در سطح سراسری به شمار می رود.

اما کارشکنی های دستگاه حزبی ۱۸ میلیونی را که، اصلاحات به طور مستقیم منافع خود آنها را هدف قرار داده است و نقش حزب در جامعه را تضعیف می کند نباید فراموش کرد. یکی از موانع پیشرفت سیاستهای اصلاحاتی همین آپارات عریض و طویل حزبی است. حزب «پیشاهنگ» جامعه درپس اصلاحات لنگ لنگان کام برمی دارد و اگر بتواند از سنگ اندازی در راه دمکراتیزه کردن حیات سیاسی-اجتماعی دریغ نمی ورزد. درحقیقت یکی از گره های اصلی روند اصلاحات سیاسی در شوروی در وجود همین دستگاه حزبی فرسوده، نهفته است و نگران کننده آنست که گارباجف در رأس این تشکیلات قرار دارد و بخش اصلی مسئولیت خود را از آن کسب می کند. بخشی از مقاومت گارباجف در برابر پیشنهادات نمایندگان اصلاح طلب دال بر اتخاذ سیاست احترام کامل به دمکراسی و از جمله نظام چند حزبی و انتخابات آزاد از نقش و عملکرد دستگاه حزبی ناشی می شود.

در زمنه اجتماعی وضع به همین اندازه بحرانی است. گارباجف نه تنها در جریان ۴ سال کار نتوانسته است نیروی اجتماعی وسیعی را برای پیشبرد برنامه های خود بسیج کند، بلکه دریائی از مشکلات گوناگون، مانند درگیریهای قومی و محلی، مساله ملی و اعتصاب ها، ناراضیاتی ناشی از کمبودها و نارسائی های طاقت فرسا و... که همگی میراث شوم دهه های متمدنی حکومت خودسرانه و توتالیتاریستی هستند، راه آینده را مبهم و دشوار ساخته است. اصلاحات اقتصادی به ناگزیر تضاد و بحران های اجتماعی جدیدی به وجود خواهند آورد. پریسترویکا بدون يك نیروی اجتماعی پشتیبان هرگز نخواهد توانست به اهداف خود دست یابد. گارباجف با آگاهی به همین موضوع کلیدی است که می کوشد از جمله بروج ناراضیاتی طبقه کارگر و سایر توده های مردم سوار شود و پریسترویکا را به پرچم مبارزات مطالباتی آنها تبدیل سازد. اما موانع پیشگفته این روند را با دشواری های جدی مواجه ساخته اند. اگر تا امروز موفقیت های بین المللی گارباجف و رضایت عمومی ناشی از تغییر سیاست های گذشته، اعتبار و مشروعیتی برای وی در عرصه داخلی کسب کرده اند، معلوم نیست در شرایط نابسامانی های بزرگتر، کمبود و تحلی و مشکلات و تنگناهای بیشمار دیگر وی بتواند همچنان به نقش خود به عنوان ناخدای کشتی در دریای طوفانزده ادامه دهد.

### عصر جدید در مجارستان و لهستان

درمجارستان وضعیت به گونه دیگری است. نیروهای سیاسی خواستار اصلاحات از میان صفوف حزب تا نیروی متشکل اپوزیسیون را در برمی گیرند. چندین حزب سیاسی با برنامه مشخص با گرایشهای سوسیال دمکراتیک و یا لیبرالی از هم اکنون خود را آماده مصاف انتخاباتی سال آینده می کنند. قانون اساسی جدید مجارستان که در آن نظام چند حزبی و حکومت پارلمانی و مبتنی بر قانون (و نه رهبری حزب طبقه کارگر) مورد تاکید قرار گرفته است، رادیکال ترین اصلاحات سیاسی در کشورهای سوسیالیستی به شمار می رود. در حزب سوسیالیست کارگری مجارستان سه جریان عمده برای کسب قدرت در کنگره آتی حزب تلاش می کنند. نخست جناح اصلاح طلبان که نزدیکی های زیادی با احزاب و نیروهای سوسیال دمکرات خارج از حزب دارند. و خواهان دست شستن قطعی از برداشتهای مارکسیستی-لنینیستی سنتی در عرصه سیاست و اقتصاد هستند و از نظام حکومتی پارلمانی دفاع می کنند. رهبر این جناح پوزکای وزیر کشور و عضو هیات سیاسی است. جناح میانه بیشتر تحت تاثیر نظریات گارباجف هستند و از اصلاحات کام به کام و هدایت شونده طرفداری می کنند و سرانجام جناح محافظه کاران که نظام گذشته را با اصلاحاتی قابل دفاع می دانند. به نظر می رسد مهم ترین مساله ای که رهبری حزب برای خود حل کرده است، مساله قدرت در آینده است. اکثریت رهبری



در مواردی بسیار برخلاف تمایل و خواست دستگاه رهبری عملی می شوند و مردم هنوز دارای اهرمهای سیاسی لازم و قابل اعتماد برای عملی کردن اراده و خواست خود نیستند. استقبال مردم از چهره های اصلاح طلب حزبی و از غیر حزبی ها در جریان انتخابات اخیر نشان دهنده قضاوت

بیشتر

## سوسیالیستی

آنها نسبت به عملکرد گذشته حزب و بی اعتباری بخش بزرگی از رهبران و کادرهای حزب و دولت در میان مردم است. در مجلس کنونی به جز حدود ۴۶۰ نماینده (از مجموع ۲۲۵۰) بقیه به طور عمده به مثابه ابزار و کارمند حزبی عمل می کنند و به قول هفته نامه اخبار مسکو، «صف واحد محافظه کاران» را تشکیل می دهند.

باید اعتراف کرد که افکار عمومی شوروی پدیده بسیار بغرنجی را تشکیل می دهند. ۷۰ سال نظام تک حزبی، سرکوب منظم آزادی ها قبل و بعد از انقلاب اکتبر به جز موارد کوتاه و استثنائی و فقدان سنت های دمکراتیک در کنار يك نظام سیاسی توتالیتر، سرکوب وحشیانه مخالفان در سالهای ۲۰ و ۴۰ میلادی و ادامه آن به اشکال «ترم تر» در سال های بعد و عملکرد يك دستگاه خبرگیری و کنترل فراگیر در عمل نزد مردم آنچنان فرهنگ و روانشناسی ایجاد کرده است که شاید در نوع خود پدیده بی نظیری باشد. اینکه امروز هیچ نیروی سازمانیافته مخالف (حتی سمبلیک) در شوروی وجود ندارد و مخالفین فقط به صورت شخصیت های منفرد حضور بیرونی دارند، ریشه در این پیشینه تاریخی خود ویژه دارد.

اخیراً هفته نامه اخبار مسکو نتیجه نظرخواهی را منعکس کرده است که طی آن حدود يك سوم افراد سؤال شونده خواهان اعمال سانسور و مجازات در مورد کسانی شده اند که نظری به جز نظر رسمی دولت دارند؛ این پدیده تلخ که «استالینیسم توده ای» نام دارد، هرچند تحت تاثیر عواملی مانند ترس و... قلمداد شوند، ولی خود ریشه در يك فرهنگ، رفتار جاافتاده و روانشناسی دارند که طی دهه ها و دهه ها در شوروی عمل کرده است.

یکی از مشکلات اصلاحات کنونی شوروی دیرپائی همین پدیده های منفی است. امروز مخالفین «رسمی» شامل شخصیت های اصلاح طلب

## دو اردوگاه سوسیالیستی!

حزب قبول کرده است که در صورت شکست در انتخابات قدرت را با دیگران (به ویژه سوسیال دمکرات ها) تقسیم کند و حتی تمامی قدرت را به نیروهای مخالف واگذار نماید. لازم به یادآوری است که نیروهای مخالف در جریان چندین انتخابات میان دوره ای توانسته اند برحزب حاکم پیروز شوند.

در لهستان بحران عمیق اقتصادی و اجتماعی در کنار وجود یک نیروی اپوزیسیون نیرومند و سازمان یافته به ویژه با نفوذ در میان کارگران و روشنفکران، حزب متحد کارگری را وادار ساختند دست از سیاستهای سالهای گذشته بشوید و به اصلاحات در ساختار سیاسی جامعه و پذیرش خجولانه و «هدایت شده» نظام چند حزبی تن در دهد. در شروع این اصلاحات هر چند باقی ماندن اهرم های قدرت را در دست حزب حاکم تضمین می کردند (اختصاص یک سوم کرسی های نمایندگان به مخالفان و...) ولی عرصه آزمایش جدی برای میزان اعتبار واقعی کمونیستها در جامعه بودند. شکست سنگین در انتخابات سنا و پیروزی مخالفین با کسب ۹۹ درصد کرسی های سنا، نشان داد که مردم دل خوشی از «حزب پیشاهنگ جامعه» ندارند. و از درون این انتخابات سندیکی همبستگی به عنوان بزرگترین نیروی سیاسی کشور سر درآورد. بحران همه جانبه، فشارهای اجتماعی و ناتوانی کمونیستها در اداره کشور، حزب حاکم را وادار کرد که دست به یک تصمیم تاریخی بزند که در چهار دهه گذشته بی سابقه است.

برای نخستین بار در این کشور، یک نخست وزیر غیر کمونیست رهبری دولت را به دست گرفت. هر چند تعهداتی از قبیل باقی ماندن لهستان در «پیمان ورشو» و یا سپردن چندین پست کلیدی دولت به کمونیست ها، از جمله تدابیری است که باید زمینه های یک تفاهم وسیع ملی را در کشور تضمین کند، با این وجود به قدرت رسیدن یک نخست وزیر غیر کمونیست در کشوری سوسیالیستی رویداد تاریخی مهمی است که می تواند در روند تحول آتی همه کشورهای منطقه نقش قاطعی ایفا کند.

یک روز پیش از انتخاب رسمی نخست وزیر جدید، مجلس نمایندگان مجبور شد به خاطر قانونی کردن این اقدام تاریخی، آن بخش از قانون اساسی را که به لزوم رهبری «حزب کمونیست» در جامعه مربوط می شد را حذف کند.

سندیکی همبستگی نیروی عظیم ناهمگونی است که رهبری آن را روشنفکران مذهبی، کاتولیک ها و کمونیست های سابق و نیروهای متمایل به سوسیال دمکراسی اروپائی در دست دارند. همبستگی در «کارکرد» تازه خود یعنی شرکت در زندگی سیاسی جامعه به عنوان یک نیروی فعال و هدایت کننده، هنوز جا نیفتاده و از برنامه جامعه برخوردار نیست، ولی این «اتحادیه» با اتخاذ شیوه نوین در برخورد با کمونیست ها و تبدیل شدن به یک اپوزیسیون «عادل» در حقیقت «بی دردمترین» و سریعترین راه را برای کسب قدرت سیاسی برگزیده است.

هر دو نیروی سیاسی جامعه - هم حزب و هم همبستگی - با پذیرفتن ائتلاف وسیع به عمل مظاهره آمیزی دست زده اند. عملکرد دولت

جدید و واکنش مردم در برابر آن برای آینده لهستان از اهمیت شگرفی برخوردار است. هم اکنون سراسر جهان به فرجام تجربه اخیر لهستان، یعنی همزیستی یک رئیس حکومت کمونیست و یک نخست وزیر غیر کمونیست، در یک کشور عضو پیمان ورشو چشم دوخته اند.

## اردوگاه واحد محافظه کاران

کشورهایی که نیمه بوم و محافظه کار «اردوگاه» را تشکیل می دهند، در برابر اصلاحات روش همگونی نداشته اند. اصلاحات اقتصادی در برخی از این کشورها کم و بیش طرفدارانی دارد و برخی اقدامات جدی هم در این عرصه در جریان است. مثلا در کوبا سیاست معروف به ترویسسترویکا (یعنی جذب توریست های آمریکائی برای بالا بردن درآمد دلاری) در عمل نوعی اصلاح نسبت به روش های گذشته به شمار می رود. اما این کشورها در مجموع خود روش کم و بیش هماهنگی در قبال مقاومت در برابر هرگونه اصلاحات اجتماعی و سیاسی دارند. چالب است که همگی این کشورها (کوبا، آلمان شرقی، چکوسلواکی، کره شمالی، رمانی و بلغارستان) علیرغم پیشینه خصمانه با چین، در جریان سرکوب دانشجویی در پکن، به هواداری آشکار از دولت چین پرداختند و سرکوب «ضدانقلاب» را امری طبیعی قلمداد کردند و یا نمونه واکنش مشابهی با جریان همانند آنها به مساله نقض حقوق بشر در رومانی نیز قابل ذکر است.

مساله ای که تا حدودی به مقاومت این کشورها در برابر اصلاحات میدان داده است، وضعیت اقتصادی کم و بیش مساعدتر اکثر این کشورها نسبت به نیمه اول «اردوگاه» است. این موضوع یعنی کم دامنه تر بودن بحرانهای اجتماعی حاد بر جسارت آنها در پافشاری به سیاست های گذشته و خصومت آشکار با روند اصلاحات می افزاید و آنها هیچ فرصتی را برای اعلام تاکید بر «استقلال» خود از کشورهای دیگر سوسیالیستی و به خصوص شوروی از دست نمی دهند.

آخرین اجلاس سران کشورهای عضو پیمان ورشو در ژوئیه ۱۹۸۹، نشان داد که پیوندهای گذشته تا چه میزان سست شده اند. رومانی همزمان با نشستن کنار مجارستان مشغول برپایی یک دیدار حفاظتی در مرزهای خود با کشور «برادر» مجارستان بود و آلمان شرقی خشم خود را از آنچه که در لهستان و مجارستان می گذرد، پنهان نکرد. این چایی بود که در اعلامیه پایانی فارغ از همه این درگیری ها و برخوردها مانند همیشه و با همان چملات تکراری از «روابط برادرانه»، «استقلال» و «همبستگی» سخن می گفت. در حالی که فردا معلوم نیست که باز هم لهستان و مجارستان در این نشست ما نماینده ای داشته باشند!

با اینکه پیشگویی درباره آینده تحولات در کشورهای سوسیالیستی کار آسانی نیست، اما از هم اکنون می توان با اطمینان گفت که اردوگاه با شکل گذشته خود دیگر در عمل وجود خارجی ندارد و ما با مجموعه کشورهایی مواجهیم که در دریای طوفانی مشکلات و بحران های اجتماعی-اقتصادی فراگیر، پیش از آنکه پیرامون همراهی با یکدیگر نگرانی داشته باشند، به ساحل آرام و امنی برای پهلو گرفتن و رهایی از چنبره مشکلات می اندیشند. این واقعیت پدیده ای است که تا دیروز «اردوگاه واحد سوسیالیستی» نام داشت. ★

پیوندهایی را از آمیخته با هم میباید، هرچه نیز رخدادها وارونه آن را نشاندهند. دهقان می شود «متحد نزدیک»، بورژوازی می شود «متحد ناپیگیر» که «نوسانات» وی را باید «خنثی» کرد و جز آن، نوشته ثئوریک جای سرکوفت سیاسی نیست ۷، ولی از این یادآوری نمی توان چشمپوشید که در همین پنجاه سال پیش چه تلفات بیهوده و بیفایده بی سر این پیوندهای پنداشته میان طبقات پنداشته دادند. برخورد انتقادی بدین پرسش دارای جایگاه ویژه بی است. یکی از نمونه های آموزنده بررسی انتقادی «راه رشد غیر سرمایه داری» خواهد بود.

سوسیالیست تنها گذرگاهی است «ضروری» ولی نه ماندنی، هرچه زودتر باید راه افتاد. این راه افتادن هرچه زودتر خود بسته بدانست که چگونه بدین جا رسیده ایم؛ فرسوده ایم یا نه، راه پیش را می شناسیم یا نه، یارانیرا که همراهی کنند و برابر ایستادگی بایستند می شناسیم و تا اکنون بدانان نزدیک شده ایم یا نه ... پس آنچه که برای دمکرات هدف است برای ما روش است، برای او رسیدن مهم است، برای ما روش رسیدن است. همین اندیشه را در تک تک پله ها نیز می توان کاربرد و بازگفت. از آنجا که هدف پرداخته و نه آزموده است، پس یاران نیز نه رخداده واقعی، همانا اندیشه از آب درمی آید. طبقات و گروهبندهای اجتماعی

بازگشت ناپذیر است، هرچه نیز درکناره های نورسیده خویش دست به دست و «برچیده» شود. اینک باز «طبقاتی» کردن این دمکراسی، هرچه نیز «صوری» باشد، گامی به پس است نه به پیش.

«پیکار سیاسی، استراتژی و تاکتیک بالاتر گفته شد که بینش لنین از انقلاب دمکراتیک چگونه بود. استراتژی و تاکتیک لنینی چیزی نیست جز گسترش سیاسی همین دید «تا آخر». هدف سوسیالیسم و کمونیسم است، نه انقلاب دمکراتیک، ولی بدون این بدان نمی توان رسید، پس باید در این راه و نه آن راه پیکار کرد. پس فرق میان سوسیالیست و دمکرات چیست؟ در آن است که این برای دمکرات هدف و برای

# ماسوسیالیسم دمکراتیک می خواهیم!



رهبر حزب سوسیالیست کارگری  
مجارستان ر. نیو که به عنوان پدر  
اصلاحات اقتصادی سال ۱۹۶۸ معروف  
است، در مصاحبه با روزنامه فرانسوی  
«لوموند» سه شنبه ۲۵ ژوئیه مطالبی  
را عنوان نمود که بنا به اهمیت آنها  
ترجمه متن مصاحبه را در زیر می خوانید.

لوموند- هفت کشور بزرگ صنعتی در  
جلسه پاریس تصمیم گرفتند، کمک های خود  
را به مجارستان و لهستان افزایش داده و  
کمک های خود را هماهنگ کنند، شما چه  
انتظاری از غرب دارید؟

نیو- در ابتدا، ما از اینکه رهبر دیگر  
گروه هفت کشور پیشنهاد بوش را دنبال  
نمودند خوشحالیم... در کوتاه و میان مدت،  
ضرورت دارد که ما هرچه سریعتر موازنه  
اقتصادی داخلی و خارجی را برقرار کنیم.

لوموند- غرب کمک خود را به دمکراتیزه  
کردن فضای سیاسی و لیبرالیزه کردن  
اقتصاد، مشروط نموده است. آیا، همانطور  
که برخی در مجارستان عقیده دارند، این امر  
مداخله در امور داخلی کشور نیست؟

نیو- ابتدا، من نیز می خواهم بگویم که  
سرانجام ما خودمان امور مربوط به خود را  
در دست گرفتیم. دمکراتیزه کردن فضای  
سیاسی و استقرار اقتصاد بازار، از منافع  
ملی ما ناشی می شود.

لوموند- آیا توجه غرب به شما با حفظ  
مناسبات خوب با دیگر کشورهای اروپای  
شرقی بویژه شوروی همخوانی دارد؟

نیو- با شوروی، کاملاً، و خوشبختانه.  
بهترین دلیل نامه ایست که گارباچف برای  
سران هفت کشور در پاریس فرستاد در  
حالی که آنها در مورد لهستان و مجارستان

بحث و گفتگو می کردند. اما، برای بعضی  
از کشورهای سوسیالیستی، موضع سیاسی  
مجارستان ایجاد اشکال می کند. در حالی که  
ما در تلاش هستیم تا خود را داخل اقتصاد  
جهانی کنیم، رومانی بیش از پیش از آن

فاصله می گیرد و انتظار دارد که ما نیز از  
وی پیروی کنیم. من به چائوشسکر گفتم که  
از مجارستان انتظار نداشته باشد که این  
راه را تعقیب کند. با آلمان دمکراتیک و

چکسلواکی وضعیت به گونه دیگری است.  
این دو کشور از ما نمی خواهند که از آنها  
تقلید کنیم، اما نگران هستند. ما امید  
داریم که بتوانیم با تثبیت عضویت خود در  
اقتصاد جهانی، هم زمان به همکاری با آنها  
ادامه دهیم. ما همچنین اگر بتوانیم سطح  
روابط با آلمان فدرال را به وسعت روابط

این کشور با آلمان شرقی برسانیم، بسیار  
خوشنود خواهیم شد.

لوموند- برخی از جناح های اپوزیسیون،  
پیشنهاد می کنند که مجارستان comecom  
را ترک گوید و تقاضای عضویت در بازار  
مشترک اروپا را بدهد. شما در این زمینه  
چه فکر می کنید؟

نیو- این افراد اشخاص بی مسئولیتی  
هستند. چرا در زمانی که همه می خواهند خود  
را وارد بازار کشورهای عضو comecom  
کنند، بخصوص بازار شوروی، ما آن را  
ترک کنیم؟ آنچه مربوط به عضویت در  
بازار مشترک اروپاست، می دانید که اتریش،  
به عنوان نامزد عضویت، باید ۵ سال به  
انتظار بنشیند تا بتواند شرایط عضویت را  
حاصل کند. برای مجارستان، حداقل ۱۰ سال  
لازم است. ببینیم چه کار خواهیم کرد.

لوموند- شوروی ها پیشنهاد می کنند  
که مبادلات از این پس با دلار و بر پایه  
قیمت های جهانی انجام گیرد. این پیشنهاد  
برای مجارستان خیلی گران تمام خواهد  
شد. شما چه فکر می کنید؟

نیو- در اصل مجارستان موافق است که  
مبادلات بر پایه قیمت های جهانی و با ارز  
قابل تبدیل انجام پذیرد. از آنجا که در حال  
حاضر هیچ پول قابل تبدیلی در کشورهای  
سوسیالیستی وجود ندارد. در این مرحله  
انتقالی یک ارز غربی را می پذیریم.

لوموند- شما که پدر رفرم اقتصادی در  
۱۹۶۸ بودید، در سال ۱۹۷۲ با عقب گرد  
روبرو شدید. آیا خطر سناریوی مشابه آن  
در آینده وجود ندارد؟

نیو- من دیگر به هیچ چیز مطمئن  
نیستم. من دیگر به یک نظم تاریخی معتقد  
نیستم، به آن نظمی که به هر حال سائها  
اعتقاد داشتیم. بازگشت به استالینیزم از  
نظر من مطلقاً غیر ممکن است. ما بین ۷۲ و

۸۷، که گادار حاکم بود، بازگشت به متدهای  
استالینی وجود نداشت، بلکه تنها اصلاحات  
متوقف گردید. امروز رفرم های ما بطور  
تنگاتنگ با تغییرات جهانی وابسته اند.  
توقف اصلاحات، لازمه اش وجود حالت های  
استثنائی، بازگشت به عقب در روابط بین

شوروی و آمریکا، شوروی و اروپا می باشد.  
البته خطر وجود دارد، اما بزرگترین خطر  
برای ما، بی تحرکی از جانب خود ماست.

لوموند- دولت و حزب می خواهند در  
مجارستان اقتصاد بازار به وجود بیاورند.  
شما می خواهید انتقال به سوی سرمایه داری  
را سازمان دهید؟

نیو- نه، آنچه ما می خواهیم، سوسیالیسم  
دمکراتیک است، ترکیبی از اقتصاد بازار با  
سیاست اقتصادی که مبتنی بر ارزش های  
سوسیالیستی است. ما اپوزیسیون داریم  
که از اقتصاد بازاری که کاملاً لیبرالیزه است،  
حواداری می کند. قانون اساسی جدید ما باید  
این دو جهت گیری را به رسمیت بشناسد.

لوموند- خصوصی کردن مؤسسات دولتی  
که در حال حاضر در مجارستان جریان دارد،  
اصل مالکیت عمومی را زیرسؤال نمی برد؟

نیو- خصوصی کردن، ضروری و مفید  
است. روند خصوصی کردن، نه سرمایه داری  
عمومی را از بین می برد، نه تعاونی ها را،  
بلکه آنها را تکمیل می کند. ما می خواهیم  
سرمایه های خصوصی را در اقتصاد مختلط  
شرکت دهیم. مالکیت جمعی به تسلط خود  
ادامه خواهد داد.

لوموند- لیبرالیزه کردن فعلی اقتصاد،  
توسعه فقر، بیکاری و رشد نابرابری  
اجتماعی را به همراه دارد. آیا ارزشهای  
سوسیالیستی زیر سؤال نمی رود؟

نیو- سیاست اقتصادی دولت، باید  
اثرات خود به خودی و منفی سیاست اقتصاد  
بازار را کاهش دهد. بطور مثال، به نظر من  
در این مرحله اصلاحات اقتصادی با خود یک  
قشر اجتماعی بسیار ثروتمند را به همراه  
می آورد. این سیاست اجتماعی است که باید

فاصله نابرابریها را کاهش دهد. در سایه تعمیم  
رشد اقتصادی اقشار گسترده تری باید  
بتوانند وضعیت خودشان را بهبود بخشند.

لوموند- آیا تفاوت هائی بین برنامه  
اقتصادی احزاب اپوزیسیون با حزب شما  
وجود دارد؟

نیو- تفاوت هائی وجود دارد ولی  
اختلافات اساسی نیستند. من افراطیون دو  
طرف را کنار می گذارم، افراطیون راست  
که می خواهند به کلی مالکیت دولتی را  
حذف کنند و افراطیون چپ که در نظر دارند  
تمام مالکیت خصوصی را از بین ببرند. با  
احزاب دیگر، من معتقدم که امکان یافتن  
موارد تفاهم وجود دارد.

لوموند- آیا بعد از انتخابات، یک دولت  
انتلافی تشکیل خواهد شد؟

نیو- این بستگی به نتایج انتخابات دارد.  
دولت جدید باید سیاست های اقتصادی  
سختی اتخاذ کند، ولذا به نوعی تفاهم ملی  
نیاز دارد. ائتلاف هم ممکن است و هم

خواستنی. در حزب سوسیالیست کارگری  
مجارستان، ما به تنهایی دولت را تأمین  
نمی کنیم. اگر حزب دیگری اکثریت را به  
دست آورد، من گمان نمی کنم به نفعش  
باشد که به تنهایی حکومت کند. تا آنجا که  
به من مربوط است، من چشم انداز ائتلاف

بین چپ و میانه را روشن می بینم. ★

## از کدام راه به اتحاد می‌رسیم؟

مقاله رسیده

از: حسن ماسالی

آینده محتاط و مایوسانه فکر می‌کنند. زیرا:

۱- مردم میهن ما به امید پایان بخشیدن به دیکتاتوری و فساد رژیم شاه با شعار «همه با هم» بپاخواستند و فکر می‌کردند «چو دیو بیرون رود فرشته درآید». ولی به تجربه دیدند که «فرشته» چنایتکارتر از «دیو» درآمد. به این ترتیب به خوش باوری‌های گذشته خاتمه داد و میانی اتحاد و ائتلاف گذشته فرو ریختند.

۲- نیروهای عراق با همکاری نیروهای ارتجاعی جهان، خاک ایران را اشغال کردند و مرتکب غارت و چنایت شدند. اپوزیسیون ایران برای دفاع از میهن و برای بیرون راندن متجاوزین، به جبهه‌های جنگ نیرو اعزام داشتند. ولی رژیم به اصطلاح هند امپریالیست خمینی، به جای اتحاد و همکاری با متحدین سابق خود، حتی حاضر نشد آنها را تحمل کند. نیروهایی که داوطلبانه در جبهه‌های جنگ در مقابل دشمن خارجی می‌جنگیدند توسط رژیم خمینی دستگیر و اعدام شدند. رژیم جمهوری اسلامی از نظر سیاسی و روانی شرایطی بوجود آورد که بخش بزرگی از اپوزیسیون ایران با نیروهای متجاوز و اشغالگر متحد شد، و حتی در حالی که دشمن خونخوار، شهرها را بمباران می‌کرد و بمب‌های شیمیایی و ناپالم برای نابودی مردم بکار می‌برد، بسیاری از سازمان‌های سیاسی ایران که با عراق همکاری می‌کردند، این اعمال چنایتکارانه را توجیه کردند و یا با سکوت پذیرا شدند.

مخدوش شدن مرز بین دوست و دشمن، به باورهای سیاسی و به روان اجتماعی در ایران، ضربات سنگینی وارد کرد و اعتماد مردم نسبت به بخش‌هایی از اپوزیسیون یکلی سلب گردید.

همچنین با عملکردهای رژیم خمینی و بخش بزرگی از اپوزیسیون ایران، هویت ملی و فرهنگی ما دستخوش بازیهای سیاسی نیروهای غالب و مغلوب گردید.

۳- تحولاتی که در سطح جهان، خصوصاً در کشورهای سوسیالیستی موجود، به وقوع پیوستند و پی اعتبار شدن برخی تئوری‌ها پس از روی کار آمدن رژیم خمینی، موجب گردیدند که اکثر جریانهای سیاسی و روشنفکران درامانخواهی خود تردید کنند.

مردم و روشنفکران رنجیده و ارمانخواه ملاحظه کردند که «انترناسیونالیسم پرولتری» فقط بر روی کاغذ اعتبار دارد. مدعیان سوسیالیسم، بجای گسترش آزادی و عدالت اجتماعی، فقر و قحطی و استبداد حزبی را برای زحمتکشان جهان به ارمان آوردند.

۴- آزادی و دموکراسی در جوامع عقب مانده توسط نیروهای سرمایه داری بخاطر تأمین رفاه و رشد جوامع صنعتی پیشرفته، لگدمال می‌شوند. مفاهیم و محتوای انقلاب به هدی تنزل کرده اند که امثال عیدی امین و خمینی پرچمدار مبارزه «انقلابی» و «هند امپریالیستی» در جهان می‌شوند.

۵- ایدئولوژی بنیادگرایانه اسلامی در اثر فقدان رهبری آگاه و افول جنبش‌های اجتماعی ترقیخواهانه در سطح جهان، با عملکردهای تهاجمی و رادیکال موفق می‌گردد که توده‌های وسیعی از تهیدستان را که در فقر فرهنگی به سر می‌برند به تمکین خود درآورد.

۶- قدرتهای بزرگ سرمایه داری جهان، با گسترش قدرت مالی، نظامی، و تکنولوژی بیش از گذشته جوامع عقب مانده را در چنگ خود گرفته‌اند، بطوری که حتی جنبش‌های سیاسی و اجتماعی این جوامع را بر حسب منافع خویش، منحرف و «کانالیزه» می‌کنند.

برخی حوادث پدید آمده در داخل اپوزیسیون ایران نیز به فروپاشی ارمان‌ها و بی‌اعتمادی مردم و روشنفکران یاری رساند و موجب اوچکگیری بهران هویت اپوزیسیون ایران گردید. بطور مثال:

۱- بحرانی ترین شرایط سیاسی ایران، «شورای ملی مقاومت»

مسئله ائتلاف و اتحاد نیروهای ترقیخواه و ملی موضوعی است که خصوصاً پس از استقرار جمهوری اسلامی، بیش از گذشته مطرح بوده ولی به نتیجه مطلوب نرسیده است، چرا؟ قبل از اینکه مجدداً افراد و جریان‌های سیاسی را به ائتلاف و اتحاد دعوت کنیم، ضروری است که عوامل بازدارنده تحقق اتحاد و ائتلاف را بشناسیم و راه‌های مقابله با آنها را جستجو کنیم. برای این منظور ضروری است که گفت و شنود هدفمندی با روشنفکران صاحب نظر و دلسوز داشته باشیم.

ما با توسل به تجربیات تاریخی ایران و سایر نقاط جهان و با تکیه به قوانین عام انگیزه‌های مبارزاتی، به‌طور منطقی می‌اندیشیم که هرگاه دشمن مشترک خارجی و داخلی بر اکثریت مردم ستم روا دارند، نیروهای سیاسی و اجتماعی یک جامعه - هر چند باهمدیگر اختلاف نظر داشته باشند - آگاهانه و بطور اجتناب ناپذیری (کوتاه مدت یا دراز مدت) متحد می‌شوند تا علیه دشمن مشترک خارجی و داخلی مبارزه کنند. به طور مثال:

۱- در شرایطی که کشور مورد حمله نظامی نیروهای تجاوزگر قرار گیرد یا تحت سلطه سیاسی و اقتصادی خارجی قرار گرفته باشد، این عوامل انگیزه‌های مهمی برای اکثریت نیروهای سیاسی و اجتماعی آن کشور می‌شوند تا متحد شده میهن خود را آزاد سازند.

۲- در صورتی که ترور و اختناق و دیکتاتوری در جامعه حکمفرما گردد، جای شکی باقی نمی‌گذارد که اکثریت نیروهای تحت ستم و تحت پیگرد، با همدیگر علیه دشمن مشترک داخلی متحد گردند.

۳- ارمانخواهی نیروهای سیاسی و اجتماعی، مثلاً طرفداری از سوسیالیسم، آزادی و تکیه به هویت ملی، انگیزه‌های با اهمیت و قدرتمندی هستند که نیروهای وسیعی بر اساس آرمان‌های مشترک، متشکل و متحد شوند و برای تحقق آرمان‌های خود مشترکاً مبارزه کنند.

مبارزه مشترک نیروهای سیاسی و اجتماعی علیه دیکتاتوری شاه و علیه نفوذ امپریالیسم جهانی که منجر به انقلاب شد، جدا از این قانونمندی و منطق نبود. اما پس از سرنگونی رژیم شاه و استقرار رژیم جمهوری اسلامی، بسیاری از قوانین عام مبارزاتی مغشوش شدند و بی اعتبار گردیدند. بطور نمونه:

\* با وجودیکه میهن ما مورد حمله وحشیانه نیروهای تجاوزگر عراق قرار گرفت و نیروهای ارتجاعی جهان نیز در این جنگ تجاوزگرانه شرکت داشتند،

\* با وجودیکه ترور و اختناق و دیکتاتوری مذهبی بطرز وحشیانه‌ای در سراسر جامعه گسترش یافت و هیچ نیروی سیاسی، تشروطنبکه‌ای را در ارمان نگذاشت،

\* با وجودیکه چند میلیون آواره ایرانی در نقاط مختلف جهان در شرایط دردناکی بسر می‌برند،

\* با وجودیکه همه جریانهای سیاسی حرف از «ارمانخواهی» می‌زنند و مدعی مبارزه علیه دشمنان داخلی و خارجی بودند، و ظاهراً همه عوامل مادی و انگیزه‌ها برای اتحاد عمل و ائتلاف نیروها بیش از گذشته وجود داشته‌اند، چه شد که به جای اتحاد، انشعاب و نفاق بیشتر شد؟ به جای مبارزه، انفعال و ناامیدی گسترش یافت، و به جای مقابله مشترک در برابر دشمنان خارجی، نیروهای محافظه کار، میانه رو و چپ با تجاوزگران خارجی متحد شدند و پنهان و آشکار با آنها همکاری کردند؟

به باور من، برای پاسخ به این مسائل باید ارزیابی دقیقی از رویدادهای سیاسی و شرایط روحی و روانی روشنفکران و توده مردم به عمل آوریم. زیرا، عملکردهای «غیرمنطقی»، با توجه به روان اجتماعی حاکم، «منطقی» در خود نهفته دارد. ولی مسئله مهم برای ما این است که: این «منطق» و این شرایط برای ما قابل توجیه نیستند و باید برای تغییر شرایط موجود بکوشیم. در این مقاله نمی‌توان تمام مسائل را به تفصیل توضیح داد، ولی به سهم خود کوشش می‌کنم که مسائل اساسی آن را بطور فشرده طرح کنم تا مشترکاً، با اندیشیدن و مباحثه اصولی درباره همه جوانب امر، زمینه مساعدی برای استمرار مبارزه فراهم کنیم.

تجارب تلخ ده سال گذشته آن چنان ضربه‌ای به باورهای روشنفکران و توده مردم وارد کرده است که آنها نسبت به

روشنفکران و مردم اعتباری ندارند و هویت آنها بر ملا شده است.  
۸- تلاش برای معاش، از عوامل مهمی شده است که بسیاری از مبارزین سیاسی تهیدست را از ادامه فعالیت و استمرار مبارزه باز داشته است.

تحولات واپسگرایانه سیاسی در ایران و سیاست سرکوب و ترور رژیم، فروپاشی اقتصادی، ویرانی ناشی از جنگ، بیکاری و آوارگی میلیون ها نفر ایرانی موجب شده است که -به غیر از غارتگران رژیم سابق و رژیم کنونی- میلیون ها نفر از توده مردم و هزاران نفر از روشنفکران و فعالین سیاسی، از ابتدائی ترین امکانات معاش شرافتمندانه محروم گردند. هم اکنون هزاران نفر از فعالین سیاسی سابق، وقت و نیروی خود را صرف فراهم کردن معاش روزمره می-کنند. تلاش برای معاش عامل بازدارنده مهمی برای استمرار مبارزه و ایجاد حرکت سیاسی محسوب می گردد.

به باور من، مسائل هشت گانه فوق، از عوامل اساسی بازدارنده استمرار بخشیدن مبارزه سیاسی و موانعی در راه ایجاد اتحاد و ائتلاف نیروها می باشند. در محیط رهوت، و با فقدان جسارت سیاسی، فقدان آرمانخواهی، فقدان هویت چپ و نداشتن برنامه عمل مبارزاتی، بخش بزرگی از اپوزیسیون ایران نمی دانند که با چه نیرویی باید متحد شد، با چه چریائی باید همکاری کرد، با چه چریائی ضمن نقد و مخالفت می توان بدون واگمه گفت و شنود داشت و با چه چریان هائی باید قاطعانه مبارزه کرد.

برای رفع این مشکل چه باید کرد؟

به باور من، باید:

\* قاطعانه و بدون رودربایستی لومپن های سیاسی را که محیط سیاسی و مبارزاتی را تا سطح نقالی، معرکه گیری، چنجال های سیاسی و تفریحات سیاسی تنزل داده اند، از صفوف خود طرد کنیم. و آن گاه از عده شی از روشنفکران سیاسی دلسوز، متعهد، دوراندیش، مدبر و آزاداندیش چپ دعوت کنیم که بطور هدفمند در جلسات و کنفرانس ها، برای ایجاد حرکت سیاسی مطلوب شرکت کنند. بنابراین قبل از اینکه باب مذاکره برای همکاری با سایر نیروها را باز کنیم، ضرورت دارد که با هویت چپ با تکیه به آرمان های خود، وارد عمل و گفت و شنود با دیگران شویم.

مسائلی که باید نیروهای چپ به آنها پاسخ دهند، با توجه به عوامل بازدارنده، به قرار زیر خواهند بود:

۱- تعیین آرمان ها، برنامه سیاسی، برنامه عمل مبارزاتی، اشکال سازماندهی و شیوه های مبارزه.

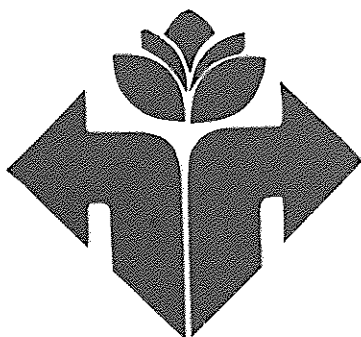
۲- به هویت چپ به عنوان نیروی آزاداندیش، طرفدار سوسیالیسم و آرمانخواه، بدون شرمساری تکیه شود.

۳- نظریات خود را درباره مفاهیم، مقولات و مکانیسم های استقرار آزادی و دموکراسی، بدون تفسیرهای دو پهلو روشن سازیم. و به «قراردادهای اجتماعی» که پس از قدرت سیاسی پایبند خواهیم بود با صراحت اعلام کنیم تا اعتمادهای از دست رفته را بازستانیم.

۴- ضمن تکیه به هویت خود به عنوان نیروهای چپ، ضرورت دارد که به هویت ملی و فرهنگی خود نیز تکیه کنیم تا روابط خود را با مردم میهن خود تعمیق بخشیم.

۵- تدابیری اتخاذ کنیم که به مبارزه خود استمرار ببخشیم. فقدان استمرار مبارزه، موجب ناپاوری مردم و روشنفکران دلسوز شده است.

ژوئیه ۱۹۸۹



تشکیل شد، ولی عاقبت به کاریکاتوری از ائتلاف نیروها بدل گردید و مفتضحانه ترین محتوای سیاسی را کسب کرد. «سازمان مجاهدین خلق ایران» خصلت های رژیم های: «استبدادسلطنتی»، «خمینیسم»، و «پل پوتیسیم» را درخودش وحدت بخشید و علیه سایر نیروها به کار انداخت. به این ترتیب روشنفکران و توده مردم از هرچه «الترناتیو سازی» بیزار شدند.

۵- فروپاشی آرمان ها و تردید در خواست های سیاسی، موجب گردیدند که فرهنگ سیاسی و اجتماعی افول کنند و «لومپنیسم سیاسی» در میان روشنفکران خارج از کشور رشد کند.

«لومپن های سیاسی» در طیف چپ و راست، معرکه گیرهای سیاسی روز شده اند. آنها نخود هر آشی هستند و در هر محل به رنگی درمی آیند. در همه محافل خبرسازی و شایعه پراکنی می کنند تا روحیه شکست خورده و بیمار خود را تسکین بخشند و با تحقیر دیگران خودشان را مطرح سازند و کوشش می کنند به شخصیت های کاذب و مراجع قدرت خیالی آویزان شوند.

روشنفکران متعهد و دلسوز و مردم رنج دیده ایران با مشاهده رفتار «الترناتیو» هائی نظیر مجاهدین و اعمال «لومپن های سیاسی»، با ناامیدی و از روی استیصال می گویند: «ما ترجیح می دهیم که رژیم خمینی بماند تا اینکه به دام چنین عناصری بیافتیم».

۶- فقدان شهامت و جسارت سیاسی در بخش بزرگی از نیروهای اپوزیسیون ایران عاملی منفی و بازدارنده دیگری در راه اتحاد و ائتلاف و استمرار مبارزه در ایران است. اکثر قریب به اتفاق چریانهای سیاسی ایران اعتماد به نفس خود را از دست داده اند و نمی دانند که از کدام آرمان خود دفاع کنند و نمی دانند به چه نیرو و ابزاری تکیه کنند. تنها نداشتن چشم انداز و برنامه سیاسی و برنامه عمل مبارزاتی کمبودهای آنها نیستند، بلکه فاقد شهامت و جسارت سیاسی برای عمل و تصمیم گیری هستند.

برای شناخت روحیه اپوزیسیون ایران و پی بردن به عمق بحران هویت آنها، ضروری است به نظریات آنها درباره «چشم انداز تحولات سیاسی آینده ایران» توجه کنیم:

اکثر این چریانها، به تفسیر «وادیث ایران و جهان مشغولند و در انتظار حادثه بین المللی و یا داخلی نشسته اند تا از آن طریق رژیم جمهوری اسلامی خودبخود سرنگون شود. اکثر چریانها و افراد ابتدا معتقد بودند که ادامه جنگ ایران و عراق، رژیم را به زانو در خواهد آورد و منجر به ... و سرنگونی می گردد. بعدها تفسیر خود را در این مسئله متمرکز کردند که خاتمه جنگ ایران و عراق موجب تشدید تضادها و بهران داخلی ... می گردد و رژیم سرنگون می شود. وقتی که این پیش بینی ها غلط از آب درآمدند، همه ما دستجمعی مرگ خمینی را جشن گرفتیم و به خودمان وعده می دهیم که بزودی «آسوده» به ایران باز خواهیم گشت. و هم اکنون برای توجیه بی عملی و تسکین روحی خود در انتظار اوچگیری اختلافات جناح های حاکم در ایران روزشماری می کنیم.

۷- فقدان هویت سیاسی-تشکیلاتی و عدم تکیه به آرمان ها، همچنین فرست طلبی های سیاسی، موجب شده اند که مرزبندی بین دوست و دشمن نیز بدرستی تنظیم نگردد.

اکثر چریانهای سیاسی، به علت «شرمساری تئوریک-سیاسی» قادر نیستند مناسبات سیاسی و تشکیلاتی خود را با سایر چریان ها بطرز روشن و دمکراتیکی تنظیم کنند.

اکثر افراد و چریان ها از یک طرف روابط علنی و باز با یک عده از نیروها دارند، از طرف دیگر، با افراد و چریان های سیاسی مختلف روابط پنهانی برقرار می کنند، نه به خاطر مسائل امنیتی، بلکه هنوز مرزبندی خود را با دوست و دشمن، و متحد و غیر متحد ترسیم نکرده اند. اگر هم دوستان و دشمنان خود را می شناسند، جسارت آن را ندارند که قاطعانه مشی خود را در همه سطوح مطرح کنند. فرصت طلبی ها و خصلت های «لومپنی» موجب اتخاذ استراتژی دوگانه و متضاد می گردد. برجسته ترین «قهرمانان» این نوع سیاست بازی، «شخصیت» های کاذب و «لومپن های سیاسی» هستند. که در میان

رفقای کمیسیون های مختلف آذربایجان شرافتمندانه تحمل سالها زندان رشکجه کردند! رفقای هسته دانش آموزی به هیس های طویل المدت بیش از ده سال محکوم شدند و... نویسنده مقاله راه کارگر بهتر است به جای فحاشی و ناسزاگویی به ما به ریشه های علل مصایب و فجایعی بپردازد که باعث بروز این همه شاجمه و تلفات در راه کارگر بوده است! همینقدر بگویم که، بی اعتنائی نسبت به حفظ جان فعالین تشکیلاتی یکی از علل دستگیری وسیع اعضا و کادرهای سازمان «راه کارگر» بوده است.

۲- مقاله نویسی مدعی است که «آن غلام سال ۶۰، به همراه عده ای دیگر، علیرغم بحث های آزاد و فعالی که در محدوده سازمانی داشتند از فرصتی که در نتیجه دستگیری عده ای از مسئولین تشکیلاتی و از جمله مسئول کمیته رفیق عبدالله افسری- بوجود آمده بود ناچواتمردانه استفاده کردند و یک فراکسیون پنهانی در تشکیلات آذربایجان بوجود آوردند و...»

باید بگویم که دستگیری کاملاً تصادفی رفیق عبدالله ناشی از سهل انگاری خود وی به همراه رفقای همراهشان بوده است که آنهم ماه ها قبل از خروج ما یعنی اواخر بهار ۱۳۵۹ اتفاق افتاده، مضافاً اینکه به فاصله اندک نزدیک به یک ماه بعد از دستگیری، در سایه تلاش های گسترده شبانه روزی تمامی رفقای کمیته ایالتی آن موقع، رفیق عبدالله و سایر رفقای همراهش توانستند بدون آنکه حتی شناسائی شده باشند از زندان آزاد و مجدداً به صفوف ما بپیوندند. و اگر در نظر آوریم که شهادت این رفیق سالها بعد اتفاق افتاده که چگونگی آن نیز در خود شهادت نامه های راه کارگر آمده، خود بخود میزان استفاده «ناچواتمردانه» امثال خود نویسنده «راه کارگر» از غیبت رفقای شهیدشان معلوم خواهد شد.

۳- ایشان مدعی اند که «ما نه تنها فراکسیون آنها را به رسمیت نشناختیم، و... بلکه بدون استثناء همه شان را از سازمان اخراج کردیم». برای جلوگیری از اطاله کلام به این سؤال بسنده می کنم: اگر واقعاً امثال ایشان راست می گویند پس چرا آشکارا از بردن اسامی ولومستغراعضای دیگر این فراکسیون

ترور دو مخالف رژیم

دو پناهنده ایرانی که برای دیدار خانواده خویش به قبرس سفر کرده بودند، در خیابان مورد اصابت گلوله قرار گرفته و به قتل رسیده اند.

یکی از این دو تن بهمن جوادی (با نام مستعار غلام کشاورز) بود که از چهره های مترقی و بارز جنبش کمونیستی به شمار می رفت و به علت پیگرد رژیم دندمنش خمینی از کشور سوئد پناهندگی سیاسی دریافت کرده بود.

تردیدی نیست که مزدوران رژیم در این اقدام جنایتکارانه دست داشته اند. عمال خون آشام جمهوری اسلامی که از لانه های متعفن خویش بیرون خزیده اند، در گوشه و کنار جهان در پی شکار میهن دوستان و انقلابیون هستند.

وقت آن فرا رسیده است که نیروها و چهره های اپوزیسیون در خارج از کشور در برابر توطئه های سازمان یافته عمال جنایتکار رژیم، هشیار باشند و به ابتکارات و اقدامات پیشگیرانه ای دست بزنند.

مقتضی است که در این موارد از سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر و محافل مترقی خارجی برای افشای این عملیات یاری گرفته شود، تا از دولت های غریبی بخواهند که اقدامات جدی تری برای حفظ جان پناهندگان سیاسی به کار بندند. ★

نامه باقر مؤمنی

اخیراً آقای باقر مؤمنی نامه ای به تحریریه روزنامه «لیتراتورنایاگان» ارگان شورای نویسندگان اتحاد شوروی نوشته و نسخه ای از آن را برای راه ارانی ارسال کرده است. در این نامه وی ضمن اشاره به اینکه در گذشته در روابط جهانی شوروی ایدئولوژی با دیپلماسی درهم آمیخته بود، وحتى ایدئولوژی تابعی از دیپلماسی بوده، به برخورد غلط گذشته سیاست خارجی شوروی در رابطه با ایران و از آن بدتر توقع حزب و دولت شوروی از کمونیستهای ایرانی برای پیوستن به چنین تحلیل هائی اشاره می کند. نویسنده سپس به تجربه تلخ کمونیستهای ایرانی در سالهای ۲۰ تا ۲۰ و وابستگی عقیدتی حزب توده به سیاست خارجی شوروی و بعدها در پی مهاجرت حزب وابستگی کامل آن به شوروی و سربازگیری ک. گ. ب. از میان رهبران و اعضای حزب اشاره می کند و می نویسد: «احتمال میتوان داد که ضربه بر پیکر بوروکراسی (بر روابط با احزاب و سازمان های کمونیستی خارجی) تاثیر بگذارد، اما تا آنجا که اطلاعات من اجازه می دهد برنامه روشنگری و بازسازی این مورد را دربر نمی گیرد.» ★

انتشار گاهنامه ای

در آن سوی کره زمین

«اتحادیه ملی دمکراتیک ایرانیان» در فیلیپین بی تردید جزئی از صدها تشکل دمکراتیک ایرانی خارج از کشور است که در گوشه و کنار جهان سعی در متشکل کردن ایرانیان مهاجر و آواره دارد. این تشکل اخیراً دست به انتشار نشریه ای به نام «پیوند» زده است و نسخه ای از آن را جهت اطلاع خوانندگان ما به آدرس راه ارانی فرستاده است. ★

وضعیت اسفناک تولید

بهباد نبوی در گفتگوی با کیهان ۱۴ مرداد اعلام کرد، در صنایع سرمایه ای ما نسبت به وضع صنایع مصرفی و واسطه به مراتب در وضع بدتری قرار دارد. شاید بتوانم بگویم متوسط تولیدات صنایع سنگین به حدود ۲۰ درصد سال ۶۲ رسیده است که رقم کاهش، خیلی زیاد است. ★

خیالی شان خودداری می نمایند؟! ما صریحاً از ایشان خواستاریم که لااقل اسامی مستعار این «آنها» و «عده ای دیگر» را که بدون استثناء همه شان را «اخراج کرده اند» اعلام کنند!

اما درباره نحوه پیوستن ما به حزب توده ایران نیز بهتر است ایشان به رفقا «محمد آزادگر» و یارانشان که اخیراً به صفوف راه کارگر پوسته اند مراجعه فرمایند و از آنها در ارتباط با جزئیات نحوه پیوستن ما که بعد از گذشت زمان نزدیک به یک سال خروج از راه کارگر صورت پذیرفته کسب اطلاع نمایند! بی تردید شناسائی با سبک کار امثال مقاله نویسی راه کارگری نیز می تواند متقابلاً برای این رفقای تازه به راه کارگر پیوسته آموزنده باشد.

فلام - ۲۲ تیر ماه ۶۸

RAHE ERANI

Nr.: 15  
Septem. 1989

بهاء معادل ۸۰ ریال

باما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD

B. P. 23

92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

راه ارانی

تذکر:

راه ارانی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج می کند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنی تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس با کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO, B. P. 47

F-92215 SAINT CLOUD CEDEX, FRANCE

حق اشتراك برای یکسال در خارج از کشور: برای اروپا: معادل ۲۵ مارک آلمان غربی برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی: معادل ۴۵ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمائید:

RAHE ERANI

AACHENER BANK EG

(BLZ 39060180)

KONTO-NR.: 90985

AACHEN-WEST GERMANY